



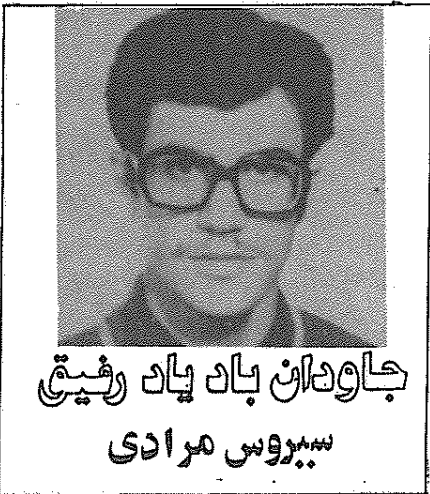
کادک

کارگران همه کشورها متحد شوید!

دوره دوم سال سیزدهم ★ ارگان سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) ★ قیمت: ۱۲۰ ریال شماره ۹۲ اسفند ماه ۱۳۷۰

حقوق بشر

چیزی که جمهوری اسلامی هرگز رعایت نخواهد کرد



جاودان باد یادی رفیق
سپروسی مرادی

موضوعی قاطع کمیسیون حقوق بشر به يك لحاظ از اهمیت ویژهی برخوردار است؛ در یکی - دو سال اخیر غالب دولتهای بزرگ غربی که در نهادهای مختلف سازمان ملل متحد نیز از نفوذ انکار ناپذیری برخوردارند، بخاطر معاملات و مغزلاتی که با جمهوری اسلامی داشتند، نمیگذاشتند در زمینه حقوق بشر موضوعی قاطعی علیه آن صورت بگیرد. این موضوعی نشان میدهد که آن معاملات و مغزلات در جهت مطلوب و با آهنگ

بقیه در صفحه ۳

کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد بر پایه سومین گزارش کالیندویل، نماینده ویژه این کمیسیون برای بررسی وضع حقوق بشر در ایران، یکبار دیگر جمهوری اسلامی را بخاطر تجاوز به حقوق انسانی شهروندان کشور محکوم کرد. گزارش کالیندویل که لگدمال شدن حقوق بشر از طرف جمهوری اسلامی را در پانزده محور بر شمرده، افزایش چشمگیر اعدامها و ادامه شکنجهها را تأیید میکند. تعداد اعدام شدگان سال ۹۱ که اسامی اکثر آنان از مطبوعات مجاز داخل ایران استخراج شده است، به ۸۸۴ نفر میرسد. این رقم به تنهایی از مجموع اعدام شدگان سالهای ۸۹ و ۹۰ بیشتر است. بنابراین گزارش، مسئولان جمهوری اسلامی، از سیستم شکنجه که بنام اجرای فقه اسلامی بر پا شده و با استفاده و همچنین سؤاستفاده از احکام فقهی عمل میکند، همچنان دفاع میکنند. آنها علیرغم تعهدات و وعدههای مکرشان، هیچ گامی در جهت رعایت حقوق بشر بر نداشتند و تجاوز سازمان یافته و منظم به حقوق بشر، همچنان در ایران ادامه دارد.

بی تردید گزارش کالیندویل و محکومیت قاطع جمهوری اسلامی از طرف کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد، برای همه آتهایی که از بنیاد استبداد فقهاتی رنج میبرند و برای پایان دادن به آن مبارزه میکنند، دستاورد با ارزشی است. این

اعتصاب بزرگ صنعت نفت

روزنامه سلام با اعلام آنکه این گردهمایی - سرای هماهنگ کردن خواستهای کارکنان، اجرای قانون کار و بهبود وضع اقتصادی صورت گرفته و روزنامه کار و کارگر با اعلام اینکه کارگران خواهان تشکیل شورای اسلامی شده اند، کوشیدند خواست کارگران برای حق تشکل مستقل کارگری و افزایش دستمزدها و اعتصاب برای این مطالبهها را مستمسکی برای فشار علیه مقامات وزارت نفت و تشکیل شورای اسلامی کار در صنعت نفت قرار دهند. وزارت نفت رژیم که مدتهاست با این خواسته گردانندگان خانه کارگر

بقیه در صفحه ۲۸

بار دیگر اعتصاب دهها هزار نفتگر بالایشگاههای تهران، اصفهان و شیراز توجه همگان را بخود جلب کرد. این اعتصاب با درخواست ۸۰ درمصد افزایش دستمزدها، از روز ۱۹ دی ماه آغاز شد. این اعتصاب یکبارچه بمانند اعتصابهای گذشته و خصوصاً اعتصاب ۱۵ روزه سال گذشته در تهران، شیراز، تبریز و اصفهان و آبادان، مسئولین حکومتی را سراسیمه ساخت. انعکاس گردهمایی ۱۹ دیماه کارکنان شرکت نفت در مقابل پالایشگاه تهران، در روزنامه سلام ارگان جناح حزب الله و سپس انعکاس آن در روزنامه کار و کارگر بیان اهمیت اقدام کارکنان نفت - بود.

در این شماره

- شب عید آن سال مهمانان من
در صفحه ۱۸
- خاطرها بودند
در صفحه ۱۸
- شکست اجتناب ناپذیر پرسترویکا
در صفحه ۲۱
- کودتا در الجزایر
در صفحه ۵

گابوسر و خشت
(قسمت آخر)
در صفحه ۸

سازمان ورثه های بیانی خلق،
سازمان فدائیان - ایران،
سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

اعلامیه مشترک

بمناسبت ۸ مارس (۱۷ اسفند) روز جهانی زن
در صفحه ۲

● هشاری تکان دهنده به زنان پیشرو
در صفحه ۱۶

● "مساله زن" در جمهوری اسلامی ایران
در صفحه ۱۳

● تاثیر حکومت اسلامی بر وضعیت اشتغال زنان در ایران (۱)
در صفحه ۱۴

جاودان باد یاد رفیق

موج ترو و اختناق پس از خرداد ۶۰ كاك بهروز را از میان ما ربود. كاك بهروز اما با ایستادگی خود در دخمهای اوین، سر راست پاسخ انقلابیون کونیست را به رژیم نازیانه و چوبهای دار اعلام کرد: مقاومت، تا آخرین نفر، تا آخرین نفس.

رفیق سیروس مسئول ارتباطات تشکیلات سنندج با پیشمرگان بود. او در سال ۱۳۳۹ در سنندج چشم به جهان گشود، زندگی کرد، به تحصیل پرداخت و در همین شهر بود که در جریان انقلاب سال ۵۷ دوش به دوش خلق کرد که همراه دیگر خلقهای سراسر کشورمان به پا خاسته بود، بطور فعال شرکت کرد. پس از سرنگونی رژیم شاه و روی کار آمدن رژیم ضد انقلابی فقها نیز یکدم از پای ننشست. در جنبش حق طلبانه خلق کرد که اوج نوینی یافته بود، به فعالیتی بی امان و بیگیر پرداخت و در جنگهای متعدد خلق کرد، خصوصا در جنگهای اول و دوم سنندج فعالانه شرکت کرد.

عشق و علاقه كاك بهروز به مردم زحمتکش و امیدش به رهائی آنان از ستم ملی و طبقاتی او را به سمت سازماندهی آنان كشاند. همراه با این عشق و شور و انگیزه های انقلابی، آگاهی و تسلط او به مبانی مارکسیسم - لنینیسم او را به سمت "راه کارگر" رهنمون شد، بدین طریق به صفوف رزمندگان راه کارگر پیوست و از همان آغاز پیوستن تام توان خود را صرف پیشبرد خط سرخ این تشکیلات و سازماندهی مقاومت کارگران و زحمتکشان کرد علیه اجحافات، تعرضات رژیم اسلامی و مرتجعین محلی نمود. او در کار تشکیلاتی نیز فردی منظم، پیگیر و شجاع بود، به این خاطر مسئولیت بخش نشریات تشکیلات در شهر سنندج و همچنین مسئولیت رابطه میان پیشمرگان و تشکلات شهر به او سپرده شد. او در راه انجام وظائفش از هیچ جانفشانی دریغ نمی نمود و همواره با آغوش باز طالب وظائف سنگین تر و پر خطرتری میشد. بخاطر این خصوصیات بود که محبوب رفیقش بود.

رفیق سیروس اولین بار در آبانماه سال ۶۰ در حین انجام ماموریتی، بهمراه یکی دیگر از رفقای همزمش در پایگاه راه سنندج - تهران دستگیر شد و بزندان افتاد. اما بخاطر فداکاری رفیق همراش که تمام "جرائم" را به عهده گرفته بود، از زندان آزاد گردید. مزدوران رژیم که پس از آزادی او از زندان، در پی یافتن مدارکی مربوط به او متوجه خطای خود شده بودند بسرعت به تعقیب او پرداختند اما دیگر دیر شده بود و رفیق سیروس بیبرنگ به صفوف مبارزان راه کارگر، راه آزادی و سوسیالیسم بازگشته بود.

رفیق بلافاصله پس از آزادی از زندان آمادگی خود را برای ادامه فعالیت انقلابی اعلام کرد و از طرف تشکیلات منطقه برای انجام ماموریتی به تهران اعزام گردید. و این در شرایطی بود که بعد از ۳۰ خرداد، رژیم جنایتکار فقها تمام امکانات و نیروی جبهی خود را برای سرکوب نیروهای انقلابی

اعلامیه مشترک

بمناسبت

۸ مارس (۱۷ اسفند) روز جهانی زن

۱۷ اسفند ۱۳۷۰ هم فرا رسید و زنان ایران همچنان در اسارت رژیم اسلامی بسر میزنند.

۸ مارس (۱۷ اسفند) در سراسر جهان یادآور بیش از صد سال پیشرویی گام بگام زنان بسوی کسب حقوق سیاسی و اجتماعی برابر با مرد است. ۸۰ سال پیش از این روز ۱۳ سال در آذربایجان بود که زن ایرانی را بیش از یک قرن در تاریخ به عقب راند.

حالا دیگر در همه جای جهان این حقیقت کم و بیش آشکار شده که هستی رژیم بنیادگرای اسلامی با سرکوب و نگی حقوق زن درهم آمیخته است و در محافل آزادیخواه جهان احساس همدردی عمیقی با زن رنج دیده ایرانی وجود دارد. این وضعیت رژیم فئودالی را که شدت نیازمند گسترش روابط خارجی است در تنگنا قرار داده و سردمداران رژیم میکوشند بفر ترتیب شده چهره کریه خود را بزک کرده حقیقت را پنهان کنند. سخنرانیهای پی در پی سران رژیم که طی آن انکار میکنند که اعتقاد به نابرابری حقوق زن و مرد یکی از پایه های اصلی هویت ولایت فقیه است، آنهم در شرایطی که آپارتاید جنسی و جدا کردن زنان از مردان از دانشگاه و مدرسه و مجلس به صف منازعه ها و داخل اتوبوسها کشیده شده است؛ ملاقات با انجمنهای خود ساخته و من در آوردی زنان آنهم در شرایطی که تشکل و تحزب مستقل از جمهوری اسلامی جرم بشمار میآورد؛ ترتیب سمینارهای ورزش اسلامی در حالیکه زنان را بکلی از محنه ورزش کشتور بیرون رانده اند، ادعاهای رژیم مبنی بر آنکه زنان باید در بیرون از خانه بکار اشتغال داشته باشند و دستمزد برابر با مردان دریافت کنند در حالیکه با پس راندن زنان از جامعه و مشغول کردن آنها به خانه داری و بچه زایی کشور را دچار انفجار جمعیت کرده اند و ۰۰۰ همه و همه نشانه دستچاکی رژیم در برابر این حقیقت است که سرکوب زنان در جمهوری اسلامی طاقت زنان ایران را بسر آورده و نفرت مردم جهان را علیه این رژیم برانگیخته است. اکنون زن ایرانی بیش از همه از ولایت روحانیون مرتجع بر کشور ما صدمه دید، اکنون مسئله زن بیش از هر مسئله دیگری به نقطه ضعف و پاشنده آخیل رژیم تبدیل شده است. بیوزنه که با پیشروی نیروهای بنیاد گرای مرتجع در کشورهای اسلامی توجه عمومی به این مسئله جلب شده است. اکنون بر زنان ایران است که این نقطه ضعف را هدف بگیرند. روشن است که یکدم صدا ندارد، دیگر وقت آن فرا رسیده که زنان ایران با متشکل کردن خود با استفاده از کلیه وسایلی ممکن مبارزه ای قاطع را با رژیم آغاز کنند.

ما ضمن تبریک روز جهانی زن - ۸ مارس - به زنان ایران، مجددا اعلام میکنیم که با همه امکانات و مقدرات مان، از ایجاد تشکلهای مستقل زنان برای دفاع از حقوق زنان حمایت مینمائیم.

۸ مارس ۱۹۹۲

۱۷ اسفند ۱۳۷۰

سازمان چریکهای فدائی خلق، سازمان فدائی - ایران، سازمان کارگران انقلابی ایران (راهکارگر)

مجرور و شکنجه شده ویرا در مقابل جوخه اعدام زندان اوین قرار دادند.

شهادت قهرمانانه كاك بهروز در راه آزادی و سوسیالیسم، نه تنها سرسختی و پیگیری تا پای جان کونیستها را در مقابل یورش ارتجاع به نمایش نهاد، بلکه در عین حال یکبار دیگر تعهد کونیستها را در عمل به شعار حق تعیین سرنوشت برای خلقها و خودمختاری به ثبوت رساند. خلق کرد و سایر خلقهای ایران در نمونههای از نوع كاك بهروز، منبع اعتماد خود را به کونیستهای واقعا انقلابی و جنبش کارگری ایران میبایند. آری در آسمان پر ستاره شب مرگ زای ایران تحت سیطره فقها، سیروس همچون ستارای درخشید و امید وار مژده فرار رسیدن سحر را داد و رفت.

بخدمت گرفته بود، در چنین شرایطی آزادی رفیق سیروس چندان بطول نیانجامید و برای بار دوم در تهران دستگیر گردید. همانگونه که قبل از دستگیری در راه رهائی طبقه کارگر مبارزی پیگیر و شجاع بود، در اسارت نیز ثابت قدم و استوار به مبارزه خویش ادامه داد. اسرار تشکیلاتی را در سینه حفظ نمود و حتی تا مدتی دژخیمان رژیم نتوانستند نام و تا مدتی دیگر نشانی از او دریابند. مزدوران رژیم پس از آگاهی از نام و نشانی رفیق سیروس و اطلاع یافتن از اینکه وی از طرف نیروهای امنیتی رژیم در سنندج نیز تحت تعقیب میباشد، او را مجددا بزیر وحشیانه ترین شکنجهها بردند. اما رفیق سیروس همچنان محکم و استوار مقاومت کرد و از دادن اسرار تشکیلاتی و اطلاعاتی خودداری کرد. تا آنکه مزدوران رژیم خشمگین و ناکام از بدست آوردن اطلاعات، در تاریخ ۱۴ بهمن ۶۰، تن

آیا رژیم جمهوری اسلامی

وارد فاز جدیدی

از بحران حکومتی میشود؟

روزبه

بحرانهای سیاسی و اقتصادی از بدو پیدایش حکومت اسلامی همواره همراه همزاد آن بوده‌اند. رژیم جمهوری اسلامی از همان بدو پیدایش خود اولادارای جناحها و گرایشهای متعددی بوده است

و ثانیا فاقد اهرمها و مکانیسمهای لازم جهت حل و فصل قانونی و حقوقی، و از این طریق پیشبرد خط و برنامه یک جناح بر مبنای موازین حقوقی تشبیهت شده فیما بین جناحها. مسائل مبرم و حیاتی همواره از طرق فرا قانونی و یا تغییر و دستکاری قوانین متناسب با توازن قوا و بسود یکی از طرفین منازعه حل و فصل میشده است و باین ترتیب انباشت کمی و تدریجی بحران بناگزیر درمقارعی به بروز انفجاری بحران میانجامید. شیوه بکار گرفته شده برای حل نهایی این بحرانها، غالبا بشکل حرکت کودتاشی و حذف جناح رقیب از سوی جناح اصلی قدرت، خود را نشان میداد. البته نقش خمینی بعنوان وزنه و اتوریته تعیین کننده، و تکنیکه جانب جناحی رامیگر. فت نقش کلیدی در جنگ جناحها داشت. خمینی گرچه همواره خود را بر فراز جناحها قرار میداد و نقش خود را از این زاویه تنظیم میکرد، اما از آنجا که بالاخره مجبور بود با همین جناحها، اهداف خود

را تحقق بخشد، بناچار در عمل و بویژه در لحظات و موارد حساس غالبا در کنار جناح معینی قرا می گرفت. با توجه به ملاحظات فوق میتوان گفت که شیوه اصلی حل نهایی بحرانهای حکومتی در گذشته از طریق یک شبه کودتا و با اتکاء به اتوریته بلامنازع خمینی و بصورت عموما فراقانونی و با ترکیبی از صدور احکام و فرامین بمثابه عنصر اصلی و در صورت لزوم کاربرد قهر و زور بمثابه عنصر تکمیلی، حل و فصل میشد. البته خمینی آمادگی داشت که در صورت لزوم از قهر بهر میزان سود جوید، اما عمدا کار بانجا نمیکشید. وجود چنین اقتداری که اساسا محصول وحدت بین رهبری طبیعی انقلاب اسلامی و مرجعیت او بود، سبب میشد که کشمکش بین جناحها، نتواند به نبرد فرسایشی دراز مدتی که موجودیت رژیم را تهدید کرده، توده‌ها را بعرصه عمل مستقل بکشاند، تبدیل شود. با اینوجود هیچکس را توان جلوگیری از پیداء

حقوق بشر چیزی که جمهوری اسلامی هرگز رعایت نخواهد کرد

دنباله از صفحه ۱

زمان به عنای که فکر میکند میتوانند بیفناش را به دیگران برسانند، تلفن میزند که: برادر، کارهایی را که آنجا میکنید، اینجا هم میتوانید بکنید. وطن در انتظار شماست و اینجا کسی مزاحم شما نخواهد بود! تردیدی نیست که نگهدارها آنچه را که در خارج از ایران انجام میدهند، در ایران نیز میتوانند بدون مزاحمت انجام بدهند. حقیقت این است که رهبران جمهوری اسلامی با کسانی کار دارند که مزاحم استبداد ولایت فقیه باشند. نگهدارها با قول و قرارهایی میتوانند به ایران برگردند و چه بهتر که برگردند. اما نه آنها میخواهند به این سادگیها بروند و نه جمهوری اسلامی چنین میخواهد. آنها موظفند زیر پای نیروهای اپوزیسیون را در خارج از کشور خالی کنند. آنها موظفند با سر و صدای هر چه بیشتر درباره قابل تحمل شدن فضای سیاسی کشور و لزوم بازگشت به ایران صحبت کنند تا تریبون نیرومندی را که در خارج از کشور علیه جمهوری اسلامی بوجود آمده است خاموش کنند. مبارزه با این تلاشها و بی اثر کردن این نغمهها یکی از وظایف اصلی مبارزه برای آزادی است که در شرایط کنونی نیز اهمیت ویژهای پیدا میکند. ما باید نشان بدهیم که حقوق بشر چیزی است که جمهوری اسلامی هرگز آنرا رعایت نخواهد کرد. رعایت حقوق بشر برای جمهوری اسلامی جز خودکشی معنای دیگری ندارد. و هیچ کس، حتی اگر بخواهد خودکشی کند، جز در شرایط درماندگی کامل به چنین کاری دست نمیزند. گفتن این حقیقت بمعنای حواله کردن مبارزه حقوق بشر به سرنگونی جمهوری اسلامی نیست. این مبارزه خود یکی از عناصر اصلی مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی است و همین امروز باید فعالانه سازمان داده شود.

این فرصت تا حدی به میزان و چگونگی استفاده از آن بستگی دارد. اگر بتوانیم با استفاده از این فرصت، افکار عمومی مترقی در سراسر جهان و از جمله در کشورهای بزرگ غرب را به حمایت فعال از حقوق بشر در ایران بکشانیم، مسلما دولتای غربی را در سازشهای بعدی شان با جمهوری اسلامی با دشواریهای قابل توجهی روبرو خواهیم ساخت. اما یکی از لازمههای استفاده فعال از این فرصت، رویارویی فعال با نغمههای ناسازی است که هم اکنون در میان بعضی نیروهای باصلاح اپوزیسیون شنیده میشوند؛ نغمههایی که جمهوری اسلامی با استفاده از آنها میکوشد و خواهد کوشید، اوضاع را به نفع خود تغییر بدهد. در حالیکه گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد بر این حقیقت انکارناپذیر که نقض خشن و سازمان یافته حقوق بشر در ایران همچنان ادامه دارد، مهر تأیید میزند؛ عنای از کسانی که خود را از جمله مخالفان جمهوری اسلامی معرفی میکنند و تحت این عنوان سخن میگویند، آشکارا از بیبود وضع حقوق بشر در ایران و لزوم دستیابی به تفاهم با جمهوری اسلامی دم میزنند. دامنه فعالیت این کسان چنان گسترش یافته که اکنون فرد رسوائی مانند فرخ نگهدار علنا به تبلیغ آشتی با جمهوری اسلامی دست زده است. نگهدار و نگهدارها که بنام دفاع از حقوق بشر، علیه انقلاب، مبارزه و تشکیلات زیرزمینی، و اندیشه سوسیالیسم برخاستند، درست بنام حقوق بشر معتقدند که آشتی با جمهوری اسلامی را نباید به رعایت حقوق بشر از طرف جمهوری اسلامی مشروط کرد! و جمهوری اسلامی در تکمیل تلاش این کسان، اکنون پیغام و پستفاههای پنهانی را کنار گذاشته، و از "نخست وزیر" و "از دادستانی انقلاب" یعنی مستقیما بوسیله "سربازان بی نام و نشان امام

مطلوب دولتای مزبور پیش نرفتند. بنابراین موضعگیری کمیسیون حقوق بشر در عین حال نشان دهنده فرصت مساعدی است که مبارزان آزادی و دموکراسی میتوانند از آن بهره گیرند. اهمیت دادن به این فرصت ضرورتا بمعنای امید بستن به کرامات بشر دوستانه و آزادبخشانه دولتای امپریالیستی نیست. مسلم است که این دولتای حتی هنگامیکه کاملا در جلد مدافعان آزادی و حقوق بشر میروند، منافع خاص خود را دنبال میکنند و منافع آنها معمولا در تناقض با آزادی و حقوق بشر قرار دارد. اما مبارزه برای آزادی، مثل هر مبارزه دیگر، نمیتواند بی اعتنا به کاهش یا افزایش موانع و امکانات پیش برود. اکنون از لحاظ بین المللی فرصتی پیش آمده که از موانع میگذرد و بر امکانات میافزاید. مدافعان و مبارزان آزادی باید از این فرصت استفاده کنند و تا میتوانند صدایشان را به گوش نیروهای مترقی و هوادار آزادی در چهار گوشه جهان برسانند. این فرصت ضرورتا پایدار نیست. همین دولتای "مدافع" حقوق بشر ممکن است همین فردا در یک زد و بند جدید با رهبران جمهوری اسلامی، همه این گزارشها و قطعنامهها را به بایگانی بپارند. مگر آنها همین حالا در رابطه با کشورهای زیادی همین کار را نمیکنند و مگر در دوره امیدواری به ناز و کرشمهها، رفسنجانی و پیرامونیشان همین کار را در مورد جمهوری اسلامی نکردند؟ آثباتی که مثلا موقع رسیدن به حریم حرمت خاندان سعودی یا آل صباح و آل نهبان و دهها آل و اجنه دیگر ساله حقوق بشر از حافظهشان محو میشود؛ مسلما در فراموش کردن این ساله در میز مذاکره با آقای رفسنجانی مشکلی نخواهند داشت. با اینهمه، ما میتوانیم، حق داریم و باید از فرصت کنونی استفاده کنیم. تاوام و دامنه

ناپذیر این روند در بلك ائتلافی باین معناست که دیگر دوران همزیستی و وحدت جناحها، حصول شعارهای پادروها و هم به میخ و هم به نعل کوبیدن سیری شده و جناح موسوم به خط امام اگر نخواهد به زانده و ابزار جناح حاکم تبدیل شود، محکوم به حذف همه جانبه می باشد. در برابر چنین واقعیتی نیرو - های خط امامی که فاقد برنامه های مشخص و اثباتی می باشند، دچار تجزیه هر چه بیشتری میگردند. بخشی از آنها با جناح حاکم کنار می آیند، بخش دیگری همچنان به حفظ گرایشات شبه فاشیستی اصرار میورزند، و بخش وسیعتری برای نجات خود از این مخمه، پوست انداخته و خواهان آزادی احزاب روزنامه ها و نشریات در چارچوب نظام میشوند. از میان این طیف اخیر، نیروهای روگسترشی به منتظری روی آورده و تلاش میکنند تا از این طریق در موازنه قوا بسود خود تغییری بوجود آورند. بنا بر این عامل دیگر تقویت کننده منتظری، شکستگی صفوف جدید است. خمینی تنها بنزین و آتش را از همدیگر دور کرد اما اینان دارند بخش مهمی از قتیلهای را میسازند که قرار است، مرجعیت را مجدداً با رهبری و ساختار قدرت سیاسی بهم پیوند بزند.

ج - استبداد، بحران اقتصادی و گسترش نا - رضائی عمومی - جناح حاکم پس از مرگ خمینی، بسا شعار بازسازی و راه اندازی اقتصاد کشور بدنبال یک جنگ ویرانگر طولانی، به سیاست کاهش هزینه های دولتی و واگذاری بخشی از موسسات تحت کنترل دولت به بخش خصوصی، حذف سوسید و شناساوردن - تدریجی نرخ ارز پرداخت، این سیاست علیرغم برخی رفرمها و ایجاد تاحدودی اشتغال در مقایسه با دوره جنگ، در مجموع بمعنای افزایش پسر - شتاب قیمتها و کاهش سطح زندگی اکثریت مردم بود و طبیعتاً به گسترش ناراضیاتی عمومی بازم بیشتر منجر شده است. علاوه بر ناکامیهای اقتصادی، در عرصه سیاسی و اجتماعی نیز، رژیم جمهوری اسلامی همچنان بطور قاطع براختناق سیاسی پای فشرده و از هرگونه حق بیان و آزادی تشکل برای نیروه های مخالف، علیرغم همه تحولات بین المللی سرباز زده است و در این عرصه، نه فقط فعالیت جمعیتی چون نهضت آزادی را محدودتر ساخته است، بلکه برای حذف جناح رقیب از ارگانهای حکومتی و کنترل آنها، به تضعیف اختیارات مجلس شورای اسلامی فعال ساختن داگاه ویژه روحانیت، تداوم اعدامها و انواع تهدیدهای دیگر پرداخته است. البته جناح حاکم برای جلب نظر روشنفکران و کارشناسان، برای تخفیف ناراضیتهای و کاهش فشار بین المللی در عرصه های چون حقوق بشر و به پاره ای اقدامات و مانورهای نیم بند متوسل شده است و از جمله در عرصه حجاب، مطبوعات و سینما و سیاست بردباری محدودی اتخاذ کرده است. اما در شرایط بحران اقتصادی و حضور استبداد و اختناق همه جانبه، آنچه از این روزه های کوچک بیرون میزند چیزی جز ناراضیاتی و نفرت عمومی از رژیم نیست. رژیم خوب میدانند که در شرایط بحران اقتصادی و استبداد

پیچیده و نوین رود روی خود، داشما فتاوی فقهی نوینی را میطلبد و رهبر باید بسیاری از حرامها را حلال و حلالها را حرام کند، چه کاری از دست ساخته است؟ آیا همانطور که بازرگان یکبار در باره دولت خودش گفت، در حکم چاقوی بی دسته نیست؟

از سوی دیگر، مرجعیت و حوزه که پس از مرگ خمینی و جدائی رهبری از مرجعیت، وزنش بطور اجتناب ناپذیر بالا میبرد، نمیتواند متناسب با وزن و اقتدار خود در ساختار حکومت اسلامی، و قبضه قدرت بدست رفسنجانی - خامنه ای، نفوذ در خور خود را داشته باشد، البته جناح حاکم بطور رسمی نمیتواند شعار عدم مداخله حوزه و مرجعیت در سیاست - سیاست بمعنی اخص کلمه - را بدهد. ولی بسیار مایل است و در واقع آنرا بانحاء گوناگون نیز بیان میکند، که حوزه ها و مرجعیت نباید در سیاست مداخله نمایند. اما در نظامی که بنام خدا و اسلام و روحانیت حکومت میکند، میتوان از عدم مداخله حوزه ها و مرجعیت در سیاست دم زد؟ سردمدار آن و طرفداران جناح حاکم در این رابطه به قسمتی از نامه خمینی به منتظری استناد میورزند که در آن بسوی توصیه میکند که تنها بدرس و بحث در حوزه پیر د ازد و خود را وارد سیاست نکنند. ولی حتی سردمدار آن حاکم نیز میدانند که بنا بر قوانین فقهی و شرعی هیچ فقهی نمیتواند حق نظر یا فتوا را از فقیه دیگری سلب کند. مردگان نمیتوانند زندگان را مقهور خویش سازند، سوییژه اگر این فقیه فردی چون منتظری باشد که کسی در فقاها و مرجعیت او تردیدی نداشته، و خود از طرفداران و مدافعین اولیه مداخله حوزه و مذهب و مرجعیت در امور سیاسی بوده است. بنابراین منتظری یک پایه نفوذ خود را از این گرایش حوزه، و اقتدار اجتناب ناپذیر یکی که مرجع بلند پایه و صاحب رای، در شرایط تجزیه رهبری و مرجعیت به عناصر جداگانه و نیاز نظام به قدرت فتوا بدست میآورد، کسب میکند ولی این تنها پایه قوام دهنده نیست.

ب - تجزیه صفوف جناحها و شکل گیری صفوف جدید پس از مرگ خمینی در واقع اهرمهای اصلی قدرت اساساً در جنگ جناح رفسنجانی - خامنه ای قرار گرفت و باین ترتیب، برخلاف خمینی که هر یک از جناحها منافع و یا بخشی از منافع خود را در وجود او جستجو میکردند، خامنه ای نقش هدایت کننده و هم آهنگ کننده نیرومندی ندارد. از اینرو حزب الله و مخالفین جناح حاکم، آشکار و نهان در جستجوی رهبر یا رهبرانی دیگر برای مقابله با تهاجم جناح حاکم بوده اند، بعلاوه الزامات یک کشور نیمه ویران و بلحاظ اقتصادی بشدت وخیم و تحولات شتابناک در سطح جهان از جمله فروپاشی اردوگاه شرق و در نتیجه کاهش چشمگیر قدرت مانور حکومتها - نظیر ایران در برابر نظام سرمایه داری جهانی، تحولات منطقه و لشکر کشی آمریکا به عراق همه موجب آن شده اند که حکومت اسلامی، از سیاست پادروها و نه شرقی نه غربی و حکومت " مستضعفین " فاصله گرفته و گامهای مشخصی را چه در عرصه داخلی و چه بین المللی برای نزدیکی و برقراری پیوندهای دوستانه با قدرتهای غربی بردارد. بازتاب اجتناب

یش، رشد انفجار بحرانها نبود. بحرانهای که خصلت اساسی آن، فراگیر شدن اختلاف در تمام عرصه های سیاسی، اقتصادی و رهبری و کانونی شدن آن در حوزه قدرت سیاسی بود. از جمله مهمترین این بحرانها میتوان حذف بازرگان و ماجرای سفارت حذف بنی صدر و بلاخره حذف منتظری را نام برد. با حذف منتظری از قائم مقامی رهبری، که در عین حال بمعنای آغاز دوران پس از خمینی بود، شعله های بحران موقتاً فروکش کرد ولی خاموش نشد، بحران هم چون آتش زیر خاکستر بحیات خود ادامه داده و میتواند با وزش بادهای جدید، شعله ور شود. با تصادم خمینی و منتظری در واقع بحران از سطح جناحها به سطح رهبری و درون روحانیت کشیده شد، بحران دیگری نه در درون " غیر خودیها " که در درون " خودیها " بود. اگر بنی صدر و قطب زانده و بازرگان را میشد، بخارج تبعید کرد یا اعدام نمود و یا خانه نشین کرد، با منتظری نمیشد چنین معامله ای کرد. از اینرو خمینی او را به حوزه و درس خارج دادن روانه کرد. یعنی همانجائی که پایه های اصلی نفوذ و مرجعیت خویش را مدیون آن بود.

خمینی در اواخر عمر خود، با حذف منتظری و تغییر در قانون اساسی، بر مبنای جدائی رهبری از مرجعیت، یعنی حذف نقش خود، تلاش کرد تا راه را برای دوران پس از خود بکشد. اما این تلاش خمینی و زعمای حاکم، بیش از آنکه یک تدبیر و طرح اندیشیده شده در جهت انسجام بخشیدن به ساختار حکومت اسلامی باشد، راهی مبتنی بر حل صوری و باصطلاح پراگماتیستی برای پاسخگویی به اضطراب و نیازهای روز نظام بود. و اگر قانون قبلی بر قامت خمینی دوخته شده بود، قانون جدید، باید با عجله بر قامت خامنه ای و رفسنجانی دوخته میشد. وهمان گونه که هر فاز بحران، در بستر تضادهای عام رژیم دارای تضادها و مختصات خود ویژه ای بود که بسا گذر از تراکم کمی به مرحله انفجار و دگرگونی در ترکیب و تقسیم قدرت بین نیروهای رقیب منجر میشد، دوران پس از خمینی نیز دارای تضادها و نیروهای مختص بخود است که تدریجاً متراکم شسیده و از حالت بالقوه گذار کرده و فعلیت مییابد و میتوانند به یک بحران حکومتی فراروید. گرچه بحران هنوز تکوین پیدا نکرده ولی در حال تکوین است. در واقع خمینی تنها آتش و بنزین را از هم دور کرد. اما آیا روند وقایع در حال تنیدن قتیله برای متصل ساختن آتش و بنزین بیکدیگر نیست؟

عناصر اصلی قوام دهنده بحران کدامها هستند؟

الف - اقتدار مرجع - مرگ خمینی و جدائی رهبری از مرجعیت، هم بمعنای بالا رفتن وزن حوزه ها بود و هم در عین حال بمعنای قبضه قدرت توسط رفسنجانی و خامنه ای. رهبری و مرجعیت که در وجود خمینی با همدیگر ادغام شده و حوزه ها و قدرت سیاسی را تحت الشعاع خود قرار داده بود، با تفکیک از یکدیگر، هر یک وزن مستقل خود را پیدا میکنند. اما رهبری بدون قدرت فتوا و بدون اقتدار مذهبی یک مرجع، در شرایطی که نظام در انطباق با مسائل

۴۰ روش

کودتا در الجزایر :

نجات کدام دموکراسی

در جامعه الجزایر میتوانست باشد. آیا خواسته‌های اقتصادی اجتماعی و سیاسی‌ای را که دولت حاکم در ۳۰ سال گذشته با درآمدهای نفتی بالا و جمعیت کمتر نتوانست برآورده سازد، دولت "ج.ن.ا." میتوانست برآورده سازد؟ بی تردید پاسخ ایمن سؤال منفی است. از این گذشته کودتای ارتش چه آلترناتیوی را به جامعه الجزایر میتواند عرضه کند؟ یا باید به دموکراسی سیاسی احترام بگذارد و راه مردم را بحساب آورد، که در اینصورت "ج.ن.ا." دوباره سر بلند خواهد کرد، مگر اینکه زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی‌ای را که موجب تقویت "ج.ن.ا." شده است، یعنی بحران اقتصادی بیکاری، مشکل مسکن، بهداشت و غیره را از بین ببرد، حال آنکه در وضعیت موجود چنین امکانی حتی تا سال ۲۰۰۰ نیز وجود ندارد. در اینصورت کودتا فقط میتواند در بهترین حالت تصویرگرتری از دولت گذشته را تکرار کند، که نتیجه آن چیزی جز یک بحران مزمن اجتماعی و کشاندن میلیون‌ها تن از بسایر صندوقهای رای به خیابانها نخواهد داشت کسه فرجام آن قابل پیش بینی نمیباشد.

چه کسانی به "جبهه نجات اسلامی" رای میدهند؟

دولت حاکم در ۲۰ سال گذشته شباهتهای زیادی به احزاب کمونیست حاکم در کشورهای سوسیالیستی سابق داشت: یک حزب، یک حزب-دولت، و یک رهبر، و بدون انتخابات واقعا آزاد سیاسی، و بدون دموکراسی واقعی در جامعه. از اینرو بیسک دولت بوروکراتیکی تبدیل شد که بتدریج مخالفین سیاسی را از صحنه بیرون کرد یا به تبعید فرستاد و خود از توده مردم فاصله گرفت. با اینهمه باید انصاف داد که در الجزایر از سرکوب و اعدام رایج در اکثریت کشورهای جهان سوم خبری نبود. لیکن مخالفین سیاسی نیز آزاد نبودند. بجز نهادهای وابسته به دولت، مسجد، تنها نهاد آزاد و ایدئولوژی اسلامی تنها اندیشه قابل تحمل بود، و این چیز است که یک دولت را در بلند مدت شکنند می کند، زیرا جامعه را از تعادل سیاسی و اجتماعی محروم میسازد، و در لحظه بحران هیچ نهاد سیاسی و اجتماعی برای دفاع از دولت باقی نمی ماند، و قهر تنها نیروی است که یک دولت میتواند در کوتاه مدت بدان تکیه نماید. ریشه‌های بحران فعلی در الگوی توسعه اقتصادی و افزایش بی رویه جمعیت در الجزایر قرار دارد که از اوایل دهه ۱۹۸۰ به شکل جدی شروع گردید، و از ۱۹۸۷ به بحران سیاسی نیز انجامید. درآمدهای بالای نفتی، عملا سیستم معیشتی کشاورزی را دگرگون کرد و بسیاری از دهقانان را به حاشیه شهرها کشاند. که بنوبه خود بحران مسکن، آموزش، بهداشت و کار را بوجود آورده است. در حال حاضر، منابع الجزایر فاسد کارآئی است و با ۲۰ درصد از ظرفیت خود کار میکند. اضافه جمعیت غیر لازم زیاد در خود جای داده است و سالانه میلیاردها فرانک ضرر میدهد و کسری مالی آن حدود ۹۰ میلیارد فرانک است. رشد تولید ناخالص داخلی که در اوایل دهه ۱۹۸۰، ۷/۵ درصد بود، در آغاز دهه ۱۹۹۰ به ۱/۵ درصد افت کرده

حرکت میکرد، و در ذهن توده‌ها، خود را میتوانست "شهید" دموکراسی جلوه دهد. هر چند که خسود دموکراسی را در حد یک لکه ننگ کلاهی "کفرآمیز" غرب تلقی میکند. رابعا این کودتا درست در نقطه اتحاد "ج.ن.ا." انجام گرفت و نه در نقطه اختلاف و پراکندگی آن. "ج.ن.ا." اساسا در صفت بسا اف.ال.ان (جبهه آزادیبخش ملی) یعنی حزب حاکم در ۲۰ سال گذشته متحد است، ولی در بسار ه نحوه اداره جامعه و اینکه چه برنامه اقتصادی و اجتماعی باید پیش برده شود، در صفوف آن اختلاف جدی وجود دارد و گرایشات سیاسی متفاوتی وجود دارد. بهمین جهت نیز رهبران آن سعی کرده‌اند از عنوان کردن یک طرح اثباتی و از بیان یک برنامه روشن اقتصادی و اجتماعی طفره روند و همیشه به ذکر یک سلسله مفاهیم گنگ و کلی، که معنی دقیقی آن برای اکثریت رای دهندگان الجزایری ناروشن است، اکتفا نمایند. "ج.ن.ا." در قدرت سرعت به گرایشات مختلف تجزیه میشود. حتی از این زاویه نیز اقدام ارتش برای کودتایسیار ناسنجیده بود، زیرا در نقطه قوت "ج.ن.ا." به مقابله با آن برخاسته است و نه در نقطه ضعف آن. خامسا برخلاف ایران که جنبش اسلامی از طریق یک انقلاب بقدرت رسید، و در آن ارتش و بقیه نیروهای مسلح فروپاشید، "ج.ن.ا." از طریق رای گیری بقدرت میرسد، و ارتش الجزایر دست نخورده باقی میماند، بنابراین دست اسلاميون در قدرت چندان برای ترکنازی باز نبود و در صورت تعرضات ضد دموکراتیک "ج.ن.ا." ارتش لااقل میتواند بنام دفاع از حقوق دموکراتیک جامعه وارد میدان شود، که در اینصورت نه تنها به شکاف در درون "ج.ن.ا." دامن میزد، بلکه میتوانست بخشهای مهمی از جامعه را بطرف خود و بدفاع از دموکراسی بکشاند. آخرو مهمتر از همه اینکه بقدرت رسیدن "ج.ن.ا." در بدترین تعادل منفی بیسن-المللی و داخلی انجام میگرفت. در این دنیای بعد از جنگ سرد، و در این جهان یک قطبی، کدام نیروی مهم بین المللی از نظر سیاسی اقتصادی و نظامی و در هراس از چه نیروی ممکن است از "ج.ن.ا." به دفاع برخیزد و امکاناتی در اختیار آن قرار دهد که بدون آن حل مشکلات داخلی فعلی ناممکن است؟ "ج.ن.ا." در قدرت یک قدرت سیاسی نسبتا منزوی در صحنه جهانی میتوانست باشد. همچنین، با توجه به مشکلات اجتماعی و اقتصادی بسیار حاد در داخل، که "ج.ن.ا." قطعا از حل آن ناتوان خواهد بود، حکومت اسلام طلبها با سرعت بی اعتبار میشود و این خود یک سرمایه گذاری سیاسی بلندمدت

مداخله ارتش در هفته بعد از دور اول انتخابات آزاد در الجزایر، که در آن "جبهه نجات اسلامی" - اف.ال.ان - اکثریت قاطعی بدست آورد و پیروزی تمام عیار آن در دور دوم کاملا قابل پیش بینی بود، عواقب سیاسی ناگوارتر از بقدرت رسیدن "جبهه نجات اسلامی" بدنیال خواهد شد. در نظر اول شاید چنین بنظر آید که "ج.ن.ا." یک نیروی سیاسی فوق ارتجعی است که بمحض بقدرت رسیدن، اعدام و شکنجه و سنگسار و حمله به زنان و سرکوب فکری و فیزیکی کوچکترین اشکال دموکراسی، و حتی زندگی عرفی را سازمان خواهد داد در واقع جمهوری اسلامی در ایران آئینه تمام نمایی جناباتی است که "ج.ن.ا." در صورت پیروزی انجام خواهد داد. و در افکار عمومی مردم جهان نام دادگاههای شرع خلخالی و گیلانی و لاجوردی و پیری و بمب گذاری و ترور و گروگان گیری را زنده میکند. بی سبب نیست که کسی اعتراضی جدی علیه این کودتا نکرد. طبیعتا اینها اتهاماتی ناروا به "ج.ن.ا." نمیباشد. "ج.ن.ا." در روشن گذشته با راه انداختن خشونت و حمله به زنان چشمه‌ای از هنرنامه‌های آتی خود را بنمایش گذاشت. و باز طرف مقابل ارتش الجزایر در افکار عمومی ارتش بدنامی نیست. ارتشی است که در جریان مبارزه برای استقلال ملی الجزایر شکست گرفته است و ارتشی است در مجموع عرفگرا. آیا اینها دلایل کافی برای توجیه کودتا است؟ ایدئولوژی و هدفهای ضد دموکراتیک و ارتجعی "ج.ن.ا." حقانیتی برای کودتا ایجاد نمیکند. حتی بلحاظ زمانی نیز، این کودتا در بدترین زمان ممکن انجام گرفت، یعنی اول در لحظه‌ای که "ج.ن.ا." در دور اول انتخابات با رای اکثریت مردم پیروز شده بود و در روانشناسی توده‌ها، تبلور خواست جمعی آنان بود، بی آنکه مردم در عمل دریابند. "ج.ن.ا." نه تنها قادر به پاسخگویی به خواسته‌های آنان نیست، بلکه زندگی خراب آنان را نیز تباہ تر خواهد ساخت. ثانيا، این کودتا، نه فقط فرآیند دموکراتیزه کردن در ساختارهای اجتماعی و سیاسی را متوقف میسازد، بلکه نیروهای دموکراسی در جامعه الجزایر را نیز شدت تضعیف مینماید. نمیتوان با اقدامات ضد دموکراتیک، از دموکراسی دفاع کرد. اقدامات ضد دموکراتیک، با هر نیت خیری هم که بوده باشد، هرگز بشف مردم دموکراسی تسمام نشده است. ثالثا دموکراسی نقطه ضعف اصلی "ج.ن.ا." میباشد و اکنون کودتای ارتش به ایمن نیروی ضد دموکراسی عملا حقانیت داده است، زیرا "ج.ن.ا." از طریق یک رای همگانی بطرف قدرت

با بلخ بر ۵۰ هزار تن است. معدن نمک بیجار با تولید سالیانه ۷ هزار تن از دیگر معادن فعال منطقه محسوب میشود. در مجموع از ۲۹ معدن در حال استخراج منطقه موسوم به "استان کردستان"، ۱۰ واحد را معدن آهک و گچ و ۹ واحد را معدن مرمر و مرمریت تشکیل میدهند.

در رابطه با فعالیتهای معدنی موجود چند نکته قابل تذکر است: نخست اینکه اکثریت قریب به اتفاق معادن مزبور توسط خود اهالی کشف و شناسایی شده‌اند و نه توسط کارشناسان اداره زمین‌شناسی. دوم اینکه بدلیل فقدان وسایل و امکانات فنی لازم،

رژیمیست که شکوفائی اقتصادی يك منطقه را در تداوم با تداوم اقتدار سیاهش میبینند و اینهمه در شرایط صورت میگیرد که به اعتراف زمین شناسان و کارشناسان معدنی، منطقه کردستان خصوصا در نواحی جنوبی و مرکزی آن بلحاظ دارا بودن ذخایر متنوع معدنی و اقتصادی بودن استخراج بسیاری از این ذخایر، یکی از مناطق غنی ایران محسوب میشود. بعقیده کارشناسان ناحیه‌ای از منطقه کردستان که اکنون تحت عنوان "استان کردستان" در تقسیمات کشور جای گرفته، علیرغم وسعت نسبتا کم، از استثنایی است که ساختار زمین شناسی متنوعی

ویژگی تک پایه بودن اقتصاد کشور ما و اتکالی عمده آن بر صنعت نفت و درآمدهای ارزی ناشی از صدور نفت خام و بموازات آن حاکمیت يك بوروکراسی انگلی بورژوازی، که چه در رژیم ستم شاهی و چه در رژیم ولایت فقیه، با پرکردن منقذهای جامعه عماره ثروتهای ملی جامعه را بلعیده و با تورم بخش خدمات رشد واقعی را از صنعت و فعالیتهای اقتصادی تولیدی سلب نموده، اکنون عواقب شوم خود را برای قضا و ت جامعه در برابر انتظار همگان قرار داده است. صنعت ضعیف و عقب مانده مبتنی بر مونتاژ و وابستگی به امپریالیسم، کشاورزی در حال انقراض با بازدهی

نگاهی به وضعیت معادن و معدنچیان کردستان

ب. مشتاق

تمامی معادن مزبور بصورت سطحی استخراج میشوند و نه عمقی؛ که این مسئله یعنی عدم حفر تونسل و استفاده از ریل باعث بهره برداری غیراقتصادی و غیر علمی از معادن مزبور میگردد. سوم اینکه تقریبا تمامی معادن مزبور بصورت فغلی مورد بهره برداری قرار میگیرند و حدودا شش ماه از سال بدلیل برف و بارندگی و سرما و خرابی راهها، فعالیت و استخراج متوقف میگردد. و چهارم اینکه مواد معدنی مسود استخراج از رایج ترین و معمولترین کانیها محسوب میشوند، یعنی موادی که نیازی به جدا سازی کانیها از طریق ذوب و غیره ندارند و مستقیما و یا با اندک تغییراتی مورد استفاده متقاضیان قرار میگیرند. و این خود ثابت میکند که دولت درمانده اسلامی علیرغم غنای منطقه کردستان تلاشی برای استخراج کانیهای کاربر انجام نمیدهد. بر طبق ارزیابی و تحقیقات کارشناسان کانیهای زیر در مناطق مرکزی و جنوبی کردستان وجود دارند که رژیم تاکنون اقدامی برای استخراج آنها انجام نداده است: معدن بوکیست و پالئولایت در ناحیه سقز و بانه با ذخیره احتمالی ۱۵ میلیون تن که از آنها میتوان در تولید آلومینیوم استفاده کرد. ذخائر آهن ببا برآورد اولیه سی میلیون تن و باعیار ۵۸ تا ۶۷ درصد که در نواحی مرکزی و شمالی کردستان قرار دارند. ذخائری از مس، سرب، روی، منگنز و تیتانیوم - ذخائری از مواد معدنی غیر فلزی و مهم نظیر سیلیس و فلدسپات که در نواحی سقز، دیواندره و قروه قرار دارند. به این لیست میتوان آبهای معدنی و طبی را نیز افزود که در مناطق مختلف کردستان نظیر آسمان بولاغی، عربشاه، آبی قلعه‌سی و غیره پراکنده‌اند که تاکنون فعالیتی جهت بهره برداری اقتصادی از آبهای معدنی مزبور بعمل نیامده است و صرفا مورد استفاده شخصی اهالی محل و شمار کمی از مسافران قرار میگیرد.

اما در پس این ناتوانی، بی برنامه‌گی و عدم توسعه فعالیتهای معدنی توسط رژیم اسلامی سرمایه

دارد و وجود عوامل کانی ساز سبب ایجاد پتانسیلهای مناسب معدنی در آن شده است. تا قبل از انقلاب بهمن ۵۷ مهمترین معادن منطقه مزبور محدود به سنگهای تزئینی ناحیه قروه بود که توسط بخش خصوصی شناسایی شده و مورد بهره برداری قرار گرفته بود. در این بخش از کردستان ۲۹ معدن به بهره برداری رسیده که ۲۷ مورد آنها فعالند و مابقی بنا به دلایلی نیمه فعال میباشد. در سال ۱۳۶۶ حدود ۴۰۰ هزار تن مواد معدنی از معادن منطقه استخراج شده که در برگیرنده سنگهای تزئینی، سنگهای لاشه آهکی، نمک طعام، گچ و پومیس (یا سنگ پا) بوده است. هم اکنون بزرگترین معادن این منطقه را سنگهای تزئینی شامل آهکهای دگرگونه (یامرمر - یت) و مرمر تشکیل میدهند که با رقم استخراج سالیانه ۲۷۰ هزار تن نقش بزرگی را در اقتصاد قروه ایفا میکنند. که این بذل توجه نیز البته دلایل سیاسی دارد، نواحی بیجار و قروه بدلیل شیوع مذهب تشیع در میان آنها و عوامل دیگر از دیرباز نقشی در جنبش ملی - انقلابی خلق کرد بازی نکرده‌اند. هم اکنون معادن سنگهای تزئینی قروه اساسا توسط شرکتی بنام "ایران سنگ" مورد بهره برداری قرار میگیرد، که اهم آنها عبارتند از: معدن مرمریت چال زندی با میزان استخراج سالیانه ۱۵۰ هزار تن، معدن مرمریت خاوردی ۳۰ هزار تن، معدن مرمریت "ویسج" ۱۷۵۰۰ تن، معدن مرمریت اوریه ۱۰ هزار تن، معدن مرمریت شانوره ۵۵ هزار تن و معدن مرمریت قاملان ۵۰ هزار تن. دیگر معادن مهم سنگ تزئینی در ناحیه کاوشان در شمال کامیاران قرار دارد که از آن سالیانه ۳۰ هزار تن سنگ استخراج میگردد. علاوه بر این کانسارهای متعددی از گچ در شمال شرقی کردستان یافت شده که بدلیل بی توجهی دولت و کمیبود تولید، استخراج آنها محدود به استخراج ۲۰ هزار تن از سه کانسار گچ مرادقلی، خوشمقام و شورسو در ناحیه بیجار و تکاب است. دیگر معادن مهم این بخش از کردستان را سنگهای لاشه آهکی تشکیل میدهند که عمدتا در ساختمانها مصرف میشوند و میزان استخراج آنها

سنتی و ناچیز، معادن دست نخورده و با بهره برداری غیر اقتصادی و غیر علمی از آنها، همه و همه ثابت میکنند که علیرغم تنوع جغرافیایی و اقتصادی ایران و علیرغم دارا بودن امکانات بالقوه اقتصادی کشور ما محکوم است که در آستانه قرن بیست و یکم و در عصر انقلاب تکنولوژیکی سوم و بیکه تازی کامپیوترها و مصنوعات انفورماتیک در منجلاب عقب ماندگی و رکود اقتصادی دست و پا زند و با اتکالی صرف بر درآمد های ناشی از تاراج نفت - که این نیز در سی ساله آتی به پایان خواهد رسید - خود را چند صباحی دیگر بر سر پا نگهدارند. بی توجهی به منابع و معادن غیر نفتی کشور یکی از تبعات همین فعال مایشناسی بوروکراسی متورم و بورژوازی انگلی در کشور ما است. این بی توجهی خصوصا خود را در مناطق ملی جلوه گر میسازد. در واقع اگر خصلت استبدادی، انگلیسی و بوروکراتیک رژیم سلطنتی و رژیم اسلامی سرمایه، در کل کشور باعث عدم اولویت صنایع مادر، عدم مدرنیزاسیون کشاورزی و فقدان برنامه علمی جامع جهت بهره برداری از معادن ایران شده و میشود، در مناطق ملی این بی توجهی دلایل خاص سیاسی و ژئوپلیتی خود را نیز دارد. فقدان کارخانجات کافی عدم توجه به مدرنیزه کردن حتی ابتدائی کشاورزی و عدم انرژی گذاری برای شناسایی و استخراج معادن در مناطقی چون کردستان، بلوچستان و ترکمن صحرا دقیقا موید همین امر است. از اینرو اگر هم درمقیاس ناچیزی در منطقه ای از خاک کشور، صنعت مهمی بنا شده، کشت و صنعتی بر پا گشته و معدن بزرگی به مرحله استخراج رسیده، مناطق محروم ملی را از این حداقل "نعمت" نیز محروم نموده است. و این البته جای تعجب ندارد. در رژیمی که تداوم اقتدارش جز از طریق بی حقوقی میلیونی توده‌های لگدمال شده و جز از طریق تکیه بر سرب داغ و سر نیزه‌های عریان بدست نیامد، انتظاری جز این داشتن اگر نشانسه سفاقت نباشد نشانه خام خیالیست. نگاهی مختصر به فعالیتهای معدنی کردستان گواه بارز مدعای ما و اثبات گر درماندگی و بی برنامه‌گی و ارتجاعیست

آنها را برسمیت شناخته، درمعدان کردستان بعنوان تشکلهای غیرقانونی و ممنوعه تلقی میشوند و ایسن اگر بازگشت به عهد بربریت نباشد، چیزی جز سیمای خشن سرمایه‌داری را در اوان تولدش بسسه نمایش نمیگذارد.

اما درمقابل اینهمه مشکلات و مصائب کارگران معدنچی کشور ما نه تنها مبارزه متشکل و متحدی را در برابر رژیم و سرمایه‌داران سازمان ندهاده‌اند، بلکه بسیاری از آنها حتی از پیگیری خواستههای خود در چهارچوب ضوابط قانون کار رژیم نیز غافلند و ایسن خود پائین بودن سطح آگاهی و فقدان سنت مبارزاتی کافی را به اثبات میرساند. درواقع اگر از مبارزات دلبرانه کارگران معدان نفت و برخی معدان بسز رگ دیگر نظیر مس سرچشمه و ذغال سنگ سنگرود صرفنظر کنیم، با جرئت میتوانیم بگوئیم که معدنچیان ایران برخلاف هم قطارانسان در سایر نقاط جهان از سنت رزمندگی کمتری بهره‌مند هستند. و این البته محصول چند عامل کلیدیست: نخست، بی توجهی پیشروان کارگری و کمونیست نسبت به سازماندهی این بخش از کارگران و نسبت به اهمیت بردن آگاهی مبارزاتی و سوسیالیستی پدرون معدنچیان؛ دوم، کمیت ناچیز کارگران در بسیاری از معدان، دور بودن معدان از مراکز شهری (بمشابه یک امکان بزرگ انتقال آگاهی به معدنچیان) و فصلی بودن فعالیت‌های معدنی که سبب عقیم گذاشتن فعالیت‌های سازمان‌گرا در فواصل طولانی مدت میشود. سوم، فقدان یک اتحادیه سراسری و یا منطقه‌ای معدنچیان، که سبب پراکندگی صفوف کارگران میشود. عضلی که در صورت شکل گیری یک اتحادیه قدرتمند که قادر باشد همه معادن را تحت پوشش گیرد، براحتمی میتواند مرتفع شود. اتحادیه، آن تشکیلی است که میتواند با ایجاد زنجیری نامرئی درمیان دهها صدها معدن دورافتاده کارگران بظاهر پراکنده درکوهستانهای صعب‌العبور را بسه ارتشی متحد، مبارز و آگاه به حقوق صنفی و رفاهی تبدیل کند. از اینرو عناصر پیشرو، کمونیست و انقلابی موظفند چه از طریق اختصاص بخشی از مضامین تبلیغی و ترویجی خود به روشن نمودن وضعیت معدنچیان و معضلات آنها، که میتواند بسه بطرق شفاهی، توزیع نشریات و اعلامیه‌های کارگری و نیز با استفاده از برنامه‌های رادیویی پیش‌برده شود و چه از طریق فعالیت‌های مستقیم سازمان‌گرا، کارگران را به علل ادبار و تباهی جسمی و روحی‌شان آگاه نمایند و مراکز معدنی و ایران و از جمله کردستان را از رکود و رختی که اکنون دچار آنست نجات دهند. تشریح مشکلات و فرموله نمودن مطالبات منفسی معدنچیان، تشریح ضرورت تشکل و اتحاد مبارزاتی، تبلیغ و ترویج مضامین یک قانون کار انقلابی - دمکراتیک، و گسترش تماس و پیوند با کارگران معدنچی چه در مراکز کار و چه در محلات زحمتکش - نشین تحت سکونت آنها، اینها هستند عاجلترین وظایف عناصر پیشرو و انقلابی؛ وظایفی که در صورت تحقق، بدون شك دستاوردهایی برای این بخش از طبقه کارگر کشور ما به ارمان خواهد آورد و آنسرا در جایگاه واقعی اش در صفوف رزمنده کل طبقه قرار خواهد داد.

+ کلیه ارقام و آمار مندرج در این مقاله از مجلسه "اصحاب انقلاب" کاهنامه ویژه رژیم اسلامی برای کردستان، برگرفته شده است

لباس کار، حق استحمام بعد از پایان کار، و حق درمان رایگان. درمعدان قرون وسطایی کردستان حتی قانون کار ارتجاعی رژیم اسلامی نیز اجسرا نمیشود. و همه این بی حقوقی‌ها نیز تحت بهانه موقتی بودن کارگران و فصلی بودن کار توجیسه میشود.

۳- امتیازات ویژه معدنچیان: اصولا درهر کشوری، کار درمعدان را معمولا درددیف کارهسای پرمشقت و طاقت فرسا طبقه‌بندی میکنند که بسر مبنای آن، میزان دستمزد، سن بازنشستگی و نیز ساعات کار هفتگی معدنچیان میبایست از سایر بخشهای کارگران آن کشور متفاوت باشد. یعنی سطح دستمزد های بالاتر، حق برخورداری از بازنشستگی زودرس و ساعات کار کمتر را برای کارگران معدنچی تضمین مینمایند. اما درمعدان ایران بطور اعم و درمعدان کردستان بطور اخص، اصولا چنین امتیازاتی نه تنها برای معدنچیان برسمیت شناخته نمیشود، بلکه در بسیاری موارد میزان حقوق و مزایای معدنچیان از سایر بخشهای طبقه کارگر - خصوصاً در قیاس با کارگران شاغل درکارخانجات - نیز کمتر میباشد.

۴- عوارض و بیماریهای ناشی از سختی کار و آلودگی محیط کار. کار درمعدن جدا از بی حقو - قیهای گسترده‌ای که برای کارگران بدنبال دارد، سبب بروز بیماریهای خطرناک نیز میشود که هریک از آنها پنتهایی کافیس تا زندگی کارگر و خانواده ه تحت تکفل او را بر باد دهد. این بیماریهاوعوا رض عمدتا به سه دسته تقسیم میشوند: اول، بیماریهای که بدلیل سروکار داشتن با اجسام سنگین و حمل و نقل قطعات سنگین سنگ‌پدید میآید. بروز کمز در دهای شدید، بروز بیماری دیسک، افتادن از بالای صخره و یا ریزش کوه و افتادن سنگهای بزرگ بر روی کارگران و شکسته شدن دست و پای معدنچیان و درموردی لسه شدن آنها در زیر تخته‌سنگها. دوم، عواقب ناشی از استفاده از مواد منفجره برای متلاشی کردن سنگها و ایجاد شکاف، که تاکنون درمورد زیادی سبب مرگ و میر کارگران شده است. سوم، گردوخاک ناشی از شکستن سنگهای آهکی و غیره، که بدلیل فقدان ماسک و وسایل ایمنی دیگر موجب بروز بیماریهای خطرناکی نظیر سل، آسم و غیره میگردد. درمقابل این همه خطرات جانی، کارگران معدان کردستان از کوچکترین امکانات درمانی برخوردار نیستند و خطر پیروی زودرس و فرسودگی ناشی از کار آنها را تهدید میکند.

۵- فقدان هرگونه تشکل کارگری درمعدان کردستان. در بسیاری از کارخانجات ما شاهد حضور و فعالیت تعدادی از تشکلهای قانونی نظیر تعاونی مصرف، تعاونی مسکن، صندوق اعتبار کارگری و تشکلهای ورزشی هستیم. درمعدان کردستان نسه تنها از وجود چنین تشکلهایی خبری نیست. که تا اندازه‌ای به عدم اتحاد و آگاهی مبارزاتی کارگران بر میگردد. بلکه کارفرمایان به انحاء مختلف از قبیل پیمانی بودن کارگران و فصلی بودن کار، از شکلگیری آنها ممانعت بعمل میآورند. یعنی نسه تنها شکلگیری یک سندیکا یا اتحادیه کارگری، و یا شکلگیری یک هسته مخفی کارگران پیشرو شدیداً با سرکوب کارفرما و رژیم روبرو میشود بلکه بسیاری از تشکلهای قانونی نیز که ظاهراً قانون کار رژیم

واقعیت بزرگتری خودنمایی میکنند و آن وضعیت اسفبار و دردناک کارگران یا معدنچیان است که در این معدان بکار اشتغال دارند و یا بعبارتی بهتر به انجام اعمال شاقه مشغولند. البته بدلیل عدم توسعه فعالیت‌های معدنی درکردستان و بازدهی ناچیسر معدان موجود و غیرمکانیزه و پدی بودن کار، تنها بخش ناچیزی از طبقه کارگر کردستان را معدنچیان تشکیل میدهند. تقریباً بین ۱۰ تا ۳۰ نفر در هر یک از معدان کردستان مشغول بکارند. برای نمونه در معدن نمک بیجا ۲۶ نفر، درمعدن سنگ چال‌زاغسه ۲۵ نفر و درمعدن گچ خوشمقام ۱۴ نفر مشغول بکار هستند. اگر میزان متوسط اشتغال درمعدان کردستان را ۱۵ نفر فرض کنیم آنگاه میتوانیم بگوئیم که حدود ۴۵۰ نفر درمعدان منطقه موسوم به "استمسان کردستان" بکار اشتغال دارند که از میزان کارگران یک کارخانه متوسط در تهران نیز پائینتر است. تقریباً تمامی معدان کردستان در دست سرمایه‌داران بخش خصوصی است که از طریق قرار داد با اداره کل معدان و فلزات، معدان مزبور را اجاره مینمایند. خود این سرمایه داران که در طیف‌بندی طبقاتی جزو بورژوازی کوچک محسوب میشوند، از دو طریق معدان تحسنت اجاره خویش را مورد بهره‌برداری قرار میدهند: اول از طریق استخدام کارگر و دوم از طریق قطعه‌بندی و اجاره مجدد معدن به چند یا چندین نفر. با ایسن همه، حتی درموردی که صاحب معدن و سرمایه دار، خود در نقش یک کار فرمای مستقیم ظاهر میشود و به استخدام کارگر مبادرت میورزد، تلاش میکند که شیوه کنتراتی - را که یکی از اشکال خشن و عقب‌مانده استثمار سرمایه‌داری محسوب میشود - در محل کسار اعمال کند، تا بی نیاز از نظارت و کنترل شدید، و با تشویق کارگران به رقابت با یکدیگر، میزان استخراج را افزایش دهد. در چنین حالتی کارگر سعی میکند، با تحویل میزان هر چه بیشتر مواد معدنی بسر دستمزد خود بیافزاید، غافل از اینکه نفع اصلی چنین شکلی از کار را تنها و تنها سرمایه‌دار میبرد و سبب افزایش تباهی جسمی و روحی کارگر معدنچی میگردد.

اما جدا از مسئله کارکنتراتی، کارگران معدان کردستان با معضلات دیگری نیز روبرو هستند که عبارتند از:

۱- فصلی بودن مدت اشتغال آنها. اکثریت قریب به اتفاق معدان کردستان، حداقل در شش ماه از سال تعطیل هستند که این مسئله ناشی از استخراج سطحی یا روی زمینی مواد معدنیست که طبیعاً در فواصل بارندگی و یخبندان قادر به ادامه‌کاری نخواهند بود. این مسئله بخودی خود مشکلی محسوب نمیشود اگر کارگر در دوره تعطیل معدن اخراج نمیشد و اگر از بیمه بیکاری و حقوق کافی برخوردار میبود، اما برای سرمایه‌دار و اداره معدان و اداره کار رژیم تنها چیزی که ارزش ندارد، همین توجه به چگونگی تامین معیشت کارگر در ایام سرماست. سرمایه‌دار در فصول گرما تا آنجا که میتواند شیره جان کارگر را تا آخرین قطره میگیرد و پس از آن جان بی رمق کارگر را به سرمای زمستان و گرسنگی ناشی از بیکساری میسپارد.

۲- فقدان مزایای شغلی نظیر حق سختی کار حق ایاب و ذهاب، تامین غذای کارگران، حق داشتن

گابوس و گشت

مصاحبه‌های درباره زندانهای جمهوری اسلامی (قسمت آخر)

در اینجا لازم میدانم اشاره بکنم به مسئله عفو بعد از اعدامهای ۶۷ و زندانیانیکه بعد از تحمل سختترین فشارها در دوره زندان و بعد از تحمل دوره چند ماهه اعدامهای ۶۷ که تنها به يك گابوس وحشت شبیه بود مجبور شدند علیرغم میل خود شرکت در سمینار و راهپیمائی ساختگی رژیم را بپذیرند. این درحالی بود که در همان وقت به تك زندانیان گفته میشد یا قبول سمینار و راهپیمائی و یا خودتان که میدانید (اشاره به اعدامها)! رژیم قصد داشت بعد از کشتار هزاران زندانسی، باقیمانده آنان را به مرگ سیاسی واداشته و اعتبار آنان را بعنوان زندانیان سیاسی لکه دار کرده و پیوند مردم را با آنان از بین ببرد. ولی مردم خوب میدانند که اکثریت این زندانیان سالها زیر شدیدترین شکنجهها و فشارها قرار گرفته‌اند و نه تنها تن به همکاری با رژیم ندادند بلکه همیشه قلبسب آنان برای مردم زحمتکش میپیچید است و درمقابل اینهمه رنج که درمرحله‌ای از توان بشری خسار ج

نمیکردند. بخاطر همین اتحاد و یکپارچگی، رژیم همیشه سعی میکرد زندانیان را بنا بر نوع برخورد و موضع گیریشان دربندهای مختلف نگهداری کند. مثلا دربندهای که فقط بخاطر " جهاد " کار در زندان - نرفتن شکل گرفته بودو همه مصاحبه را پذیرفته بودند، فشار فقط برای رفتن به کار (بیگاری) بود و اگر نمیرفتند، سروضعی، مرتد و ۰۰۰ خوانده میشدند. در خود بند جهاد فشار برای همکاری اطلاعاتی بود. بندی که حاضر به مصاحبه نبود، فشار فقط برای مصاحبه بودو سؤالی یا فشاری برای " جهاد " رفتن درمیان نبود. حتی زندانیانی که مدت محکومیت خود را تمام میکردند در صورت نپذیرفتن مصاحبه در انتظار و جمع زندان - بنیان و عدم انزجار از مواضع سیاسی و ایدئولوژی خود آزاد نمیشدند. بهمین علت این زندانیان را کسه پیش از صدها نفر بودند در بندهای جداگانه ای زندانی میشدند که درمیان زندانیان بعنوان " بند ملی کشا " نامیده میشوند.

حسین قبل از توضیح درباره مسئله توابع لازم است در مورد مقاومت و اشکال آن در زندان جمهوری اسلامی توضیحاتی بدهم تا درک واقعی و ملموستری از این پدیده توابع داشته باشیم. مقاومت از مرحله بازجوئی که حیاتی ترین و اساسی ترین مرحله آن بود شروع میشد. در این قسمت میتوانیم در چهارچوب مقاومت اشکال مختلف آنرا بررسی کنیم: ندادن هیچ قرار و اطلاعات و دفاع از خط سیاسی و ایدئولوژی که عالیترین سطح مقاومت بود و چنین افرادی صف اول جبهه مقاومت را بوجود میآوردند. سطح دیگر عبارت بود از ندادن اطلاعات ولی وانمود کردن به بی خطی یا وانمود کردن به کنارگیری از رابطه تشکیلاتی مربوطه و رد کردن خط سیاسی تشکیلات معین که بسته به وضعیت مشخص فرد در موقع دستگیری و نیز ظرفیت او، سنگر مناسبی برای ایستادگی در مقابل دشمن بوجود میآورد و البته باید اضافه کنم که این مانورها در مواردی با لغزشها و ضعفهایی همراه بود. در

حسین: زندانیانی که بعد از تحمل سختترین فشارها در دوره زندان و بعد از تحمل دوره چند ماهه اعدامهای ۶۷ که تنها به يك گابوس وحشت شبیه بود مجبور شدند علیرغم میل خود شرکت در سمینار و راهپیمائی ساختگی رژیم را بپذیرند. این صحنه سازیهای رژیم خلی در حیثیت و شرافت این زندانیان بعنوان زندانیان سیاسی. ایجاد نکرده و نخواهد کرد.

بود ایستادگی کردند و بخاطر همین بنظر من این صحنه سازیهای رژیم خلی در حیثیت و شرافت این زندانیان بعنوان زندانیان سیاسی که مقاومت ستودنی آنها را طی سالها از نزدیک شاهد بودم ایجاد نکرده و نخواهد کرد.

راه کارگر: با توجه به اینکه آپارتاید جنسی یکی از مبانی نظری جمهوری اسلامی است، از رفقا سوزان و پروین میخوایم درباره عواقب و آثار آن در زندانهای رژیم توضیحاتی بدهند. همچنین ما در دهه سیاه جمهوری اسلامی شاهد حضور کودکان در زندانها در کنار مادران زندانی هستیم که فشار مضاعفی را بر زنان وارد میکند، وضعیت این مادران و کودکان چگونه بود؟

سوزان: در نظام اسلام، زن انسان درجه دو و بدتر از آن نیمی از یک انسان یعنی يك مرد -

در خارج از این چهارچوب کسانی بودند که خودرا تسلیم فشار رژیم میکردند و برای توجیه این مسئله خود را توابع میخواندند. که از منفورترین آنها میتوان: ناصریاراحمدی، کوچک پور، رضاطبسی و ۰۰۰ را نام برد که در بند ۲۰۹ علاوه بر دادها، اطلاعات و گشت رفتن که باعث مرگ صدها نفر شدند، از زندانیان بازجویی نیز میکردند.

بعد از دوره بازجویی هم تقریباً به همین نحو میشود از پدیده مقاومت نام برد که در سطوح مختلفی شکل میگرفت. کلمه توابع را زندانیان فقط در مورد کسانی بکار میبردند که جاسوسی و همکاری اطلاعاتی میکردند و یا بنحوی در سرکوب زندانیان با رژیم همکاری میکردند. همانطور که اشاره کردم هدف رژیم این بود که زندانی را قدم به قدم عقب بنشانند تا هویت او را گرفته و از او يك جاسوس و خائن بسازد. چنین سیاستی همیشه با وحشیانه ترین فشارها و سرکوبها همراه بوده است.

اینجا يك نکته اساسی را نباید فراموش کرد. آن این است که این سنگرهای نسبتاً مطمئن و کم خطر و این مانورها در گروه مقاومت دلیرانه صف اول جبهه بود. اگر مقاومت آهنگین رفقای چون علیرضا شکوهی، یوسف آلیاری، فرزاد صدیق و ۰۰۰ نبود هیچگاه این مانورها برای کمتر کردن فشار شماری نداشت. چرا که رژیم همیشه صف اول مقاومت را زیر بیرحمانه ترین فشارها قرار میداد تا برای فرار از فشار يك پله به عقب نشینی وادارد و اینرا همه زندانیان در مراحل مختلف زندان تجربه کرده‌اند. در این کویر وحشت که اولیه ترین حقوق انسانی در مورد زندانی لگدمال میشد، باشکوهترین مقاومتها شکل گرفت و هر چه سرکوب رژیم وحشیانه تر میشد بهمان نسبت سنگرهای مقاومت فشرده تر میشد و همچون دژی تسخیر ناپذیرتر میگردد. احساسات زندانیان با عنصر مقاومت بوجود خود ادامه میداد. روشن است که در این اتحاد همه در يك سطح برخورد

را به يك خانواده پاسدار داده بود كه البته بعداً مجاهدین او را فراری دادند .

سوزان : عموماً وقتی زن و شوهر را دستگیر میکردند بچه را هم میآوردند . در اینجا اضافه کنم که در موارد زیادی زن فعالیتی نداشته اما وقتی برای دستگیری مردی میرفتند زن را هم میآوردند . مواردی بود که زن زندانی را مجبور میکردند که بچه اش را از زندان بیرون بفرستد، حتی اگر او کسی را در بیرون از زندان برای نگهداری بچه اش نداشت . و در مواردی دیگر که مادر خود داوطلب بود که بچه را بیرون بدهد، مقامات زندان مانع میگردند . بطور کلی از بچه بعنوان عامل فشار بر مادران استفاده میکردند .

راه کارگر : آیا کسانی بودند که حامله بودند و اعدام شدند؟

سوزان : بله ، و موردی که برجسته بود ، اعدام شهناز عالیخانی - از گروه نبرد در سال ۶۰ است که هفت ماهه حامله بود .

راه کارگر : چرا او را با اینکه بچه داشت اعدام کردند و چرا تا بدینا آمدن بچه صبر نکردند؟

پروین : اینجور چیزها برای رژیم اهمیت نداشت و در بحبوحه سال ۶۰ رژیم مثل آب خوردن آدم میکشید . من خودم موردی را بیاد دارم که زنی را که ۴ ماهه حامله بود ، مرا در حالیکه شکنجه شدیم به او نشان دادند و گفتند میبینی که چه جوری میزنیم . همچنین یکی از بچه های اتحادیه کمونیستها را بنحو وحشتناکی جلوی چشم او زدند و سپس همین زن حامله را شکنجه کردند . اسم بازجوی او قاسم بود . آن زن از سوسیالیسم دفاع میکرد . بازجو گفت ما يك آیه داریم که اگر بین ما و کفار نیروهای مسلمانی حایل باشند و برای کشتن کفار ناگزیر باشیم این مسلمانان را هم بکشیم، اشکالی ندارد ، بعداً به او گفت اگر من بخواهم اطلاعاتی از تو بگیرم تو را میزنم ، حتی اگر بجهت کشته بشود . علت اینکه آنها زن حامله را هم میکشند ، ریشه در اینجا دارد . البته مواردی هم بوده که گذاشتند مادر بچه اش را بدینا بیاورد و بعداً اعدامش کردند .

سالها که خیلی چیزها را میفهمیدند - خیلی غم - انگیز بود . رژیم گاهی از طریق بازجویی از بچه ها سعی میکرد اطلاعاتی از خانواده ها بدست آورد . مواردی هم بوده که بچه ها را هم کتک زده بودند . بچه ها خیلی چیزها در زندان میدیدند ، حتی بازی بچه ها بازی بازجو - متهم شده بود . مثلاً نمونه غم انگیزی بود که بچه ای بنام یاور که ۴ سال داشت يك روز ۱۲ تا بچه بند را روبه دیوار میکند و یکی را میخواباند و هی میگوید ، بابات کجاست . یا بچه -



هایی که اکثراً زنان را میدیدند و از مردها خبری نداشتند مگر پاسدارانی که بخاطر مشکل فنی زندان برای تعمیرات میآمدند، یکروز که زنان و بچه ها را به حسینیه برده بودند بچه ها که مردهای زندانی را دیده بودند میگفتند ماما اینهمه " برادران فنی ! یعنی بچه ها جز پاسدارانی که دیده بودند ، تصور دیگری از مردنداشتند .

راه کارگر : بچه ها را عموماً بخاطر اینکه سرپرستی نداشتند به زندان میآوردند یا عامل گروگان گیری هم در میان بود؟

پروین : طبیعی ترین شکل این بود که هر

است . ما زندانی رژیمی بودیم که قوانین آپارتاید جنسی را بر زنان تحمیل کرده است ، ما همواره بدلیل اینکه زن بودیم در معرض تحقیر و توهین قرار داشتیم همواره بما القا میشد که جای شما در خانه است ، شما باید بچه داری میکردید ، شما غلظهای زیادی کرده اید و خود را قاطی سیاست کرده اید . بمابدلیل زن بودن سیگار نمیدادند ما مجبور بودیم در حضور مردان چادر سیاه بسر کنیم روی خود را ببوشانیم ، چوراب کلفت و شلوار داشته باشیم . ماحتی حق پوشیدن چادر رنگی را نداشتیم . چا دری که بطور سنتی در هر شهر و روستای زنان بسر میکنند ، بابت اینکه تعدادی از رفقای ما این تحمیل را نپذیرفتند تا یکسال آنها را در شرایط تنبیهی شدیدی نگه داشتند . آنها را در اتاقهای زیرزمینی که کوچکترین منفذی به بیرون نداشت زندانی کردند و تعدادی از آنها را که بیشتر بین مقاومت را از خود نشان داده بودند باز نانی که بجرم فساد و فحشا ، دستگیر شده بودند ، در يك اتاق گذاشتند . در مقابل اعتراض رفقای ما گفته بودند شما فرقی با این زنها ندارید .

جمهوری اسلامی در قلمرو شکنجه نیز میان زن و مرد تفاوت قائل میشد و شکنجه زنان ویژگیهایی داشت . مثلاً در سال ۶۷ حکم مرگ زنان کمونیست را با شلاق تعیین کرده بودند : شلاق تا مرگ یا پذیرش اسلام .

پروین : در زندانی که بچه وجود داشت وظیفه نگهداری آن مطلقاً بمعده مادر بود ، این در نظام فکری جمهوری اسلامی نمیکند که پدر هم حق دارد که از بچه نگهداری کند حتی اگر پدر میخواست که چنین وظیفه های را بمعده بگیرد جمهوری اسلامی چنین اجازه ای نمیداد . در سلولهای ۲ تا ۳ نفره ما شاهد زندگی مادران با فرزندانمان بودیم ، تا سال ۶۲ در ۲۴ سلول از بند زیر بازجویی ۲۰۹ ، ۲۵ تا ۲۶ بچه همراه با مادرانشان زندگی میکردند ، بچه ها تا سن ۴ و ۵ سالگی و نوزادهایی که در زندان بدینا آمده بودند . پاسدارها بشوخی میگفتند ما باید يك مهد کودک هم درست کنیم . اگر ۷۰ زن در سلولها

پروین : وجود بچه در زندان شرایطی ایجاد میکند که رژیم با استفاده از آن مادر را شدیداً زیر فشار قرار میدهد . زندگی بچه ها در زندان - خصوصاً ۴ - ۵ سالها که خیلی چیزها را میفهمیدند - خیلی غم انگیز بود .

راه کارگر : آیا شده بود که در مقابل بچه ، در اتاق بازجویی مادر را شکنجه کنند؟

پروین : شهلا کوهستانی از بچه های مجاهدین بچه اش در اتاق دیگر گریه میکرد و شیر میخواست و پاسدارها نمیگذاشتند برود . اما بچه ای که بفهمد و جلوی او مادر را شکنجه بدهند من خودم ندیده ام . **سوزان :** از این موارد فراوان بود . زنی را که دستگیر میکردند روزهای اول در راهر و اتاقها ی

خانواده ای که بچه داشت ، بچه را هم میآوردند . در این تردیدی نیست که از بچه بعنوان يك عامل فشار استفاده میکردند . اگر میدیدند با استفاده از بچه میتوانند بر مادر یا پدر فشار بیاورند و آنها را بشکنند ، تردیدی بخود راه نمیدادند . بچه ها که بزرگتر میشدند ، در مواردی آنها را به خانواده زندانی تحویل میدادند و البته در بعضی موارد نیز بچه را تحویل نمیدادند . مثل بچه مسعود رجوی که با اینکه پدر و مادر رجوی خواهان بچه بودند اما لاجوردی ا و

وجود داشت بطور متوسط ۲۵ بچه در سلولها زندگی میکردند . این بندها زیر بازجویی بودند . در این میان مادرانی بودند که شیرهایشان زیر فشار عصبی زندان خشک شده بود . برای گرفتن شیر آدم باید امتیازاتی به رژیم میداد . مادرانی بودند که بخاطر بچه هاشان اطلاعاتی را به رژیم داده اند . بنابراین میبینیم که وجود بچه در زندان شرایطی ایجاد میکند که رژیم با استفاده از آن مادر را شدیداً زیر فشار قرار میدهد . زندگی بچه ها در زندان - خصوصاً ۴ - ۵

بکبار یوسف خواستار این میشود که او را به بهداری ببرند؛ هم سلولی هایش میپرسند برای چه کاری، تو که پاهایت عمل شده . یوسف میگوید بخاطر جوش صورتم . بچهها میخندند ، چون او اعدامی بود ! یوسف میگوید میخواهم به اینها بفهمانم که زندگی را دوست دارم . یوسف معلم مقاومت بود . من در گوشه اتاق بازجویی جاش دیده بودم شبیه لانه حیوان که از نثویان درست شده بود . مدتی یوسف را در آنجا نگه میداشتند . یکبار لاجوردی یوسف را میبیند و میگوید سلام دوست قدیمی و میخواهد با او دست بدهد اما یوسف دستش را عقب میکشد و میگوید ما دوستان قدیمی بودیم اما حالا دستهای تو به خون جوانان ما آغشته است . چنین شهادتی که با دیدن لاجوردی لرزه به اندامها میافتاد بسیار عظیم است . این برخورد در حضور زندانیان دیگر بود .

در اواخر سال ۶۲ با رفیق اکبر نعمتی قبل از اعدام او هم سلولی بودم . وقتی او را برای اعدام صاف کردند در حالیکه همدیگر را در آغوش گرفته بودیم به گوشم نجوا کرد " حال من خوب خوبتره فیک دیگر محمد باطنی بود که در سال ۶۳ اعدام شد . روحیه اش چنان بود که از او خیلی چیزها یاد گرفتیم . حیدر زاغی که در سال ۵۹ دستگیر و محکوم بیک سال زندان شده بود و بعد بدلیل نپذیرفتن مصاحبه در زندان بود . تا اینکه در سال ۶۲ اطلاعات جدیدی درباره اش لو رفت که پس از آن محکوم به ۱۳ سال شد که در سال ۶۷ اعدام شد . از چهره های مقاوم زندان بود . حمید حیدری از اعضای پیکار و مسعود صدیق نژاد از اعضای اقلیت بودند . هر دو با اینکه مدتها زیر حکم اعدام بودند اما روحیه بسیار خوبی داشتند . نادر محنتی که در سال ۶۲ در زندان بود که لو رفت ، از چهره های مقاوم و باروحیه زندان بود . حسن اردبیل او عینکش را به یک زندانی بهاشی داده بود که آنرا به دخترش برساند و بگوید که پدرت مردانه ایستاد . علی مهدی زاده هنگامیکه وی را برای اعدام میبردند ترانه کالسکه زرین را خواند و متقابلا از بچه ها یک ترانه ترکی خواست او را از اتاقهای در بسته اوین به اعدام بردند . حسین حاج محسن که از چهره های مقاوم و محبوب زندان بود

زندانی روشن میشد، زندانی از هویت مشخص خود و جایگاه تشکیلاتی اش دفاع میکرد . من سعی میکنم خاطرات کوتاهی از قهرمانانی که دیده ام تعریف کنم . از اولین زندانیانی که بعد از دستگیری دیدم بهران شهاب الدین بود . مرا برای پانسمان پاها به بهداری برده بودند، بهران نیز چون دستش از جا در رفته بود دستش را از بالا گچ گرفته بودند . ۱۰ و خود را بعنوان عضوی از مرکزیت راهکارگر معرفی میکرد و میگفت محکوم به اعدام است و بخاطر مصاحبه تحت فشار است . بعدها نیز یکبار دیگر او را در حالی دیدم که به دری از راهرو ۲۰۹ آویزان بود .



یوسف آلباری که از او خاطرات بیشمار شنیده ام . وی از کوچکترین فرصتها برای تماس با دیگر زندانیان استفاده میکرد و در این تماسها همیشه به دیگران روحیه میداد . فرزند صدیق نژاد از رفقای اقلیت که وقتی در بهداری با او هم سلول شدم ۲ ماه بود که در بهداری بسر میبرد و هر روز پایش را پانسمان میکردند، چون در کف پاهایش هیچ یوستی دیده نمیشد و فقط گوشتهای متلاشی شده باقی مانده بود . او برایم اینطور تعریف کرد: " وقتی مرا به بهداری انتقال دادند کاملا بیپوش بودم زمانیکه بیوش آمد یکتر را دیدم که روی من خم شده و دستش را روی پیشانی من گذاشته با لبخندی بن گفت "

سوزان: مادری را می شناسم که چون شدت شکنجه شده و قادر به راه رفتن نبود، به پسر دو سالش تکیه میداد که در رفتن به دستش او را کمک کند. این بچه در حقیقت هم چشم مادر بود - زیرا که مادر چشم بند داشت - و هم کمک مادر در راه رفتن .

سوزان: چهره های مقاوم زندان زیاد بودند و خاطره تک تک آنها برای من و دیگرانی که آنها را میشناختند، زنده است . متأسفانه من اینجس مجبورم تنها یکی دو مورد را بگویم . یکی از چهره های بسیار برجسته و سرشناس زندان نسرین نیک - سرشت از گروه چریکهای فدائی خلق همسر رحیم صبوری بود که بر سر درهم شکستن او بازجوها با هم

حالت خوبی؟" سرم را به تائید تکان دادم و دهانش را نزدیک گوشم آورد و گفت " به سوسالیم فکر کن " . در یک لحظه خود را پر از انرژی یافته ام که در چشمانم جمع شد و دستش را محکم فشار دادم . بعدها که عالم بهتر شد و توانستم سرم را بلند کنم فهمیدم آن رفیق با زانوانش به اینطرف و آنطرف میروید و به رفقای بستری کمک میکند " در این لحظه چشمان فرزند پر از اشک شد و ادامه داد " او یوسف بود . " یا اینسکه

بازجویی نگه میداشتند و یا در انفرادی . در این مواقع وقتی مادر بازجویی میشد ، بچه ول بود کسی نبود که بچه را نگه دارد . ممکن بود بچه پشت در اتاق بازجویی باشد یا در اتاق بازجویی . وانگهی بچه ها شاهد پاهای ورم کرده و باندپیچی شده مادران و سایر زندانیان بودند . من مادری را میشناسم که چون بشدت شکنجه شده و قادر به راه رفتن نبود ، به پسر دوساله اش تکیه میداد که در رفتن به دستش او را کمک کند . این بچه در حقیقت هم چشم مادر بود - زیرا که مادر چشم بند داشت - و هم کمک مادر در راه رفتن . البته مادر که نمیتوانست روی پسا بایستد ، نشسته خود را روی زمین میکشید .

راه کارگر: آیا شما از تجاوز به زنان زندانی توسط بازجوها و پاسدارها مواردی سراغ دارید؟
سوزان: ما شنیده بودیم که دختران را قبل از اعدام بعقد پاسداری در میآوردند که مورد بهره برداری جنسی قرار بگیرد . اما در مورد صحت یا ابعاد آن اطلاع مشخصی ندارم . اما دو مورد مشخصی از تجاوز را اخیر دارم . یک مورد آن دختر جوان ۱۶ ساله ای بود که در تابستان سال ۶۰ دستگیر شده و به او تجاوز شده بود . این دختر در طی سه سالی که در زندان بود دچار بیماریهای روحی و انسردگی بود . در سال سوم زندان کاملاً روانی شده بود . مورد دیگری را نیز سراغ دارم که حتی خود مسئولین زندان نیز از آن مطلع بودند و تعدادی از پاسداران را به دختر تجاوز شده نشان داده بودند که مرد تجاوز کننده را شناسائی کند . ولی او که هنگام تجاوز چشمش بسته بود نتوانسته بود تجاوز کننده را بشناسد .
پروین: مواردی از تجاوز بوده است . از جمله یکی از زندانیان که مورد تجاوز واقع شده بود، روانی شده بود و او را با زنجیر به شوقاژ میبستند . او در حالت غیر متعادل میگفت که چه بر سر او آورده اند . نمونه دیگر دختری بود که در سال ۶۷ اعدام شد . پاسداری به درخانه فرد مزبور رفته و میگوید من داماد یکشنبه شما هستم و داخل خانه میشود که وسایل دختر اعدام شده را بدهد ، اعضاء خانواده پس از

تحويل وسایل دختر اعدام شده خود ، پاسدار را کتک میزنند و او را از خانه بیرون میاندازند .

راه کارگر: زرفقا، شما در ضمن صحبت اشاره به مقاومت و چهره های مقاومت داشتید در این محور بیشتر صحبت کنید و بویژه از چهره های مقاومتی که در دهه ۶۰ در زندانهای جمهوری اسلامی دیده یا شنیده اید، یاد کنید .

حسین: چهره های مقاومت بیشمار بودند . در مرحله بازجویی وقتی چیزی یا اطلاعاتی در مورد

سابقاً بازجو بود رئیس زندان شده بود او با استفا ده از گذشتار سال ۶۷ قضایی درست کرده بود که زندانی مدام خطر اعدام راحس کند . آنها همواره قتلعام سال ۶۷ را به زندانی یادآوری میکردند .

از شیوه‌های دیگر سالهای اخیر ، بی غذایی دادن به زندانی بود . در زندان مقدار غذا همیشه کم بود ، اما در سالهای اخیر بمراتب میزان آن کمتر شده بود ، از مقدار نان هم کاسته بودند و خرید از فروشگاه زندان را هم محدود کرده بودند .

شیوه دیگر کار اجباری زندانی بود . کار در جهاد زندان . اگر کسی قبول نمیکرد بعنوان " سر-موضوعی " معرفی میشد . اگر کسانی هم بودند که نمیرفتند بدلیل بیماری و نظیر آن بود . کار فشرده روزی ۱۰ ساعت با حقوق ناچیز ماهانه حداکثر ۱۰۰۰ تومان . در یکی دوسال گذشته چند بار بی علت ریختند و بند راگشته و لوازمی را که با دست ساخته بودیم از فسه و کمند گرفته تا کارهای دستی دیگر ، بردند . در آخرین انتخابات همه را تک تک برای رای

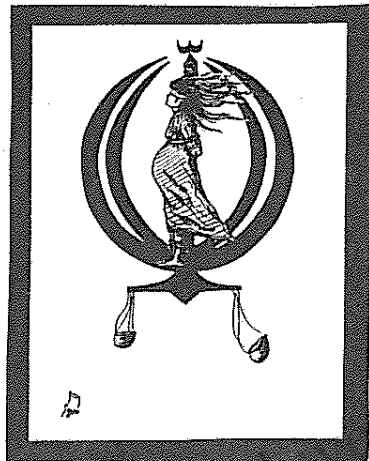
دادن بردند . تنها بسک اطاق و چند نفر در آن شرکت نکردند که فضای رعب آوری برای آنها ایجاد کردند . در سال ۶۹ یکبار تعدادی پیرمرد را در صفی دیدم که برای هواخوری میبردند . وقتی دقت کردم متوجه شدم اینها از کسانی هستند که جزو ۹۹ نفر به رفسنجانی نامه سرگشاده‌ای نوشته بودند . کسانی که آزاد میشوند ماهی یکبار باید خود را بسه اوین یا کمیته محل معرفی کنند . و در این معرفی از زندانی آزاد شده بازجوئی میکنند و همکاری میخواهند . زندان بیوه و دختران مجرد را تحقیر میکنند که چرا ازدواج نمیکند . در چنین فضائی آقای گالیندو - پل به زندانهای تهران وارد شدو زمانیکه قرار بود او برای بازدید از زندانها بیاید از زندانیان خواستند که نامه بنویسند که در زندانها حقوق بشر رعایت میشود!

چند نفری که توانسته‌اند از ایران خارج شوند شنیده‌ایم که خانواده‌هایشان را تحت فشار گذاشته‌اند افراد خانواده‌های را دستگیر کرده و خانهای را به گرو گرفته‌اند که زندانی بازگردند .

هربار که آقای گالیندویل آمد او را تنها برای بازدید از بند جهاد پسران بردند که از آن بندها هم

بودند . او با صدای بلند از مارکسیسم راه کارگر دفاع میکرد . علیرضا را هر روز برای بازجوئی میبردند . او جیره روزانه شلاق داشت . وقتی بسه سلول برمیگشت روح تازه‌ای در سلول ایجاد میکرد .

راه کارگر : رفقا همانطور که شما هم گفتید ج ۱۰ جنایات بیشتری در زندان انجام داد . اما همانطور که میدانید تحت فشارهای خارجی و بعد از قتلعام وحشتناک سال ۶۷ جمهوری اسلامی پذیرفت که گالیندویل بازرس ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد از زندان اوین بازدید کند . میخواستیم



از نحوه آمدن آقای گالیندویل و تغییرات این دور ه برایمان صحبت کنید، آیا بعد از آن در نحوه بازجوئی-ها تغییراتی ایجاد شد؟

حسین : ابتدا از شرایط بازجوئی‌های اخیر بگویم . بازجوئی‌ها عموماً در بند ۲۰۰۰ - کمیته مشترک ضد خرابکاری سابق - انجام میگردد . متهم روی صندلی مینشیند و بازجوئی میشود . بازجوئی که ممکن است یک هفته یا ۱۵ روز یا حتی بیشتر ، یکماه بسدراز ا بکشد ، روی صندلی صورت میگیرد بدون اینکه جای متهم را تغییر دهند . کسانی که این شرایط را گذرانده بودند ، میگفتند اجباراً بعد از دوسه روز آدم میخوابد اما خوابها کابوس است . زندانی را مدام از خواب بلند میکنند که دوباره بنویسد . بعد از یک هفته ، متهم تعادل فکری خود را از دست میدهد و چیزهایی روی ورقه بازجوئی مینویسد که ارتباط منطقی با سئوال

شرط بندی میکنند . او را خیلی شکنجه کرده بودند همیشه با صندلی چرخدار راه میرفت . او بغیر از یکی دو بار همیشه در سلول انفرادی تنها بود . اما توابعها هنگام غذا دادن به او با او تماس داشتند که حتی برای آنها نیز نسرین مورد احترام بود . نسرین بسا توابعها صحبت میکرد و آنها را به اندیشیدن به راهی که برگزیده‌اند ، وا میداشت . او گفته بود ، توابعها قربانیان هستند . او در سال ۶۲ اعدام شد .

یکی دیگر از چهره‌های مقاومت زندان کسه تاثیر عمیقی بر من گذاشته سوزان نیکزاد (از رفقای " اقلیت ") است . من اولین بار در سال ۶۰ او را در حالی دیدم که در گوشه راهروهای بازجوئی کسه صدای شکنجه بوده فریاد ، او از ماتریالیسم سخن میگفت . او در مقابل سئوال بازجو که میپرسید " ... اگر تو قبول نداری انسان را خدا آفریده پس چه کسی آفریده ؟ " با شهامت در حالیکه دستش را جلو آورده و نشان میداد گفت : " این دستها ، انسان را آفریده . دستهای ابزار ساز " .

بعدها نیز او را دیدم که با وجود فشارها و فضای رعب و وحشت اوین سال ۶۰ ، او که خود قبلاً شغل پرستاری داشت ، نه تنها زخمهای جسمی که زخمهای روحی زندانیان را نیز دلسوزانه پرستار بود . گفته‌های او که سرشار از زندگی بود به بچه‌ها روحیه میداد . رفتار او بود که برای اولین بار بسه من نشان داد که در اوین زیر شلاق و قیان و چوبه - دار ، زندگی جاری است . سوزان چنان قدرتی در طول کوتاه زندگی‌اش در زندان داشت که حتی بازجو ، ها و نگهبانان نیز احترامش میگذاشتند .

او سه هفته بعد از دستگیری در آبان سال ۶۰ اعدام شد . اما خاطره‌اش همیشه در زندانیان زنده بود . کسانی نیز که او را ندیده بودند ، توصیف ایستادگی و آزاداندیشی او را شنیده بودند .

از شهره مدیر شانه‌چی نیز قبلاً اسم برده ام . یاد همگی آنها گرامی باد .

مادران من زیادی در زندان داشتیم که گاه بدلیل فرزندان‌شان دستگیر شده بودند . نمونه چنین مادرانی خانم معصومه شادمانی است . کسی او را در زندان ندید اما در آبان سال ۶۰ که او دستگیر و زیر شکنجه بود ، همه جا حرف او بود . خسود

حسین : زمانیکه قرار بود او (آقای گالیندویل) برای بازدید از زندانها بیاید از زندانیان خواستند که نامه بنویسند که در زندانها حقوق بشر رعایت میشود!

قبلاً تعدادی را به سلولها برده بودند . به ایمن افراد مضمون بودند که شاید حرفهایی نزد آقاسای گالیندویل بزنند و بجای آنها زندانیان عادی یا توابعی را که قبلاً آزاد شده بودند ، آورند . آنها خود را با اسامی دیگران معرفی میکردند . با اسامی اعدام‌شدگان یا کسانی که در لیست آقای گالیندویل بودند و اینها میگفتند ما گناهکاریم ج ۱۰ ما با عطفوت رفتار میکند و غیره .

بقیه در صفحه ۲۶

ندارد . این فرسوده کردن زندانی است . اما برای کسب اطلاعات در همان ساعات اولیه شلاق است و بیخوابی . بعد مرحله بازجوئی‌های فشرده است که بیخوابی است و آب سرد . زندانی را زیر آب سرد شلاق میزنند که " بشین و پاشو " کند . البته در سالهای اخیر هرکس را که دستگیر میکنند - اکثر ا در مورد متهم تازه دستگیر شده اطلاعات جمع - آوری شده دارند و ۵ و ۶ بازجو روی یک متهم کار میکنند . اما از فضای زندان بگویم : پیشوا که خود

پاسداران خبر وجود او را در زندان نقل میکردند . او زیر چنان شکنجه‌هایی بود که یکبار اقدام به خودکشی کرد اما موفق نشد . یاد مقاومت او همیشه زنده است . این مادر قهرمان در زندانهای زمان شاه نیز مقاومت سرسختانه‌ای از خود نشان داده بود . ما در شادمانی در دی ماه سال ۶۰ اعدام شد .

حسین : علیرضا شکوهی را با چشم باز در راهرو ها میبردند ، چشم او بینائی خود را از دست داده بود بچه‌ها صدای او را که در اتاق دادگاه بود ، شنیده

افزایش تهاجم به حقوق زنان

مریم مولودی

این جنبش است، میگوید: "بزرگترین مشکل ما امروز در ترکیه سیاستی است که دولت در پیش گرفته است دولت رسماً سرکوب زنان و تبعیض جنسی را تبلیغ میکند. امروز مهمترین پیام دولت ترکیه به زنان آن است که مرد بر زن برتری دارد و زن موظف است از مرد اطاعت و فرمانبرداری کند. زمره اوزال همسر نخست وزیر (سابق) سازمان زنانی را با سیل کمکهای مالی از طرف دولت و همچنین سرمایه‌داران و شرکت‌های ترکیه تاسیس کرده است که تلاش میکند "زن اصیل ترک" را بوجود آورد. این سازمان بسا برگزاری کلاسهای متعدد برای زنان آنها را متقاعد میکند که جای زن در آشپزخانه است. همانطور که میدانید، بیکاری در ترکیه بیداد میکند و زن نباید در این موقعیت رقیب مردان برای احراز مشاغل باشند. زنان را میتوان درکنج آشپزخانه‌ها ساکت نگاه داشت. این سیاست از طرف آمریکا و عربستان سعودی و جنبشهای ارتجاعتی در ترکیه بطور همه - جانبه حمایت میشود. ظاهراً از سال ۱۹۲۳ در ترکیه اصل جدائی دین از دولت وجود داشته است. اما این روزها اتفاقات جالبی در ترکیه رخ میدهد. امروزه در مدارس کلاسهای اجباری مذهبی درمورد اسلام ترتیب داده شده است. بازگشت به قوانین اسلامی ترویج میشود. البته بسیاری از زنان مسلمان تلاش میکنند که چشم خود را بروی آیات متعدد و صریح قرآن درمورد سرکوب زنان و تبعیض درمقابل قوانین بیندند. آنها سعی میکنند که نشان دهند که اسلام طرفدار زن و حقوق وی است. آیات صریح قرآن از جمله درمورد کتک زدن زنان و مسائلی از قبیل حق شهادت و غیره خود بروشنی نشان میدهد که اسلام مدافع حقوق زن نیست." (۱)

در کشور همسایه ما نیز که سالهاست برای وارد شدن به جرگه کشورهای باز از مشترک اروپایی و اروپا-یی شدن التماس میکند، زنان بطور کلی در مقایسه با ایران امروز از امکانات بهتری برخوردار هستند. اما با این وجود اقدامات دولت ترکیه و رشد افکار بنیادگرایانه اسلامی و تقویت چنین افکاری از جانب سرمایه‌داران ترکیه، زنان این کشور را نیز درآستانه از دست دادن دستاوردهای کوچک خود که با رشد صنعت و مبارزات مردم در این کشور بدست آمده قرار داده است.

زامداران نظم نوین، در همه کشورهای اسلامی از نظام اجتماعی محافظه‌کارانه، ای استقبال میکنند که طبعا کهنتری اجتماعی زن یکی از مشخصات آنست. اکنون بیش از هر زمان دیگری در دنیا مسئله زن مطرح است. بسیاری از احزاب سیاسی از ماوراء راست تا لیبرال با استفاده تبلیغاتی از حقوق زن سعی در خریدن رای بیشتر دارند. و حتی امروز همه از فاشیست‌ها گرفته تا بنیادگرایان، خود را مدافع حقوق زن نشان میدهند. ولی زنان خود بیش از هر زمان دیگری در تاریخ با چشم بازتری به وضعیت خود مینگرند. وجود میلیون‌ها زن فقیر در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و میلیون‌ها زن فقیر و سرکوب شده در کشورهای عقب مانده بیش از هر زمان دیگری اهمیت مبارزه زنان برای حقوق خود و مبارزه برای حق ساده حیات شایسته‌شان، را برجسته میکند.

زیر نویس:

(۱) این سخنان قبل از تصویب دولت در ترکیه میباشند.

ما اهمیت ویژه‌ای کسب میکنیم. در سایه نظم نوین مجدداً ابتدائی ترین حقوق انسانها و ملت‌ها را به زیر سؤال میبرند. در غرب صحبت بر سر "تغییر و تطبیق ساعات کار روزانه" آغاز شده است. در آستانه قرن ۲۱، پس از سالها مبارزه خونین زحمتکشان سراسر دنیا، امروز حتی ۸ ساعت کار روزانه را نیز به زیر سؤال میبرند. "متخصصین اقتصاد بازار، فاتحانه صحبت از انطباق ساعات کار سالانه با شرایط تولید و نیساز کارفرمایان به میان آورده‌اند. بر سر فاشیسم آب تویه ریخته میشود و به راسیم چهره‌ای منطقی داده میشود کسانی که همین چهل و اندی سال پیش جهان را به آتش کشیدند و میلیون‌ها انسان را به کام مرگ فرستادند، امروز سینه سپر کرده و خواهان "حقوق دمکراتیک" خود برای شکل و ابراز نظریاتشان هستند. نظم نوین در واقع چیزی جز همان نظم فرتوت هزاران ساله نیست، نظمی پیرو قانون جنگل، قدرتمندان با توحشی که سالها تاحدودی مهار شده بود، دوباره به تاخت و تاز افتاده‌اند.

اما در این جهان "نوین" که چهارچوب قانون جنگلش را فقط قواعد اقتصاد بازار محدود میکند، بر سر زنان چه خواهد آمد؟

شعار "به آشپزخانه‌ها بازگردید" را گاه با صراحت و گاه از لابلای سیاستهای جدید دولتهای غربی به تکرار میتوان شنید. رشد بیکاری، تورم اقتصادی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و ضعف جنبش کارگری، اولین قربانیان خود را از میان کارگران و مزدبگیران زن بر میگزینند. بودجه بخش های خدماتی به حداقل ممکن میرسد. با بازگشت زنان به خانه‌ها دیگر نیازی به مهد کودکها و خانه های سالمندان وجود ندارد. زنان این خدمات اجتماعی را مجانی درخانه‌ها انجام خواهند داد. دولتها دیگر خود را ملزم به پرداخت مخارج برای برابری زنان نمیبینند. در اقتصاد بازار کسی برای "برابری" سرمایه‌گذاری نمیکند.

سازمانهای زنان که در طول سالهای پس از دهه ۶۰، بتدریج خود را از عرصه سیاست و مسائل روز کنار کشیده بودند، امروز آنچنان غافلگیر و حیرت زده شده‌اند که صدای اعتراضی هم از آنها شنیده نمیشود.

تهاجم به حقوق زنان در جوامع پیشرفته سرمایه‌داری عواقب اسفباری برای ما زنان کشورهای عقب مانده دارد. ثمرات غلبه قانون جنگل در سایه نظم نوین تاثیر به مراتب اسفبارتری بر وضعیت زنان کشورهای اسلامی خواهد گذاشت. ضرورت سازماندهی مبارزه زنان برای حق حیات و برابری در برخورداری از حقوق انسانی در کشورهایی چون کشور

خانم کنان آریس، وکیل ترک که از بنیادگرایان

"مساله زن" در جمهوری اسلامی ایران

و

افاضات آقای "جامعه شناس"

مریم مولودی

سی ما دونوع خانواده داریم . يك نوع خانواده هسته‌ای داریم که متشکل از يك مرد ، يك زن که همسر او میباشد و چند بچه است و يك نوع خانواده گسترده داریم که مرد ، زن و یا زنهای متعدد ، ۱۰ یا ۱۵ بچه پدر بزرگ ، مادر بزرگ ، کلفت ، نوکر ، آشپز و ... از کلفت و نوکر و آشپز این خانواده گسترده کسه مخصوص آقایان مسئولان ، سرمایه‌داران و ایادی آنها است میگذریم ، اما بهر حال هدف جمهوری اسلامی حمایت از " خانواده گسترده " منطبق با اصول جامعه شناسی دکتر صدیق میباشد . وی در ادامه اظهار نظر " علمی " خود چنین میگوید : " در ابعاد شرعی آن بلحاظ حقوقی مجاز به منع آن نیستیم . (منظور خانواده گسترده است) در ابعاد اجتماعی هم اگر بصرف بینش جامعه شناسی و روانشناسی نگاه کنیم اشکال عمده‌ای بر تشکیل خانواده با دو یا سه همسر نداریم . از لحاظ تاریخ تفکر اجتماعی که نگاه میکنیم در جوامع مختلف چند همسری وجود داشته است . وقتی در بحثهای جامعه شناسی خانواده هم نگاه میکنیم يك قسمت مهمش همین مسئله چند همسری است اضافه شدن يك عضو به گروه (اضافه شدن يك همسر جدید به خانواده) هم میتواند تبعات مثبت داشته باشد هم تبعات منفی . . . در شرایطی ممکن است يك یا دو یا حتی سه زن به يك جمیع خانواده زن و شوهری امر مثبت ، مفید و کارکردی باشد (۱) " .

زن روز سپس سؤال هزاران زن ایرانی را با ترس و لرز خلاصه میکند و از استاد جامعه شناس بسیار عالم رژیم جمهوری اسلامی که جامعه شناسان بی‌خبر جهان باید به محضرش بشنابند و از تزه‌های وی بیاموزند چنین سؤال میکند : " با توجه به واقعیت‌های اقتصادی و اخلاقی جامعه ما و وضعیت اخلاقی‌ای که مردهای ایرانی دارند نظرتان راجع به تجویز تعدد زوجات چیست ؟ "

جناب دکتر چنین میگویند : " من هنوز ز معتمد در شرایطی (بدون دخالت عوامل دیگر) مسئله‌ای نیست که ما بطور عموم منع و یا تجویز کنیم . يك چیز کاملا مشخصی است غیر از اینکسه عوامل اجتماعی هم در آن دخیل است . اول آنکه حکم خدا است و کسی نمیتواند زیر آن بزند . ثانيا اگر کسی بود که شرایطش را داشت و آدم معقول و متدین و متشرعی هم بود و میدانست که انسان عادل هم هست و میداند که میتواند حقوق همسران متعددی را حفظ کند آیا شرعا مجازید از ازدواج متعددی جلوگیری کنید ؟ خیر . بنظر من اینطوری نیست کسه ما بتوانیم معتقد شویم که تعدد زوجات ممنوع شود . " از این میگذریم که دکتر صدیقی فراموش کرد ه که آخوندها چطور وقتی که " مصلحت نظام " جمهوری

مدتی است که بحث در مورد قوانین مربوط به خانواده ، مشکلات و بی حقی زنان و چند همسری مردان به مطبوعات رژیم اسلامی هم کشیده شده است . آخوندها و مسئولان امور ، آقایان و خانمهای جامعه - شناسی آستان رژیم ولایت فقیه در باب حق طلاق برای مردان و فوائد چند همسری ترهات فراوانی بهم میبافند . اما کاسه صبر زن صبور ایرانی هم دارد لبریز میشود . بالا گرفتن نارضایتی زنان و بروز مشکلات فراوان ناشی از آزاد گذاردن مردان در طلاق و چند همسری و رها کردن بدون نفقه زن اول و دوم و ... با کودکانشان ، مسئولان رژیم را به دست و پا انداخته است . آنها از یکسو با نگرانی مطرح میکنند که " چه کسی میخواهد از این همه زن و کودک رهسا شده نگهداری کند و نفقه‌های نپرداخته آنها را بپر داند ؟ " و از سوی دیگر مصلحت را از هروقت دیگر میگویند که نمیشود جلوی اجرای قوانین شرعی مربوط به خانواده را گرفت . هر چه باشد نارو و پسود رژیم ولایت فقیه را با همین قوانین بافته‌اند . يك گوشه نخر را که بگیری و بکشی شیرازه کار از هم میباشد در دادگاههای مدنی خانواده ، زنان گریبان با کودکان خود از این راهرو به آن راهرو و از نزد این آخوند نزد آن ریشو سرگردانند ، زنانی که پس از سالها زندگی مشقت بار ، طبق قانون جمهوری اسلامی در محضر سرکوجه مطلقه شده‌اند و یا شوهرانشان بسا آوردن هووی جدید آنها را از خانه بیرون انداخته‌اند ؛ زنانی که شوهرانشان میتوانند حتی با دلیل و مدرک ثابت کنند که زنشان " نافرمان " است و رسما اجازه عقد همسر جدید را البته به " شرط رعایت عدالت " کسب کنند . در میان این زنان کم نیستند زنان حزب الهی ای که خود زمانی برای برقراری احکام شرع و اجرای لنت به لنت آیات قرآن سرو دست میشکستند . امروز همین قوانین بنیادگرایانه دامن خود آنها را گرفته است . اگر قوانین قضا و بگیری و ببند دامن همسایه ضد ولایت فقیه را گرفت ، قوانین مدنی منطبق بر اصول بنیاد گرایانه دامن خود هواداران این قوانین را نیز گرفت . قوانین ارتجاعی همواره در درجه اول علیه منافع محروم - ترین گروهها و طبقات جامعه عمل میکنند . زنسان بنویه خود قبل از همه از هر قانون عقب مانده ارتجاعی صدمه میبینند .

بتازگی انواع " دکتر " ها گوی سبقت را در توجیه و تطهیر قوانین ضد زن جمهوری اسلامی از استادان آخوند خود ربوده‌اند . در زن روز شماره ۱۳۳۳ جناب دکتر صدیق ، استاد جامعه شناسی دانشگاه تهران در مورد تعدد زوجات نظر " علمی " خود را ابراز کرده و چنین میگوید : " به اصطلاح جامعه شناس

اسلامی ایجاب کند ، " احکام خدا " را زیر پایمیگذارند از نظر این باصطلاح استاد جامعه شناسی درگاه ولایت فقیه ، سیاه‌بختی هزارها زن ایرانی و کودکانشان و از هم پاشیده شدن خانواده‌های بسیار بدنبال فتوای شرعی آقایان برای گرفتن زنهای عقدی و صیغه ای هم اخلاقی است ، هم شرعی و هم طبق قوانین جامعه - شناسی و روانشناسی که آقا یا دگر گرفته اند . روسای رژیم جمهوری اسلامی و دستیارانشان اعتقادی به ممنوعیت تعدد زوجات ندارند . اما واقعیت‌های موجود با چنین اعتقاداتی سر سازگاری ندارند . در جامعه‌ای که با رشد روز افزون فقر و بیخانمانی و بیگاری ، جوانان خانواده‌های زحمتکش از ازدواج با فرد مورد علاقه خود محروم میباشند ، " متمکنین " که همسران " نافرمان " دارند ، امکان عقد کردن چندین همسر جوان و " فرمانبردار " و صیغه کردن دهها همسر فرمانبردارتر را دارند و این کدام " شرایط " و واقعیت است که آقای جامعه شناس با استناد به آن منع تعدد زوجات را نمیتواند توصیه کند ؟ این واقعیت که سردمداران رژیم ولایت فقیه با قوانین ضد زن و ضد انسانی خود زنان کشور ما را به بردگان بدون حقوقی مبدل کرده‌اند که در آستانه قرن بیست و یکم در کشوری چون ایران ، اجازه توانایی اداره يك زندگی ساده و انسانی را ندارند و گاه ناگزیر میشوند به سرپرستی يك " متمکن " با چند زن عقدی و صیغه تن در دهند و از فرمانبرداری کنند .

حالا دیگر " مسئله زن " در ایران گریبان جمهوری اسلامی را سخت گرفته است . سرمدان رژیم دست و پا ی خود را در کلاف سردرگمی از قوانین ضد زن و بنیادگرایانه بسته و گرفتار میکنند و بدنبال راه حلی برای تخفیف اثرات قانونی که نیمی از مردم ایران را محجور و فاقد قدرت تشخیص و توانایی میخواند ، میگردند . رژیم ایران از خشم زنان کسه اینبار نه تنها حقوق انسانی و شهروندی خود را بر بادرفته یافته‌اند ، بلکه حق حیات خود و کودکانشان را نیز در معرض تهدید جدی و دائمی میبینند ، سخت به وحشت افتاده است . در مقابل افکار عمومی جهان نیز این مسئله به بارزترین و حساسترین نقطه ضعف رژیم جمهوری اسلامی - که میخواهد در نظم نویسن جهانی برای خود جایی دست و پا کند - تبدیل شده است . حالا دیگر زنان ایران فقط گروگان رژیم قضا برای " برخ کشیدن الکوی زن مسلمان " نیستند . آنها واقعا به " ناموس " رژیم بنیادگرای اسلامی تبدیل شده‌اند و وضعیت رقت بار و طاقت فرسایشان آبرویی برای این رژیم - حتی نزد آنها که نمیشناسند - باقی نگذاشته است . به " برکت " رژیم جمهوری اسلامی و ضدیت مہار گسیخته‌اش با زن برای اولین بار در تاریخ ایران مسئله زن و حقوق او در عمل به یکی از مهمترین مسائل تعیین کننده در سرنوشت سیاسی کشور تبدیل شده است . رژیم در این زمینه اکنون تحت چنان فشاری است که ممکن است ناچار باشد یکبار دیگر دست به دامن " شمسرای مصلحت نظام " ، یا چیزی از این قبیل بزند تا بسا تغییرات بیشتری در قوانین مربوط به ازدواج و طلاق از افزایش نارضایتی زنان و انفجار مشکلات اجتماعی ناشی از قوانین ضد زن جلوگیری کند . اما دست و پای رژیم چنان در کلاف سردرگمی این قوانین ارتجاعی که یکی از پایه‌های هویتش را تشکیل میدهد پیچیده است که حتی این تعدیلهای برای ارزان تمام نخواهد شد .

تأثیر حکومت اسلامی بر وضعیت اشتغال زنان در ایران (۱)

سارا محمود

بعدها خواهم پرداخت)، جدول شماره (۱) مند رج در مقاله مزبور است که فعالیت جمعیت شهری را در فاصله سالهای ۸۲ - ۱۹۷۶ مقایسه میکند. این جدول نسبت زنان شاغل شهری را به مجموع شاغلین در سالهای مربوطه ۱۱/۲ در سال ۵۵ و ۱۱/۱ درصد در سال ۶۱ نشان میدهد و نسبت زنان از نظر اقتصادی فعال را به مجموع فعالین در شهرها برترتیب ۱۱/۳ و ۱۲/۶ درصد و نسبت زنان بیکار را برترتیب ۱۳/۱ و ۱۸/۱ درصد مقدم زیر جدول یادداشتی گذاشته است بدین مضمون: نسبت جمعیت زنان شهری دهساله به بالا و از نظر اقتصادی فعال در سال ۱۹۷۶، ۹/۵ درصد و در سال ۱۹۸۲، ۷ درصد بوده است. نسبت زنان شاغل به زنان از نظر اقتصادی فعال در سال ۱۹۷۶، ۸/۵ درصد بوده است، حال آنکه در سال ۱۹۸۲، ۵ درصد کاهش یافته است. کاهش میزان فعالیت در میان مردان بر مراتب بیش از زنان بوده است. آمارهای دیگر که او در آن ارائه داده بیشتر به کیفیت کار زنان مربوط است تا کمیت. علیرغم آنکه حتی همین آمار، کاهش اشتغال زنان را در فاصله سالهای مزبور نشان میدهد، شیوه برخورد خانم مقدم به اطلاعات آماری بطور کلی و آمار منتشر شده از طرف جمهوری اسلامی بطور ویژه گاستی هایی دارد:

۱ - سال ۶۱ سال مناسبی برای يك ارزیابی کلی از نتایجی که جمهوری اسلامی برای زنان ایران ببار آورده نیست - نه فقط بلحاظ اینکه فاصله چندانی از انقلاب گذشته است، بلکه همچنین بلحاظ ویژگیهای سال ۶۱ و سالهای قبل و بعد از آن. در واقع رژیم اسلامی از هنگام نشستن به مسند قدرت تاکنون سه مرحله را پشت سر گذارده است:

دوره اول بعد از قیام تا سال ۶۱ - ۶۰، رژیم درحین تلاش برای درهم شکستن مقاومت در پائین و بازپس گرفتن دستاوردهای انقلاب در زمینه آزادیها عمده تلاش خود را مصروف بیرون راندن رقبای لیبرال از دولت و یکپارچه کردن حکومت در بالا میکند. برای انجام این مقصود رژیم بطور مداوم از موضعی ارتجاعی به چپ حرکت میکند. در رابطه با مسئله زنان سه دو مشخصه اصلی که این سیاست ببار آورد میتواند اشاره کرد: اول رژیم با اتکاء به شعارهای چپ در زمینه مسائل اقتصادی و بویژه در رابطه با "امپرو-یا لیسم" و "کاخ نشینان" زنان محروم را بسیج میکند. این بسیج عواقبی هم برای آزادی زنان و بخش جدید جامعه زنان دارد و هم برای خود رژیم، که در این مقاله به اختصار به آن اشاره میکنم ولی این امر برای جنبش زنان اهمیت اساسی دارد که باید مورد بررسی مفصل قرار گیرد. بنظر میرسد خانم مقدم همین خصلت بسیجی رژیم را که در جنبشهای اسلامی

چنانکه میبینیم علیرغم رشد سرسام آور جمعیت - یعنی متوسط ۲/۳ درصد، و علیرغم رشد کسل شاغلان، تعداد شاغلان زن در فاصله این ده سال شدت کاهش نشان میدهد و از ۱/۲ میلیون به ۹۷۵ هزار رسیده است. بدیهی است کاهش بیش از ۲۳ هزار ظرفیت شغلی در میان زنان، تنها هنگامی میتواند تاثیر واقعی خود را آشکار کند که نسبت ناچیز جمعیت فعال زن به کل فعالین زن و کل جمعیت فعال کشور در نظر گرفته شود.

خانم والنین مقدم، يك محقق مسائل زنان مقیم آمریکا در نشریه "جنسیت و جامعه"، جلد ۳، شماره ۳، پائیز ۹۱ مقاله ای دارد که در آن نظری معکوس ارائه میدهد. او با اشاره به اظهارات سانا ز- آریان مینی بر "عقب گرد یاس آور" زنان در ایران مینویسد: "با وجود این در تحقیقی که من اخیرا بعمل آورده ام، دریافتم که اختلافی بین ایدئولوژی و عمل در رابطه با زنان در جمهوری اسلامی ایران وجود دارد. آمار من نشان میدهد که در بخش مردن زنان به مقیاس عظیمی که مورد نظر مقامات اسلامی حاکم بود، بیرون رانده نشده اند. با استفاده از آمار ۱۹۸۳ دریافتم که مشارکت نیروی کار زنان در مناطق شهری بنحو قابل توجهی تغییر نکرده است و در واقع استخدام زنان توسط دولت از زمان انقلاب کمی افزایش یافته است".

تحقیقی که مقدم به آن اشاره میکند، مقاله ای است از او که در نشریه "نیمه دیگر" شماره ۱۰، زمستان ۶۸ به فارسی برگردانده شده است. با مراجعه به این مقاله معلوم میشود که منبعی که بر اساس آن مقدم به این نتیجه گیری رسیده - تا آنجا که به تغییر کمی مربوط است (به تغییرات کیفی

وضعیت اشتغال زنان آئینه تمام نمای رابطه زن و حکومت اسلامی نیست. اشتغال زنان اساسا از سطح رشد اقتصادی تاثیر میپذیرد و در دراز مدت ناگزیر بنحوی از الزامات اقتصادی تبعیت میکند. تحقیقات و تلاشهای دو دهه اخیر فعالان جنبش زنان در جهان نشان داده است که فرهنگ دیرپا چه تاثیر مخربی میتواند بر موقعیت زنان در جامعه بگذارد. در این زمینه روحانیان ایران با اعتقادات ماقبل تاریخی خود، هلاکت بارترین آفت را برای جامعه زنان ایران - که در آستانه انقلاب تازه میرفت بخود آید - در آستین داشتند و با چنگ انداختن به قدرت دولتی آنها یکباره به جان ملت انداختند. عواقب این بلا را مردم ایران - جدا از اینکه ملایان تا چه مدت بر سریر قدرت بمانند - تادهها باید بپردازند. اما اشتغال زنان در ایران در دهه گذشته عمدتا نه از الزامات اقتصادی بلکه از منافع فقهی حاکم تبعیت کرد. بنابراین تغییر وضعیت اشتغال زنان در دهه گذشته میتواند شواهد روشنی از موقعیت زن تحت حاکمیت ولایت فقیه ارائه دهد.

کاهش اشتغال زنان

اشتغال زنان در جمهوری اسلامی بلحاظ کمی رشد منفی نشان میدهد. کسب آمار صحیح در جمهوری اسلامی بشدت دشوار است. جمهوری اسلامی سالنامه آماری را - علیرغم همه دستکاریها - مثل مدرک جسم پنهان و توزیع آنها عملا بجز برای وزارت خانهها ممنوع کرده است. اما مجموع همین آمار دستکاری شده به اضافه اطلاعاتی که از زنان و قلم ماموران سیا نشریه های رژیم در میروند، رشد منفی را در میزان اشتغال زنان نشان میدهد.

جدول (۱)

سال جنس	کل		شهری		روستایی	
	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد
۱۳۵۵						
مرد و زن	۸۷۹۹۲۰	۳۸/۳	۴۱۱۲۶۳۶	۳۶/۰	۴۶۸۶۷۸۴	۴۰/۶
زن	۱۲۱۲۰۲۰	۱۰/۸	۴۶۰۰۰۷	۸/۵	۷۵۲۰۱۳	۱۳
۱۳۶۵						
مرد و زن	۱۰۰۱۵۵۱	۳۳/۵	۵۹۵۳۰۳۱	۳۲/۶	۴۹۸۷۵۰۴	۳۴/۵
زن	۹۷۵۳۱۰	۶/۱	۵۲۴۸۵۰	۵/۹	۴۴۶۸۵۹	۶/۳

+ جمعیت شاغل برحسب نقاط شهری و روستایی در سالهای ۶۵ و ۶۵

اجتماعی کشور بطور کلی و وضعیت زنان بطور اخص نشان میدهد.

چنانکه جدول نشان میدهد مقوله خانه‌ها را بزرگترین رقم را در وضعیت فعالیت در کل کشور هم در شهروم در روستا تشکیل میدهد، تازه آمار گیری های نمونه سال ۶۳ برای سنین ۴۰ - ۲۴ سال - سالهای اصلی فعالیت رقی بین ۸۰ - ۷۰ درصد کل جمعیت زنان را نشان میدهد (صفحات ۸۴ و ۸۵ سالنامه ۶۴). البته این مقوله رقم واقعی جمعیت فعال زنان را در دوران شاه نیز در بر میگرفت اما در رژیم اسلامی واقعیت دیگری هم در آن مخفی شده است: مستغفیان اجباری، بخشی از اخراجیون و بخشی از خانه داران اجباری که به فشارهای رژیم جدید تسلیم شده (و یا نوعی مقاومت منفی پیشه کرده‌اند) و تحت شرایط این رژیم هرگز در جستجوی کار برنمیآیند یا امیدی به یافتن کار ندارند. بنابراین این در مقایسه آمارهای قبل و بعد از انقلاب، نسبت شاغلین به فعالین زن و مقایسه این نسبت بین مردان و زنان چیزی را روشن نمیکند.

۲ - نکته دیگری که خانم مقدم در نتیجه گیری - های خود مینا قرار داده است مقایسه کاهش اشتغال زنان و مردان بعد از انقلاب است و نتیجه گرفته است "کاهش میزان فعالیت در میان مردان بر مراتب بیش از زنان بوده است". هنگامیکه مسئله مورد بحث تغییر موقعیت اجتماعی زنان بعد از انقلاب است، این مقایسه بهیچوجه کارآ نیست. فعالین و شاغلین مرد قبل و بعد از انقلاب رقمی حدود ۹۰ - ۸۰ درصد و هم اکنون حداقل ۹۴ درصد کل جمعیت فعال از نظر اقتصادی و شاغل را تشکیل میدهد. کاهش چند درصدی تاثیر عمده‌ای در موقعیت مسلط مرد در عرصه اقتصادی ایجاد نمیکند، اگر چه بکمی عوامل متعدد اقتصادی و فرهنگی زن را بیشتر زیر ضربات مستقیم اقتصاد و فرهنگی قرار میدهد، درحالیکه کاهش مختصری در رقم اشتغال زنان که بطور واقعی همیشه چیزی کمتر از ده درصد است. و هم اکنون حدود ۴/۵ درصد موقعیت بیمار زن را در اجتماع، در آستانه خونریزی کامل قرار میدهد.

با توجه به نکات فوق الذکر، آنچه در آمارهای رژیم تاحدودی میتواند راهنما باشد، اگر از بزرگ - نمائشها و دستگاریهای آماری صرف نظر میکنیم - همان رقم مطلق شاغلین زن و نسبت آن به مجموع جمعیت زنان و مردان است. این رقم چنانکه در جدول شماره ۱ دیده میشود در جمهوری اسلامی سیر نزولی داشته است. این رقم در آمار سال ۵۵، ۱۲۱۲۰۲۰ نفر و در سال ۱۳۶۵، ۹۸۷۱۰۳ نفر است. آمار سال ۶۵ نشان میدهد که اکنون فقط ۶/۱ درصد زنان ده سال به بالا شاغلند. در رابطه با زنانی که دارای حرفه مشخصی هستند، این رقم حتی به ۴ درصد کل جمعیت تنزل پیدا میکند.

اگر فاصله زمانی ده ساله - که در جریان یک رشد معمولی باید انبوه نیروی کار زنان را در این دهه به بازار میریخت، رشد فوق العاده جمعیت ایران و دبلمه‌ها و محصلین هنرستان که در این مدت به جمعیت اضافه شده‌اند، را کنار این اعداد بگذاریم آنگاه تازه میتوانیم به نقش وحشت انگیزی کسسه جمهوری اسلامی در وضعیت اشتغال زنان ایجاد کرده نزدیک شویم. اما تصویر واقعی را از تغییرات کیفی میتوان بدست آورد نه از تغییرات کمی.

ادامه دارد

استخدام زنان خانه نشین شده با تحصیلات متوسط بمثابه نیروی کار ارزان. تا با یک تیر دو نشان زده شود. البته این روند هنوز بطور جدی آغاز نشده، این فقط پاسخ منطقی به اوضاعی است که رژیم ایجاد کرده است. اعمال سیاستهای متناسب با این منطق بستگی به کوششهای موجود در میان جناحهای رژیم و عوامل دیگر دارد. اما اگر این روند بطور جدی آغاز شود، واکنش زنان فراخوانده شده و رانده شده چه خواهد بود؟ و استخدام نیروی زنان تحصیل کرده در بخش تولیدی چه نتایجی خواهد آفرید؟ اینها امروز مسئله مقدم زنان آزادبخواه ایران است کسسه خواهان سازمان دادن جنبش مقاومت در برابر رژیم اسلامی هستند.

با این توضیحات میتوان گفت که در واقع در هیچیک از دوره‌های فوق الزامات عملی اقتصادی رژیم را ناکزیر به کاهش تعداد شاغلین - حتی شاغلین شهری برای پیداه کردن ایدئولوژی خود مبنی بر - خانه نشین کردن غیر حرفه‌ای کردن، و جدگ کردن کار اجتماعی زن و مرد نمیکرد. این واقعیت که علیرغم عدم وجود الزامات عملی، حتی در کمیت اشتغال زنان کاهش صورت گرفته تنها مبین فشارهای فوق العاده جمهوری اسلامی بر زنان و ماهیت بغایت ارتجاعی دیدگاههای آن نسبت به اشتغال زنان است.

۲ - نکته دیگری که در بررسی های آماری باید مورد توجه قرار گیرد، سوء استفاده رژیمهایی از قبیل رژیم شاه و خمینی از مقولات و مفاهیم آماری و باصطلاح کلکهای آماری است. مثلاً خانم مقدم در جدول آمارهای مربوط به جمعیت فعال زن و مردها و در یادداشتها ی زیر جدول نسبت زنان شاغل به زنان فعال را مینا قرار داده است. چنانکه گفته شد آمار ایشان هم کاهش را نشان میدهد. اما نه کاهش واقعی را. چرا؟ مقوله "فعال از نظر اقتصادی" در سالنامه آمار ی ۶۲ چنین تعریف شده است "کلیه اعضای خانوارها که در هفت شبانه روز پیش از مراجعه مامور سرشماری شاغل، بیکار فصلی و یا بیکار در جستجوی کار بوده‌اند فعال از نظر اقتصادی بشمار آمده‌اند". (چاپ ۱۳۶۴ صفحه ۸۵) بنابراین خانه داران جزء این مقوله محاسبه نمیشوند. چنانکه میدانیم در همه کشورهای عقب مانده این مقوله است که عمق فاجعه را مخفی میکند، و جمعیت فعال واقعی در آن مخفی است. جدول زیر اهمیت این مقوله را در وضعیت فعالیت

جدول (۲)

وضع فعالیت	کل کشور	شهری	روستایی
جمع	۱۰۰/۰۰	۱۰۰/۰۰	۱۰۰/۰۰
شاغل	۳۳/۶۹	۳۲/۷۱	۳۴/۸۸
بیکار (جویای کار)	۵/۶۶	۵/۹۹	۵/۲۵
محصل	۱۹/۵۶	۲۲/۲۵	۱۶/۲۰
خانه دار و دارای درآمد بدون کار	۳۵/۶۷	۳۴/۹۲	۳۶/۵۸
سایر	۴/۸۹	۳/۴۷	۶/۵۹
اظهار نشده	۰/۵۳	۰/۵۶	۰/۴۹

توزیع نسبی جمعیت ۱۰ ساله و بیشتر بر حسب وضعیت فعالیت و نقاط جغرافیائی آمار نفوس و مسکن ۱۳۶۵

در حال انتشار کنونی مشترک است در نظر دار دو ثانیا در رابطه با بخش جدید، زنان حرفه‌ای و متخصص رده بالای جامعه و باصطلاح خود رژیم "وابسته به طاغوت" را اخراج میکنند و جای آنها را به نیروهای وفادار خود - اغلب از مردان غیر حرفه‌ای و غیر متخصص است میدهد. این ماجرا در جریان منازعه "تخصص یسا تعهد" که همه جامعه را در بر میگردد و برای مردان تا سالهای بعد دوام پیدا میکند، روی میدهد. آنچه در رابطه با بحث این مقاله مهم است، این است که در این دوره مقاومت زنان بخش جدید بالاست. در واقع همه نیروهای ضد رژیم در میان مردم انتظار "رفتن" رژیم را دارند و در مجموع به رژیم اسلامی هنوز بطور کامل تسلیم نشده‌اند.

دوره دوم، فاصله ۶۱ - ۶۰ تا ۶۸ - ۶۷، رژیم رقبای بورژوا لیبرال را در بالا بیرون رانده و بیکارچسبه میشود و در پائین تمامی نیروهای سازمان یافته راضی تهاجمات خونین و افسارگسیخته متلاشی میکند. این دوره‌ای است که تهاجم به آزادیها منجمله آزادی زنان به اعماق میروند و زنان بخش جدید را بتدریج به تسلیم وامیدارد. جالب آنکه جنگو اختلال اقتصادی ناشی از آن در این دوره یک موقعیت استثنایی برای رژیم فراهم میکند، نه فقط به لحاظ تبلیغی، بلکه - همچنین به این دلیل که نیازهای ناشی از جنگ و اختلال اقتصادی متعاقب آن، یک فرصت استثنایی تاریخی را برای رژیم فراهم میکند که در آن ایدئولوژی رژیم و نیازهای اقتصادی همسو حرکت میکنند. این نکته در رابطه با دیگر جنبشهای بنیادگرای اسلامی از آن نظر مهم است که اگر آنها به حکومت برسند ممکن است نتوانند چنین فرجه‌ای را پیدا کنند مگر آنکه ناکزیر به حادثه آفرینی دست زنند. بهر حال استعفاهای اجباری و بعد اخراجهای عظیم و بهر حال خانه نشینی های اجباری در این دوره صورت گرفت. جابجایی های بزرگ و اشتغال زنان متعهد - ایدئولوژی مذهبی در بخشهای جدید و بند کردن دست زنان بسیج شده در کارهای پلیسی، سازمانهای جنگی و مجموعاً غیر حرفه‌ای و غیر تخصصی نیز اساساً در این دوره صورت گرفته است. طبیعتاً این مسورد اخیر در منوط کردن آمارهای اشتغال و انعکاس واقعی موقعیت زنان شهری در دوره دوم بایست در نظر گرفته شود. جدایی شغلی و راندن زنان به مشاغل ویژه نیز اساساً در این دوره صورت گرفت. در واقع این دوره‌ای است که بطور حقیقی موضع و عملکرد یک حکومت اسلامی را بنمایش میگذارد.

دوره سوم، پس از پایان جنگو تازه آغاز شده است. این دوره بازسازی و در واقع دوره‌ای است که رژیم اگر بخواهد حکومت خود را دوام دهد باید به الزامات اقتصاد سرمایه داری کنونی پاسخ دهد و این تنها در صورتی میسر است که روحانیون حاکم در جنگ بین ایدئولوژی قرون وسطایی و الزامات جامعه مدرن، بنفع دومی، اولی را کنار بزنند. پس در این دوره رژیم باید کفاره گناهان مرتکب شده علیه زنان را نیز پس بدهد. طبیعتاً نخستین اقدام باید مرخص کردن زنان بسیج شده غیر حرفه‌ای باشد و کاهش حجم بشدت متورم شده کادر اداری، دفتری و خدماتی (شامل سازمانهای پلیسی و جنگی نیز میشود) و سپس

گزارش "توسعه انسانی ۱۹۹۱"

هشدار تکان دهنده به زنان پیشرو

نیسکیلی / پیران

سازمان ملل متحد گزارش توسعه انسانی جهان در سال ۹۱ را منتشر کرد. در این گزارش سهم جوانب مربوط به زندگی فردی، اجتماعی و سیاسی انسان در سطح جهانی اشاره شده و حوزہ بررسی کلی این حوزه‌ها در یک چشم انداز توسعه منطقه‌ای مورد نظر و توجه قرار گرفته است. نکته بسیار جالبی که در این گزارش آمده تفاوت فاحش بین زنان و مردان از نظر اجتماعی با در نظر گرفتن دو مولفه فرصت‌های شغلی و تحصیلی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری است. البته این موضوع چیز تازه‌ای نیست و بهمان اندازه حکایت فقر و نداری و فلاکت در کشورهای در حال توسعه و عقب مانده سرمایه‌داری تکراری است. اما نه تکراری ملال آور که تکراری هشدار دهند: برابر گزارش سازمان ملل متحد فرصت‌های تحصیلی برای زنان در کشورهای پیشرفته کمتر از مردان است. اگر چه نسبت تعداد دختران و پسرانی که وارد مدارس دوره ابتدایی و متوسطه میشوند مساوی است، اما در سطوح بالاتر تفاوت میان آنها آشکار میشود. تعداد زنانی که به دوره تحصیلات عالی راه می‌یابند نسبت به مردانی که وارد این دوره میشوند در ژاپن و پرتغال ۷۶٪ و در سوئیس ۶۶٪ است این تفاوتها حتی در رشته‌های علمی و فنی بسی مشهودتر است. در این رشته‌ها نسبت دانشجویان زن به دانشجویان مرد در ایتالیا ۲۵ درصد، در اتریش ۲۲ درصد و در کانادا، هلند، انگلستان و مجارستان ۲۸ درصد است.

جذب‌نماید، نمایشگر چهره مردانه جهان کنونی است. چهره‌ای که بیشک شباهتی به آنچه که جامعه انسانی باید داشته باشد ندارد. چنین "تبعیض جنسی" آشکاری در پیشرفته‌ترین جوامع سرمایه‌داری از سوئی اعلام روشن ناتوانی نظام اقتصادی حاکم بر این کشورها در پاسخگویی به این معضل جامعه بشری است و از سوی دیگر بیانگر پراکندگی، سردرگمی، ناپختگی و ناتوانی جنبش زنان در این کشورهاست.

تغییر نظام اقتصادی مسلط بر جهان کنونی بیشک گشاینده راه خواهد بود ولی این امر تنها امکان مبارزه جدی تر و گسترده تری را علیه فرهنگ و ذهنیت ارتجاعی تاکنون حاکم بوجود خواهد آورد و در حقیقت ماجرا با آن به انتها نمیرسد. ریشه مسئله در سطوح عمیقتری وجود داشته و خودرأباز تولید میکند. این درد اجتماعی علاوه بر همه چیز به رشد و تغییر فرهنگ تاکنونی ما بستگی دارد و پیوسته است که این تغییر امری نیست که یک شبه تحقق پذیرد. ذهنیت و فرهنگ یک جامعه پیش از هر پدیده دیگری در مقابل تغییر و تحول و تکوین "نو" از خود جان سختی نشان میدهد و اینجاست که نقش کانون اصلی مبارزه جهت این تغییر و تحول یعنی جنبش فمینیستی، توانائی‌ها و ناتوانی‌های آن برجسته تر و حساستر میشود.

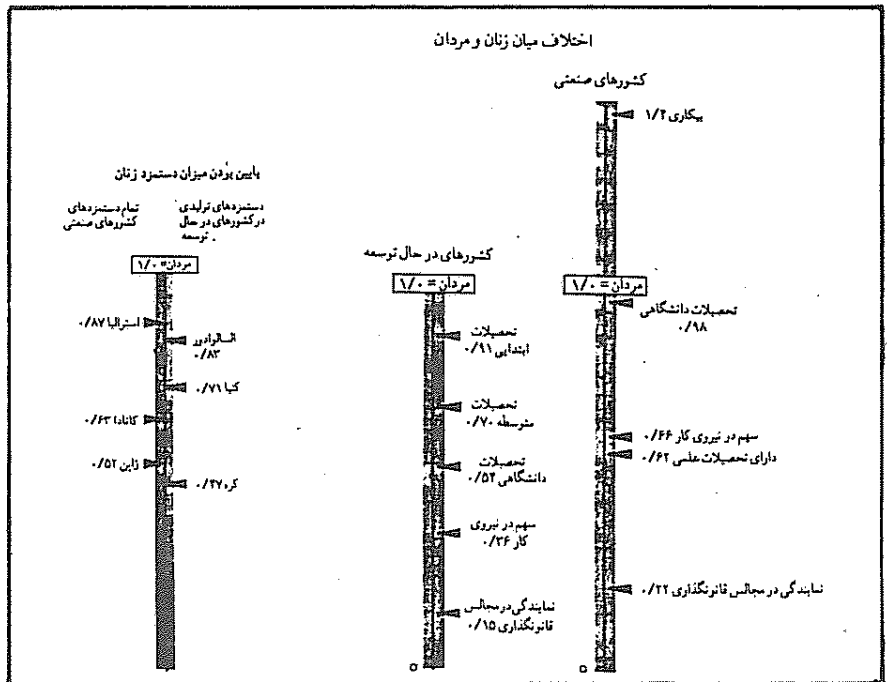
جنبش فمینیستی که در آغاز شکلگیری خود با انکار افراطی تفاوت میان زن و مرد در درون خود رویرو بود، اکنون بسوی دیگر یله داده و با افراط در بر شمردن "ویژگی‌های خاص زنان" چرخشی ۱۸۰ درجه را در برابر بخشی از نیروهای این جنبش قرار داده است. تلاش و فشار جامعه مرد سالار جهت منحرف کردن، به انزوا راندن و خفه کردن جنبش فمینیستی از سوئی و تبلیغ ایده "ویژگی‌های خاص زنان" و ارزش گذاری بر آن، کسه در بخشی از نیروهای این جنبش به فکر "ایجاد جامعه مستقل زنان" و نفی جامعه مختلط. کسه در تقابل با زندگی جاری توده زنان است. انجامیده از سوی دیگر منجر به دور شدن هرچه بیشتر این جنبش از پایه‌های خود و انزوا عملی آن شده است. جنبش فمینیستی در کشورهای صنعتی که در دهه‌های گذشته با تحرك بالای سیاسی از پشتیبانی توده‌ای زنان برخوردار بود، بر انشقاق‌های فکری و عدم توانائی در یافتن اشکال مبارزاتی و زبان لازم برای تحقق ایده‌های خود در جهان واقعی امروز دجا پراکندگی روز افزون شده و بعلمت عدم پاسخگویی به مشکلات جاری زنان و فاصله گیری از آنان، قدرت تاثیر گذاری جدی بر مسائل جاری سیاسی - اجتماعی را حتی در منطقه خود در حال حاضر از دست داده است.

نیاز جنبش فمینیستی به تاثیر گذاری فرهنگی در جامعه مستلزم ایجاد ارتباط هر چند گسترده تر این جنبش با جامعه موجود است. جامعه‌ای که اولاً از دو جنس مختلف در دو جایگاه اجتماعی متفاوت تشکیل شده و ثانیاً از طبقات و اقشار مختلف بسا منافع طبقاتی متفاوت و در نتیجه نیروهای اجتماعی گوناگون شکل گرفته است. در واقع این جامعه مخاطبان متفاوتی را در خود جای داده است. عدم

تفاوتهای فاحش تحصیلی عینا دردنیای مشاغل نیز تکرار میشود. در همه کشورهای صنعتی احتمال استخدام زنان بسیار کمتر از مردان است. سهم زنان در نیروی کار، بر حسب درصدی از سهم مردان، در ژاپن ۶۱٪، در سوئیس ۵۸٪، در هلند ۴۵٪ و در ایرلند ۴۱٪ است. در قبال کار برابر به زنان کمتر از مردان دستمزد پرداخت میشود. در همه کشورهای صنعتی دستمزد زنان به مراتب کمتر از دستمزد مردان است (نمودار)

تدر فرانسو و بلژیک دستمزد زنان تقریباً سه چهارم دستمزد متوسط مردان و در ژاپن حسد و د نصف آن است. علاوه بر آن زنان بیش از مردان در معرض بیکاری قرار دارند. میزان بیکاری زنان عموماً یک برابر و نیم مردان است. علاوه بر آن در تصمیم‌گیری، موسسات بازرگانی و دولتها همچنان در دست مردان است. حتی در کشورهای ماننند سوئد، فنلاند، نروژ و شوروی سابق که شمار نسبی بندگان زن بیش از کشورهای دیگر است، تعداد آنها تا بحال از یک سوم کل نمایندگان تجاوز نگرده است.

وضعیت زنان در پیشرفته‌ترین کشورهای صنعتی - که با وجود اتوماتیسم و تقلیل نیاز به نیروی جسمی قوی برای پیشبرد کار تولیدی و خدماتی میبایست زنان بیشتری را در ساختار خود



گزارش از سمینار

"آیا آینده‌ای برای سوسیالیسم وجود دارد؟"

به ابتکار رفقای سازمان ما در استکهلم و حزب سوسیالیست سوئد سمیناری تحت عنوان "آیا آینده‌ای برای سوسیالیسم وجود دارد؟" در تاریخ اول فوریه با شرکت نمایندگان کنگره ملی آفریقای جنوبی، جبهه فارابوند و مارتی السالوادور؛ جبهه آزادیبخش فیلیپین؛ چپ متحد پرو؛ حزب سوسیالیست سوئد و سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) تشکیل شد. دعوت شدگان ابتدا طی سخنرانی‌های کوتاه مواضع سازمانها و احزاب خود را در مورد آینده سوسیالیسم، تأثیرات فروپاشی اتحاد شوروی و اروپای شرقی در تفکر خود، اشکال مبارزاتی در آینده و همچنین در مورد انتخاب اقتصاد بازار ویا اقتصاد با برنامه اعلام کردند. پس از سخنرانی‌های کوتاه بحث زنده و جالبی بین دعوت شدگان و شرکت کنندگان که از میان سازمانهای مختلف سوئدی، آمریکای لاتین، فلسطینی و ایرانی بودند آغاز شد. طی ۴ ساعت بحث، مسائل گوناگونی درباره ضرورت سوسیالیسم و یوئائی آن، تاکتیکهای جدید چپ در مبارزه و تقویت رابطه انترناسیونالیستی میان نیروهای چپ در سراسر جهان با توجه به عدم وجود بلوک "سوسیالیستی" ضرورت مرزبندی با مدل سوسیالیسم شکست خورده و استالینیسیم، مطرح شد. آنچه همه شرکت کنندگان و سازمانهای دعوت شده حول آن اتفاق نظر داشتند همانا بدیوی و منطقی بودن ضرورت ساختمان سوسیالیسم در کشورهای جهان سوم با توجه به شرایط خاصی هر کشور و منطقه برای حل معضلات مردم بود. نمایندگان حاضر به آلترناتیو دیگری برای حل مشکلات کشورهای خود باور نداشتند.

نمایندگان دعوت شده به سمینار ضمن تشکر از برگزار کنندگان و تأکید بر ضرورت تداوم برگزاری چنین سمینارها و جلساتی خواستار آن شدند که کنفرانسی وسیعتر در آینده نزدیک برای تبادل نظر و بحث نظری بین سازمانها و احزاب چپ از سراسر جهان در استکهلم تشکیل شود. نمایندگان فارابوند و مارتی، راه کارگر و حزب سوسیالیست سوئد در این مورد پیشنهادات مشخصی ارائه کردند. توجه شما را به خلاصهای از مهمترین مطالبی که سخنرانان حول موضوع سمینار ایراد کردند جلب میکنیم: نماینده جبهه فارابوند و مارتی السالوادور: اعضای جبهه معتقدند که سوسیالیسم برای السالوادور امری ضروری است. ما در السالوادور با تلاشهای خود به مرحله‌ای از اهداف خود دست یافتیم و زمینه را برای پیشرفتهای آتی آماده کردیم. باید یادآوری کنم که آمریکا ۴ میلیارد دلار برای نابودی جبهه خرج کرد. ما علیرغم بی بهره بودن از امکانات مادی، آمریکا را در این زمینه شکست دادیم. امروز

(اول فوریه) رهبران جبهه بطور رسمی وارد السالوادور میشوند. ما تنها از طریق يك انقلاب دمکراتیک میتوانیم به ایده آل خود دست یابیم. ما معتقدیم که این تودمهای مردم هستند که باید قدرت را در دست بگیرند و بر امر تولید و همه حیات کشور کنترل داشته باشند. این مردم هستند که باید قدرت سیاسی و نظامی را در اختیار خود بگیرند. البته چنین روندی در طول ۱۲ سال مبارزه جبهه آغاز شده است مردم در مناطق مختلف خود را سازمان دادند و بر بسیاری از مراکز تولید و رسانهها کنترل دارند.

ما حکومت تک حزبی را نمی‌پذیریم و معتقدیم که هر چند که چپ دمکراتیک باید از نفوذ بیشتری در جامعه برخوردار باشد، اما باید به دیگر نظریات و جریانات دیگر نیز میدان داده شود. ما باید سوسیالیسم خاص خودمان را نه تنها بر پایه تئوریا، بلکه همچنین با تکیه بر واقعیتها بسازیم. ما باید برای رسیدن به اهداف خود دید وسیعتری داشته باشیم. ما حتی باید با نیروهای راست و میانی در کشور خود به مذاکره بنشینیم. نماینده کنگره ملی آفریقای جنوبی - تحولات اخیر جهانی بر وضع ما در آفریقای جنوبی هم تأثیر گذاشته است. اما سؤال این است که آیا ما به دورانی باز گشتیم که طبقه کارگر وجود نداشت؟ آیا جنبشهای آزادیبخش جهان سوم دیگر وجود ندارند؟ اگر ما امروز اتحاد شوروی سوسیالیستی را نداریم، طبقه کارگر جهانی را هنوز نداریم! طبقه کارگری که برخواید خاست، علیرغم مشکلاتی که وجود دارد، شرایط فعلی موقتی است. مارکسیسم - لنینیسم علمی است که میتواند در کشورهای مختلف با توجه به شرایط عینی موجود مورد استفاده قرار بگیرد. آن س يك جنبش ملی است که در اتحاد با حزب کمونیست آفریقای جنوبی و اتحادیه‌های کارگری این کشور قرار دارد. البته این اتحاد، اتحاد منعقد شده بر روی کاغذ پشت میز مذاکره نیست بلکه حاصل دهها سال مبارزه ملی مشترک میباشد. ما در آن س به کمونیستها احترام می‌گذاریم. آن س رهبری طبقه کارگر را می‌پذیرد شاید این جنبش زمانی به يك حزب کمونیست مبدل شود. ما خواستار رشد اقتصادی در آفریقای جنوبی هستیم و معتقدیم که چنین امری در چهار چوب سرمایه‌داری برای این کشور ناممکن است.

نماینده جبهه آزادیبخش فیلیپین: سرمایه‌داری راه حلی برای فیلیپین ارائه نمی‌دهد. ما به اقتصاد مختلط، مالکیت خصوصی، تعاونی، دولتی معتقدیم. چنین اقتصادی به رشد نیروهای مولد در کشور ما کمک خواهد کرد و زمینه را برای يك اقتصاد سوسیالیستی فراهم خواهد نمود. اقتصاد

بازار به تنهایی، به فاجعتهائی که هم اکنون در مقابل خود می‌بینیم در این کشور منجر خواهد شد. بطور میتوان از مرگ سوسیالیسم سخن گفت در حالیکه جنبشها در جهان سوم رشد میکنند و رهبری این جنبشها را عمدتاً مارکسیستها بر عهده دارند؟ مبارزه ضد امپریالیستی همچنان زنده است. ما معتقدیم که سیستم تک حزبی غلط است و سازمانهای تودم‌های باید مستقل از دولت وجود داشته باشند.

نماینده حزب سوسیالیست سوئد - سوسیالیسم دچار بحران جدی شده است. جنبشهای آزادیبخش جهان سوم دیگر از حمایت شوروی برخوردار نیستند. رهبران جدید حتی در جنگ علیه عراق نشان دادند که حاضر به همکاری با امپریالیستها هستند. کوبا خود دست بگیران بحران است. چین نیز با سیاست دیکتاتوری و اقتصاد سرمایه‌داری خود نمیتواند آلترناتیو مناسبی باشد، چین نیز با بحران اقتصادی و موج بیکاران مواجه است؛ سیستم سرمایه‌داری نیز در حال از هم پاشیدن است. آمریکا امروز خود در میان کشورهای مقروض از مقام اول برخوردار است! مطبوعات میگویند در آلمان تا پایان سال آینده شرایط اقتصادی وخیم خواهد شد. همه میدانیم که اگر آلمان علسه کند اروپا سرفش می‌گیرد!

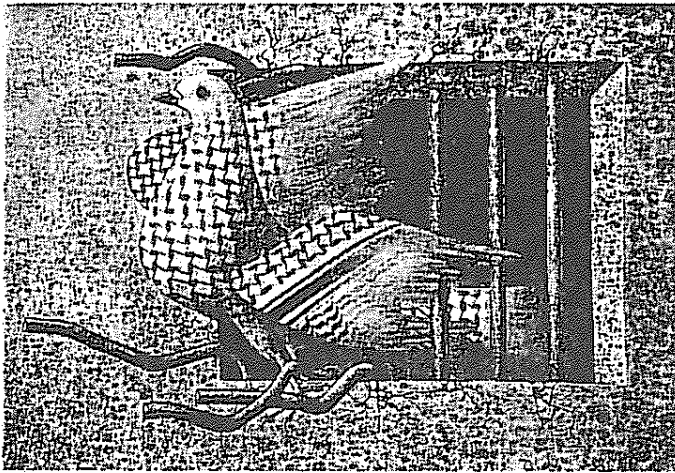
در مورد مسئله اقتصاد بازار نیز باید دید چه کسی کنترل را در دست می‌گیرد. در سوئد این کنترل در دست سرمایه‌داران است. در اروپای شرقی و شوروی مشکل اصلی اقتصاد با برنامه نبود. مشکل آن بود که اصلاً برنامه وجود نداشت آنچه وجود داشت بوروکراتیسم و سؤاستفاده مقامات در جهت منافع خود بود. این واضح است که ما لنینیستها، ما کوبیستها، تروتسکیستها از کشورهای مختلف با سنتهای مختلف هیچگاه نخواهیم توانست تصویر یکسانی از تاریخ ترسیم کنیم. ما موضع‌گیریهای مختلفی در مورد مسائل گوناگون میکنیم. اما مزیت مارکسیسم این است که ما مارکسیستها میدانیم که همه چیز را نمی‌دانیم و معتقدیم که همه چیز در حال تغییر مداوم است اما از سوی دیگر جازای جز عمل کردن نداریم. باید اقدام کرد. در مورد حق رای عمومی نیز باید بگوئیم که این حق یکی از بزرگترین دستاوردهای جنبش کارگری است. هنوز هم پس از صد سال در سوئد هنگام انتخابات، سوسیال دمکراتها محافظه کاران را با انگشت نشان می‌دهند و میگویند اینها بودند که با حق رای عمومی مخالفت میکردند! پلورالیسم و خود مدیریت و استقلال نیز بسیار مهم میباشد. باید یا

شب

عید آن سال

مهمانان من خاطره ها بودند

م رها



دیده میشود • اما میتوانم تشخیص دهم که نزدیک غروب است •

از بیرون در فاصله ای دور صدای ترمز میتی بوس را میشنوم که برایم آشناست • برای بازجویی و ملاقات زندانیان را سوار میتی بوس میکنند • لحظه ای بعد صدای کشیده شدن دمپایی بروی زمین را از دور میشنوم • نیازی به دیدن ندارم میتوانم مجسم کنم که زندانیان با چشمهای بسته پشت سر هم از میتی بوس پیاده شده راه افتاده اند صدای نخراشیده ای فریاد بر میدارد " حرف نباشد • مگر ماست خورده ای تندتر برو" •

آوازی را شروع به خواندن میکنم " امشب در سر شوری دارم ••• " اما کشتی به پایان رساندنش ندارم نیمه تماشا میگذارم اما ساکت نیستم • هرچه در فکرم میگذرد به زبان میآورم • دیروز که بسری ای خودم صحبت میکردم نگهبان از درون چشمی مسرا دیده بود صدایش را شنیدم که بلند باخود تکرار میکرد " شنیده بودیم تنها دیوانه ها با خودشان حرف میزنند اما اینها که ادعا میکنند عالم دهر هستند چرا دیوانه بازی در میآورند " و من نیز بسا خود تکرار کرده بودم " عجب نیست که حال ما شما ندانید" •

برای صدمین بار دیوار را جستجو میکنم شاید نوشته های باشد و من هنوز ندیده باشم • نوشته ها را از حفظ میدانم • در گوشه ای با خطی زیبا روی دیوار کنده شده " خدایا کمک کن کسه فروزان راه خلق باشم و عید خوب تو" یکباره تمام فروزان عیدی در ذهنم تابو مینندد چرا تا بحال متوجه نشده بودم که اینرا فروزان نوشته • فروزان با قد کشیده، هیکل ورزشکارانه و خنده محجوب و مهربانش در ذهنم ظاهر میشود • پس فروزان قبل از اعدام در این سلول بوده • احساس میکنم لحظه ای وجودش در سلول زنده میشود • بیاد اولین برخورد خودم با او میافتم • اوبه من یاد میداد که تسوپ والیبالی را چگونه بدست بگیرم و پاس بزنم قروتتی - اش شرمندهم میساخت • احساس میکردم خجالت میکشد از اینکه چیزی بیشتر از من میداند • آن زمان کی بود ؟ سال ۶۴ یعنی چند سال قبل ؟

نگهبان داد سیاه و نفتی بود وقتی شستم سیاهی اش رفت اما هنوز بوی نفت میدهد • چند روز اول سخت بود اما بعد به نان نفتی عادت کردم • کنار سفره مینشینم گرچه گرسنهام نیست اما غذا را میخورم با تانی هم میخورم که وقت بیشتری بگذرد •

یاد بچه های بند میافتم آنها مجبور نیستند در این ساعت غذا بخورند • دیگ غذا را در پتویی میپنجند و ساعت ۷ میخورند فکر میکنم تعدادی نیز در داخل ساختمان در تدارک سفره هفت سین هستند • لحظه ای دلم میخواهد منم در بین آنها بودم • بیاد سالهای گذشته میافتم • از این هشت نوروز زندان بغیر از نوروز ۶۳ بقیه را در کنار بچه ها گذرانده بودم هرکدام از آنها ویژگی خود را داشتند •

اصلا نفهمیدم چرا مرا به انفرادی آوردند • علت نقض مقررات نبود • پنج روز پیش مرا برای بازجویی جدا زدند و سؤال کردند که آیا حاضر به مصاحبه هستم وقتی جواب منفی دادم یارو خیلی عصبانی شد حتی نزدیک بود مرا بزند بعد گفت " میفرستم انفرادی که تا ابد آنجا باشی " میدانستم تا ابد که نمیشود • اما انفرادی یک روز هم سخت است • حالا دیگر شام را تمام کرده ام نظرم را میگویم • وقتی دستشویی داخل سلول باشد آدم خیلی راحت است • سال گذشته در سلولی که بودم دستشویی و توالت نداشت در شبانه روز چهار بار در سلول برای توالت و ظرفشویی باز میشد و ما مجبور بودیم کلیه و روده مان را با این ساعات تنظیم کنیم و این راحت نبود • ظرف شسته را بالای رف جلوی پنجره میگذارم چند دقیقه ای مینشینم اما احساس سرمای میکنم لوله شوقاز داخل سلول گلازا سرد است • بهتر است قدم بزنم اینظوری سرما را کمتر احساس میکنم •

اگر الان ساعت حوالی ۶ باشد بدین ترتیب تقریباً ۲/۵ ساعت دیگر سال تحویل میشود • برای هزارمین بار قدمهایم را میسارم شش پا که برمیدارم به دیوار میرسم و برمیگردم • پنجره را نگاه میکنم از کرکره آهنی پنجره تنها میشود بیرون را درجند رشته کوتاه دید و سهم من از این چند رشته تنها دیواری آجری است که جلوی سلولم بالا رفته • شنیده ام در سلولهای طرف دیگر اما آسمان هم

صدای چرخ کاری غذا را از دور میشنوم • از لابلای کرکره های آهنی پنجره بالای سلولم میتوانم تشخیص دهم که هنوز هوا روشن است • حدس میزنم حوالی ساعت ۵ عصر باشد • چرخ کاری چند قدمی حرکت میکند بعد متوقف میشود صدای باز شدن دری آهنی بگوش میرسد بعد دوباره صدای بسته شدن دری و صدای کاری • لحظه ای آرزو میکنم که برای شب عید غذای ویژه ای داشته باشیم اما بیادم میآید که عیدهای سالهای قبل همان غذای هفتگی را داشتیم امسروز دوشنبه است و لابد شام آبگوشت است •

کاری نزدیکتر میشود • الان در سلول کنساری من باز شده • صدای یوسفی را میشنوم که میپرسد چند تا نان ؟ او در بین پاسداران دیگر که همگی جوان هستند، مستقر است • زنی حدود ۶۰ ساله • گاه بسیار بدجنس میشود و گاه با آدم خوب میشود • سال گذشته که دوماهی در سلول انفرادی بودم با من خیلی بد افتاده بود همیشه مراقب بودم • طوری بیصدا پشت در سلول ظاهر میشد که هیچ متوجه صدای پایسش نمیشدی به ناگهان در سلول را باز میکرد و میآمد • در حین مرس زدن یا گلدوزی میگرفت • نویست شیفت او که میشد باید خود را جمع و جور میکردم • اما گاهی هم آدم دیگری میشد سرکشی های مخفیانه اش را کنار میگذاشت و چنان با سروصدا در راهروها راه میرفت که همه را متوجه حضورش بکنند اگر هم چیزی میخواستیم براحتی میداد •

بشقاب به دست پشت در ایستاده ام که در سلول من باز میشود • بشقاب را بدستش میدهم • مثل همیشه لباس سیاه پوشیده و روسری سیاه بسر دارد • ملاقاتی را در بشقابم خالی میکند • درست حدس زده بودم، آبگوشت است • قبل از اینکه بپرسد میگویم یک عدد نان • داخل نان چند عدد قند و تکه ای پنیر میگذارم که مباحثه فراداست • بعد با صدا در را میندند • قندها را میسرم یک عدد بیشتر داده • اشتیایی ندارم برای خوردن شام هنوز خیلی زود است • اما آبگوشت را که بگذاری میماسد وانگهی همین حالا هم بقدر کافی ماسیده و سرد است • چربی - اش را که جدا میکنم چیز زیادی در بشقاب نمیماند • سفره ام را باز میکنم، بوی نفتی بهوا بلند میشود • روز اولی که وارد سلول شدم این تکه نایلون را

چه کسی برایم يك فاكس میخورد ؟

ترجمه الف - دهقانی

کابریل کارسیا مارکز یکی از کسانی است که به تکنولوژی جدید وابسته است . او معتقد است که مشکلات ناشی از پیشرفتهای علمی قابل حلند . تنها هراس وی از این است که انسان نتواند به مشکلات امروزی درست برخورد نماید و به آنها نه بگوید . در این مورد " جان کرویز " بامارکز مصاحبه‌ای انجام داده است .



س - شما از آخرین کار ادبی‌تان يك دیسک کامپیوتر نیز باخویش دارید . چه فایده‌ای در آن مبینید ؟

ج - از طریق همین پیشرفتهای تازه تکنیکی است که ما نویسندگان میتوانیم کار خویش را ، در جیب کاپشن ، همیشه در سفر باخویش داشته باشیم . تکنیک جدید افق نویی را بر روی ما گشوده است که توسط آن تخیل نویسنده از بند رها گشته . من شخصا برای خویش نمیتوانم عقب گردی را تصور کنم . من همه فنونی را که با نوشتن در پیوندند ، آموخته‌ام . از قلم تا کامپیوتر . بوسیله کامپیوتر شخص میتواند روی نوشته‌اش دوباره کار کند ، از نسر تکرارش نماید . شخص میتواند کتابش را چاپ شده تصور کند . این برای نویسنده يك انقلاب است .

س - آیا شما در این زمینه مایل بودید ابزار جدیدی در اختیار میداشتید ؟

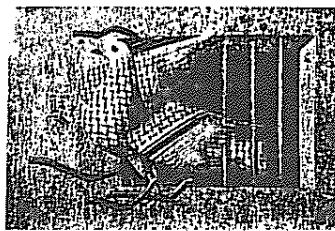
ج - من از هر وسیله‌ای که در خدمت نوشتن خلق شود استقبال میکنم . اگر کسی ۲۰ سال پیش کامپیوتری به من میداد ، من به اندازه دوبرابر کتابهایی که تاکنون منتشر کرده‌ام ، کتاب به چاپ رسانده بودم .

س - شما به منتقدینی که سوء استفاده از قدرت انفورماتیک را گوشزد میکنند چه میگوئید ؟

ج - طبیعی است که سوء استفاده خطری است جدی ، ولی آدم باید به انسان ایمان داشته باشد . انسان در شرایطی است که قادر به کنترل آن است . من پس شما خواهان تداوم پیشرفت در این زمینه هستید ؟

ج - من آرزو مندم که علم در آینده ابزاری در اختیار ما بگذارد تا ما توسط آن بتوانیم به خوشبختی

کرده ، ترانه تمام میشود سرم را بلند میکنم . احساس سرمای بیشتری میکنم . حالا دیگر باران سیل آسا میبارد . فکر میکنم تحویل سال نونباید خیلی دور باشد . قدم میزنم يك - دو - سه - چهار - شش و دوباره ، يك - دو - صدای تیک تیک ساعت بلندتر شنیده میشود . چند لحظه دیگر سال جدید آغاز خواهد شد . سینه‌ام با آه بالا میآید . الان بچه‌ها در بند چه میکنند ؟ شپلا ، مریم ، فاطمی ، گیتی ، زهره و ... چه حالی دارند به همسرانشان میاندیشند که "سو" روز را ندیدند . بروی دیوار این جمله را میخوانم " هرگز مگو یقین را یقینی نیست " گوشم را بسه در چسبانده‌ام صدای تیک تیک ساعت متوقف میشود و سال نو اعلام میشود بعد پیام خمینی که شروع میشود صدا را بلندتر میکنند . از بالای لوله شوقاز خود را بالا میکشم پنجره را به زحمت بساز میکنم پنجره رو بطرف بالا اندکی گشوده میشود دهانم را به درز آن نزدیک میکنم میخوام سال نو را باور کنم ، میگویی " بهاران خجسته‌باد " اما احساس میکنم صدایم در شُر شُر باران گم میشود و شاید کسی آنرا نشنیده باشد . میخوام دوباره بلندتر فریاد بزنم که یکپاره صدایی با آخرین تُسن حنجره در فضا مپیچد : " بهاران خجسته‌باد " و صداهایی دیگر پاسخ میدهند " بهاران خجسته‌باد " لبخند میزنم هنوز کسانی هستند که زنده‌اند . از روی لوله پائین میآیم خونگاری بر میدارم شعر ناتمام را به دیوار تکمیل میکنم . " زندگی زیباست ای زیبایند - زنده اندیشان به زیبایی رسند - آنقدر زیباست این بی‌بازگشت - کز برای..."



میتوان از جان گذشت ."

و حال دلم میخواد برای خانواده هم تا همه بنویسم قلم روی کاغذ میدود : " عزیزانم امیدوارم سال نو خوبی داشته باشید ، عیدتان باخوشی ... حال منم خوب است ... " درباره خودم بیشتر از این مجاز نیستم بنویسم . میاندیشم اگر مجاز بودم چه مینوشتم ؟ در باز میشود صدای پا رانشنیده ام یوسفی با نگاهی حیل‌گرانه و آرسی ام میکنند . میپرسد : " توبودی ؟ " میگویی " چی ؟ " تکرار میکند " میگویی توبودی ؟ " پاسخ را نمیدهم ، در را بهم میکوبد و میرود . ۱۳۷۰/۱۲/۱۴

سال پیش در قزلحصار . در آن هوا خوری بسزرگ . سالی که زنگ تفریح دوره زندانم بود . فروزان دوست نزدیک اشرف بود ، اشرف هم دوست و هم اتاقی من . چقدر خوب بود آندو قبل از اعدام باهم بوده باشند . در گوشه‌ای دیگر شعری از برشت با مصاد نوشته شده . در این چند روز آن شعر را حفظ کرده‌ام بار دیگر میخوانم " ... آنکس که میخندد خبیر هولناک را هنوز نشنیده است " ... مکث میکنم برآستی سال ۶۷ هولناکترین خبر بود . در نابآوری - مان کسانی را از بند بردند که دیگر هرگز برنگشتند و ما هرروز خبرهای بیشتری درباره اعدام‌ها و شلاقها میشنیدیم . از بالای اشکهایم بیرون را نگاه میکنم . هوا تاریک است . صدای نم نم باران که چند دقیقه پیش شروع شده بود حالا دیگر شدت یافته است .

در سلول باز میشود . دیگر دیر شده و یوسفی متوجه اشکهایم شده است . کاغذی را باخونگاری بدستم میدهد و میگویی یکساعت دیگر نامه‌ها را میکنم لابد این سورپریز سال نو است . بیاد نداشتم که در سلول بشود نامه نوشت . اما اینبار من حوصله نامه نوشتن ندارم . اما با خونگاری میتوانم بر دیوار چیزی بنویسم . لحظه‌ای شعر سعید سلطانپور در ذهنم نقش میندازد " زندگی زیباست ای ... اما نه ! من که زیبائی آنرا حس نمیکنم . در کنار شعر ناتمام من کس نوشته " مردن سخت است اما انتظار مرگ را کشیدن سخت‌تر است " ای کسی که در این سلول در نوبت انتظار خویش بودی میخوام درکت کنم . تو اینجا بودی . دستت همین دیواری را که من لمس میکنم لمس کرده . تونیز شش قسمدم برمیداشتی به دیوار میرسیدی و دوباره شش قسمد دیگر . ساعتها این کار را تکرار کرده‌ای . هر بشار که در سلولی باز شده قلبت به طپش افتاده تا اینکه شبی در باز شده تو از آن بیرون رفتی و بعد طناب دار و یا شاید آتش گل‌ها و دیگر ... میخوام فریاد بکشم . چند ضربه‌ای به دیوار میزنم اما کسی پاسخ نمیدهد . سکوت مطلق در همه جا . چرا همه ساکت هستند . شاید آنها نیز بر در و دیوار سلولهایشان آخرین یادگارها را میخوانند .

سال گذشته چه عید خوبی بود . هیچکس فاجعه را حدس نمیزد . بر سفره هفت سین مان گندم سبز شده داشتیم که آنها را در اشکال پرنده و ستاره درآورده بودیم . بعد از تحویل سال نو که حوالی ساعت ۲ بعد از ظهر بود دیدم دیگر را بوسیدیم و به هواخوری رفتیم چه بازیهای شادی داشتیم . اما همین آرزو هم با هیچکس حرف نزد . نمیدانم آیا نوروز با روزهای دیگر برای ما متفاوت بود ؟ سالها با کسی کلامی نگفت تنها غذا خورد و تنها بعد که رگ خود را زد .

سرم را به زیر در نزدیک میکنم . از دور صدای تلویزیون شاید هم رادیو بگوش میرسد ترانه‌های خوانده میشود ، میتوانم تشخیص بدهم " ... بسا د صبا مشک‌فشان خواهد شد ، عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد ... " اشکهایم موزائیک زمین را خیس

گزارش از سمینار دنیاله از صفحه ۱۷

استالینیسم مرزبندی روشن کرد. این گامی نیست که امروز بگوئیم دیگر از آن خوشمان نمی‌آید!

نماینده چپ متحد پرو، تجربه سالهای طولانی حکومت سرمایه‌داری در پرو هم با آموخته است که سوسیالیزم برای ما ضروری است. در پرو ۱۴ میلیون از جمعیت ۲۲ میلیونی در فقر واقع می‌شود. طبقه متوسط در حال نابودی کامل است. مردم یا فقیرند و یا ثروتمند. سازمانها و نیروهای راست حقوق انسانی مردم را لگد مال میکنند. اما چپ نیز در میان خود دارای مشکلات بزرگی است. چپ گوئی خود را در کلیفای پنهان کرده و برای حل مشکلات به تفکر پرداخته است. سنت انشعابات متعدد و بیروکراتیسم حاکم در سازمانها در میان مردم آشنایی و گنج سری بوجود آورده است. چپ پرو به خاطر وابستگیش به اروپای شرقی ضربه جدی خورد. ما باید نیازهای مردم را بیان کنیم. سازمانهای مردمی باید از حق تصمیمگیری و عمل مستقل برخوردار باشند. چپ باید درهای خود را به روی مردم باز کند. مارکسیزم - لنینیسم باید جزئی از زندگی روزمره مردم شود. سوسیالیزم باید با شرکت سازمانهای مردمی و با بازی گرفتن نیروهای مولده ساخته شود.

م. ل در جهان سوم نمرده است بلکه این ایدئولوژی در حال تکامل و بالندگی است. مردم در جهان سوم به سوسیالیزم نیاز دارند.

نماینده سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) - سوسیالیزم بعنوان یک ایدئولوژی علمی تنها با انقلاب اکبر و ظهور دولت شوروی بدنی

دنیاله از صفحه ۵

است. طبق آمار رسمی، یک میلیون و دویست هزار نفر بیکار وجود دارد (در حقیقت تعداد واقعی بیکاران ۲ میلیون نفر میباشد، یعنی ۲۵ درصد جمعیت فعال کشور) و سالانه ۲۰۰ هزار نفر بر تعداد آنها افزوده میشود. ۱/۵۰ میلیون نفر نیز بصورت نیمه بیکار، در حاشیه کوچه و خیابانها بکارهای غیر مولد اشتغال دارند. جمعیت کشور ۱۱ میلیون نفر در ۱۹۶۶ به ۲۶ میلیون در حال حاضر رسیده است و ۶۰ درصد جمعیت زیر ۱۹ سال قرار دارد. این در حالی است که الجزایر از ۱۹۸۷ به بعد ناگزیر شده است که سالانه ۸ میلیارد دلار بابت بدهی‌ها و بهره آن بپردازد، که حدود ۷۵ تا ۸۰ درصد از درآمدهای صادراتی کشور را که ۹۵ درصد آنرا نفت تشکیل میدهد، میبلعد، و مانع از هرگونه توسعه اقتصادی میگردد. متوسط درآمد نفت بین ۹ تا ۱۲ میلیارد دلار است، در صورتیکه الجزایر برای رفع نیازهای وارداتی خود (از جمله ۸۰ درصد از مواد غذایی خود از خارج) و بازپرداخت بدهی‌ها، سالانه حداقل به ۱۶/۵ میلیارد دلار احتیاج دارد. کمبود مسکن، مطابق آمار دولت الجزایر، به یک میلیون و دویست هزار واحد سر میزند و دولت حداقل باید سالانه ۲۷۰ هزار خانه بسازد تا از بحران مسکن خارج گردد. گفته میشود که در شهرهای الجزایر

کودتا

نیامد و دفتر آن نیز با سقوط شوروی بسته نخواهد شد. ما دلائل شکست این مدل خامی از سوسیالیزم در شوروی و اروپای شرقی را در سه نکته عمده می‌بینیم: فقدان دموکراسی، اشتباهات در اداره اقتصاد، و تاکتیکیهای نادرست دولت استالینی برای مقابله با محاصره امپریالیزم. ما معتقدیم که شوروی میتوانست با اتخاذ تاکتیکیهای مناسب و اتحاد با همه نیروهای دمکرات اروپا و مخصوصا آلمان و طبقه کارگر اروپا سرنوشت سوسیالیزم را تغییر دهد.

مسئله دموکراسی یکی از مهمترین عوامل بود. این مردم بودند که باید حکومت میکردند. دموکراسی قربانی بیروکراسی حزبی شد و این امر نقش اصلی را در ارتکاب اشتباهات غیر قابل جبران در شوروی بازی کرد. برداشت ما این است که ساختمان سوسیالیزم در کشورهای در حال رشد بدون حضور بازار ممکن نیست حتی در کشورهای پیشرفته نیز برای گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیزم استفاده از اشکال مختلف بازار ضروری است. حتی در یک جامعه پیشرفته سوسیالیستی نیز میتوان اشکالی از بازار را که مصرف کنندگان بر تولید، توزیع و ساختمان آن کنترل دارند بکار گرفت. ما معتقدیم که اتحاد بین کمونیستها، سوسیالیستها و همه نیروهای چپ که به هر شکلی برای سوسیالیزم و سازماندهی کارگران در کشورهای مختلف می‌زنند ضروری است.

ما همچنین معتقدیم که کمونیستها و سوسیالیستها باید اهمیت اساسی برای دموکراسی در

بطور متوسط در هر اطاق سه نفر زندگی میکنند. در فاصله ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۹ دینار الجزایر ۴۰ درصد از ارزش خود را از دست داد و در ۱۹۸۹ یکبار ۲۰٪ و بار دیگر ۳۰٪ از ارزش رسمی آن کاهش یافته است. دولت الجزایر برای مقابله با این بحران شدید اقتصادی و اجتماعی دست به دامن بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و کشورهای سرمایه‌داری شده است، ولی آنها خواستار اینند که دولت الجزایر برنامه نتولیبرال‌ها را پیش ببرد، تجدید ساختاری در اقتصاد را پیاده کرده و هر نوع سوسیالیستی را حذف کند، که در نتیجه آن فقط یک انفجار اجتماعی ممکن است باشد. دولت الجزایر حتی حاضر شده است ۴۹ درصد از سهام نفت رابه شرکتهای خارجی واگذار کند تا شاید بتواند مبلغ ۷ میلیارد دلار بدست آورد، لیکن بی ثباتی سیاسی باعث میشود که بسا رغبت زیا داز این پیشنهاد استقبال نمایند. از اینرو یک بن بست هم جانبه زندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی الجزایر را در چنگ خود گرفته است. در این فضا است که توده‌های بی خانمان و بیکار و فقر زده و ناامید، به توهم ایده آلزیه شده گذشته‌های دوری که اطلاعاتی از آن ندارند، روی آورده‌اند کسه پایگاه اصلی "جبهه نجات اسلامی" را تشکیل میدهد. برخلاف ایران که در زمان انقلاب ۷ میلیاردها دلار ذخیره ارزی داشت، دولت الجزایر

برنامه‌های خود قائل باشند. در این چهارچوب پذیرش حق رای عمومی و تلفیق این حق با دولت شورائی بخش مهمی از بازگشت به اصول میانی سوسیالیزم علمی را تأمین خواهد کرد.

(مطالبی نیز در مورد آخرین اخبار ایران به اطلاع شرکت کنندگان رسید)

در طول بحث چهار ساعته پس از سخنرانیها اغلب اعضای سازمان مائوئیستی راه درخشان از پرو که در جمع شرکت کنندگان نشست بودند طی حمله به مواضع نماینده چپ متحد پرو، احزاب و سازمانهای سخنران را متهم به رویزیونیسم کردند. آنها طی سخنان خود از جمله چنین گفتند: سوسیالیزم قویتر از هر زمان دیگر زنده است و در جنگهای تودطی پرو به حیات خود ادامه میدهد. آن چیزی که مرد، رویزیونیسم بود. شما هیچکدام در مورد انقلاب صحبت نمیکنید. به جای آن از حق رای عمومی و مذاکره با راست صحبت میکنید. اقتصاد بازار مساوی است با سرمایه‌داری. با این سخنان بشدت از طرف نمایندگان سازمانهای سخنران برخورد شد. از جمله نماینده سازمان ما اشاره کرد که همه کسانی که در جنبش چپ شرکت نداشتند و خود را مارکسیست میدانند در اشتباهات و شکستهای سوسیالیزم شریک هستند. ما همه بار اشتباهات بولیوت، استالین و غیره را بدوش می‌کشیم. امروز نمیتوانیم کناری با سیستم و بگوئیم ماجرا به ما ربطی نداشته و ندارد، تقصیر آن دیگری بود.

آهی در بساط ندارد. حکومت الجزایر خانه‌ای بر روی بشکه باروت است. آیا درست تر این نبود که "جبهه نجات اسلامی"، مسئولیت غرق شدن بیشتر را بر عهده میگرفت، سوره "بقره" و "یا سین" برای کسی خانه نمیسازد و شغل ایجساد نمیکند. بخشی از زنان الجزایر ممکن است برای رهایی از زندگی شوربخت فعلی خود به خواندن سوره "نساء" روی آورند، لیکن اولین پیشنهاد طلائی و دمکراتیک شیخ عباس مدنی، رهبر اصلی "جبهه نجات اسلامی" اینست: انحلال پلیس و پرداختن پول آن به زنان که در خانه بنشینند تا برای مردها شغل ایجاد شود.

زمان برای "جبهه نجات اسلامی" وارونه کار میگردد شاید در کمتر از یکسال آنرا بشدت بی اعتبار میساخت. پاسخهای ساده گرایانه "ج. ن. ا." برای حل مسائل حاد واقعی جامعه کافی نبود و "ج. ن. ا." بطور قطع با خود در ستیز مبادقت، و مردم الجزایر بسیار سریعتر از مردم ایران درمییا فتند که آنچه راه نجات بنظر میرسد، عراقی بی بیش نبوده است. متأسفانه کودتا چنین فزجه‌ای را از مردم الجزایر گرفت.

* * *

+ منابع آمار نقل شده عبارتند از: ترازنامه اقتصادی - اجتماعی لوموند برای سال ۱۹۹۱ ولوموند دیپلماتیک، فوریه ۱۹۹۲.

سنگت اجتناب ناپذیر
برای مدافعان سوسیالیسم و دموکراسی

سنگت اجتناب ناپذیر

پرسترویکا

جلال

انقلاب اوت شوروی

و

بن بست سوسیالیسم تخیلی

آهنگر

اگر از انقلاب درکی فیزیکی و از آن مهمتر درکی نقطه‌ای و حادثه‌جویانه نداشته باشیم، نمیتوانیم با تفسیر " هنری کیسینجر " - تئوریسین مرتجع سیاست خارجی آمریکا - از اوضاع شوروی مخالفت کنیم. هر چند بلحاظ اهداف و خواسته‌های ناشی از این انقلاب در دو سوی تضاد قرار گرفته باشیم. او سه دفعات درباره اوضاع شوروی اعلام کرد که ما در شوروی بطور همزمان شاهد دو انقلاب هستیم. انقلاب اول علیه حکومت هفتاد ساله " کمونیستها " و انقلاب دوم علیه سلطه استعماری ۴۰۰ ساله امپراطوری " تزاری " من در این نوشته تلاش خواهم کرد که بر زمینه انقلاب اوت، بن بست پرسترویکا و در نتیجه ضرورت یک برنامه مشترک برای سرکوب آزادیخواه مردم را نشان دهم و از آن برخی نتایج تئوریک بگیرم.

پرسترویکا، بن بست برنامه تخیلی

پرسترویکا از جنبه‌های گوناگون، شبیه اصلاحاتی بود که " نیکیتا خروشچف " آنرا دامن زد. اهداف اصلاحات خروشچف بکارگیری وسیعتر مکانیسمهای نرمال بورژوازی در اقتصاد، دامن زدن به ابتکارات فردی و مشوقهای مادی برای آن و استفاده از مالکیتهای فردی بود. این اصلاحات در محدوده معینی آزادیهای فردی را نیز شامل میشد. برنامه گورباچف نیز تحت پرسترویکا و گلاسنوست در همین چارچوب قرار داشت. اصلاحات در بکارگیری ابزارهای نرمال بورژوازی در اقتصاد و پذیرش پلورالیسم نظری - و نه تشکیلاتی - در چارچوب حاکمیت مطلق حزب " کمونیست " شوروی.

بدو دلیل اصلی اصلاحات خروشچف میتوانیست بقاء و حتی پیشرفتش را تامدتی حفظ کند. اول اینکه اصلاحات در دوره‌ای صورت گرفت که اقتصاد شوروی رشد عرضی در اقتصاد را میپیمود. بنابراین امکانات معینی بلحاظ اقتصادی در خود شوروی میتوانست عامل عدم درم تنیدگی اقتصادیات بسا جهان غرب و محدودیت آزادیهای سیاسی را خنثی نماید. نظیر همیسن وضعیت هم اکنون برای اقتصاد چین و ویتنام صادق است و ما روندی مشابه را در زمینه اصلاحات اقتصادی در این دو کشور شاهد هستیم. دوم اینکه اصلاحات خروشچفی ناشی از یک بحران عمیق اقتصادی و بیوزنه انقلابی نبود دوره اصلاحات با ثبات سیاسی - اقتصادی و رشد همراه بود. هر دو عامل سرمد شده در بالا در دوره پرسترویکا به ضد خود تبدیل شده‌اند. از یکطرف رشد

نه با کنا رفتن گورباچف، بلکه حتی خیلی پیش از وقوع کودتای ماه اوت شکست پرسترویکا به یک باور عمومی تبدیل شده بود. این حقیقت را امروز هم هواداران پرسترویکا در داخل شوروی و هم کسانی که در خارج از شوروی در ایسن تحولات الگوی تازه‌ای برای سوسیالیسم جستجو میکردند اعتراف میکنند. در واقع امر هدفهای اولیه پرسترویکا، به تعبیر پایه‌گذارانش، یعنی همان " سوسیالیسم و دموکراسی بیشتر " شکست خورده است. بدین معنا که جدا از خواست و اندیشه رهبران پرسترویکا تحولات عینی جامعه شوروی نه بسوی احیاء و غلبه یک آلترنا - تیو سوسیالیستی، بلکه بسود تسلط آلترناتیو بورژوازی منجر شده است. همانطور که ایدئولوژی " کمونیستی " و " انترناسیونالیستی " رسمی جای خود را به بسک برآمد تند و بیسابقه ناسیونالیسم داده؟ جریانات سوسیالیستی و جنبش کارگری نیز در مقابل آلترناتیو پراهنک بورژوازی آشفته و آچمز مانده‌اند.

مثل هر تحول اجتماعی دیگری در اینجا هم عملکرد رهبری، تضادهای آن، سیاستها و روش و رفتار احزاب و افراد طرفهای متقابل میتوانست بر نتیجه کار تاثیرات مختلف بگذارد. ولی سئوال اینستکه آیا مسیر اصلی تحول که از ریشه - های عمیقتر و تضادهای عینی و تاریخی قابل لمسی مایه میگردد میتوانست بطور دیگری باشد. پاسخ قاطع به این سئوال به اطلاعات وسیع و مشخصی از واقعیات عینی جامعه شوروی و طبقه کارگر این کشور احتیاج دار د ولی از یک نگاه کلی سه مهمترین شاخصهای عینی و ذهنی اینطور پیدا است که برخلاف امیدواریهایی صادقانه طرفداران چپ پرسترویکا، نتیجه ای جز این ممکن نبود.

از جنبه تئوریک، پیروزی پرسترویکا به مفهومی که ذکر شد مستلزم آن بود که نیروی اجتماعی سوسیالیسم یعنی طبقه کارگر به دفاع از آن برمیخواست. بسا حداقل بی تفاوت به معایب و مقاصد رهبران پرسترویکا از شرایط مساعدی کسه در نتیجه تضعیف دولت، بسط امکانات دموکراتیک و غلبان زندگی سیاسی و فرهنگی ایجاد شده بود، وسیله‌ای برای منزوی کردن جریانات بورژوازی و تحمیل یک ائتلاف سوسیالیستی به پرسترویکا تدارک میدید. برخلاف این برداشت سطحی که ضعف آلترناتیو سوسیالیستی را با نقایص دموکراسی و نبود دموکراسی رادیکال توضیح میدهند، شرایط عینی جامعه شوروی مستقل از محدودیتهای حقوقی میدان فراخی برای مبارزات سیاسی و احیاء و بازسازی طبقات و احزاب فراهم کرده بود. یک دموکراسی فراقانونی یا به مفهومی رایجتر یک دموکراسی انقلابی که از جوشش عینی طبقات در شرایط ضعف دستگاه دولتی شکل میگردد مشخصه سیاسی جامعه شوروی طی چندسال اخیر بوده است.

ناتوانی طبقه کارگر و جریانات سوسیالیستی در سازماندهی یک آلترناتیو مقتدر سوسیالیستی نه در محدودیتهای دموکراسی، بلکه از واقعیتهای عینی و تاریخی مشخصی مایه میگردد، که محدودیتهای دموکراسی را میتوان فقط یکی از عوارض فرعی آن دانست. بعلاوه یک نقد دموکراتیک از شکست پرسترویکا با این سئوال مواجه است که چقدر دموکراسی برای رویش و رشد سوسیالیسم لازم است. و اینکه آیا در همه حال و مطلقا رشد سرمایه با دموکراسی مبیانت دارد.

جریان عینی خود نشان داد که با شروع کار پرسترویکا و مساعد شدن شرایط سیاسی هم از سوی جریانات متمایل به بورژوازی و هم از سوی طبقه کارگر و گرایشات سوسیالیستی تلاشهای تازه‌ای برای سازماندهی خود شروع شد. منتها در دو سطح و کیفیت متفاوت. مثلا در حالیکه جریانات بورژوازی با آهنکی پر شتاب برای تصاحب قدرت سیاسی به سازماندهی خود پرداختند؛ طبقه کارگر و گرایشات سوسیالیستی عمدتا مشغول پی‌ریزی احزاب جدید چپ و اتحادیه‌های کارگری

متفاوت شدند و در شرایطی که آلترناتیو اولی با استفاده از فعالیتهای پارلمانی سرعت حول برنامه‌های واحدی خود را متحد میکردند، احزاب و جریانات کارگری و سوسیالیستی درگیر انشعابات و مرزبندیهای برنامه‌ای و بعضاً درجهت‌بندی‌های بکلی متفاوت و دشمنانه نسبت به هم بسر میبردند. مثلاً درحالیکه نیمی از پانزده میلیون اعضاء حزب کمونیست را کارگران تشکیل میدادند، و بخش بزرگی از آنها که جذب بوروکراسی شده بودند آشکارا جانب محافظه‌کاران را میگیرند، کارگران معادن ذغال سنگ جزء حامیان سر سخت بورژوازی هستند و بازه همین سبب از درون اتحادیه‌های کارگری نیز احزاب کارگری بوجود آمده‌اند که سخت محافظه‌کارند. مانند "جبهه متحد کارگران" که از بیم سقوط سطح زندگی به دفاع از نظام کهن برخاسته است. در کنار این، انواع اتحادیه‌های کارگری با گرایش‌های متفاوت سیاسی و گاه مستقل در سراسر کشور، مثلاً در مسکو (اتحادیه کارگران مسکو) اتحادیه کارگران مسکوئی و در لنینگراد "اتحادیه کارگران لنینگراد" تشکیل شده است. و بالاخره بخش بسیار بزرگ کارگران در درون جنبش‌های ملی مستحیل شده‌اند.

در سطح احزاب سیاسی چپ وضع به مراتب پیچیده‌تر و دل‌سرکننده‌تر است. هر روز حزب تازه‌ای با پلاتفرمی نو اعلام موجودیت میکند. این امر بخصوص پس از غیر قانونی شدن حزب کمونیست شتاب گرفته است. در این سطح نیز با وجود چپ بودن همه این احزاب، گرایش‌های شدت در تقابل باهم هستند. این تقابله فقط میان احزاب متمایل به دوران پیش از پرسترویکا با احزاب جدید، بلکه در میان احزاب چپ نیز تفاوتها و تقابلهای بسیار است. مثلاً میان "گروه ابتکار" و گروه "پلاتفرم مارکسیستی" که از معروفترین گروههای هستند که مدعی اند احزابشان را بر اساس اصول تازه‌ای بنا کرده‌اند هیچگونه تفاهمی وجود ندارد. همینطور میان "پلاتفرم مارکسیستی" و "حزب دمکرات‌های چپ".

این وضع البته بهیچوجه عجیب نیست. این نکته نیاید باعث حیرت شود که وضع ایدئولوژیک احزاب چپ شوروی به مراتب دشوارتر و آشفته‌تر از احزاب چپ در سطح جهان است. فراموش نباید کرد که جنبش کارگری در شوروی توسط دولتی با سنت نام و ادعای کمونیستی سرکوب شده است. با یک تاریخ طولانی رکسود سیاسی و زیر تسلط کشنده و مسخ کننده یک فرهنگ دولت سالار. برای کارگر شوروی تصور دیگری از کمونیسم جز آنچه در کشور او تحقق یافته به مراتب دشوارتر از حتی یک کارگر جهان سومی است که به اشکال مختلف در معرض تبلیغات احزاب مختلف سوسیالیستی قرار داشته است.

نیمرخهای اصلاح شده‌ای هم که در دوره‌هایی از تاریخ شوروی یا سایر کشورهای وابسته به آن به صحنه آمدند بیش از آنکه طرح دیگری از کمونیسم را به معرض نمایش بگذارند، همان قاعده کلی را به ثبوت رساندند و این باور را در ذهن مردم قطعیت بخشیدند که کمونیسم اصلاح ناپذیر بوده و چیزی جز آنچه به عمل درآمده نیست. به همین علت هنگامیکه پرسترویکا ظهور کرد، بیشتر از هر جای دیگری در خود شوروی با بی‌اعتمادی روبرو شد. خیلی بعید بنظر میرسد که عدم موفقیت رهبری و برنامه پرسترویکا در جلب حمایت کارگران توسط یک حزب چپ دیگری قابل جبران میبود. رویکرد مجدد طبقه کارگر به احزاب و برنامه‌های سوسیالیستی امری نیست که به آسانی تحقق یابد. بی دلیل نیست که حتی آن احزابی که از دمکراسی رادیکال، یعنی دمکراسی در سطح کارخانه‌ها و دخالت دادن کارگران در بالاترین سطوح و تصمیم‌گیریهای اقتصادی دفاع میکنند و به اصطلاح یک آلترناتیو مارکسیستی راستین را معرفی میکنند در جذب و جلب کارگران ناموفق بوده‌اند.

ریشه‌های بحران آلترناتیو سوسیالیستی را باید در فراسوی بحران اعتماد به پرسترویکا، ضعف و نویاویگی احزاب جدید چپ و تشتت برنامه‌های جستجوگر حتی فروریزی الکوشی که بجای آلترناتیو سوسیالیستی نشسته بود با همه اهمیت‌اش نقش درجه اولی در این بحران بازی نمیکند. وجود این الگو در حکم پرده‌ساز می‌بود که بحران آلترناتیو را حداقل از نظر بخش بسیار بزرگی از جنبش جهانی کارگری پنهان کرده بود. با فروپاشی این مدل بحران آشکار شد و برآستی این فروپاشی بزرگترین فرصت تاریخی را برای بازاندیشی و غنای مجدد جنبش کارگری و سوسیالیستی فراهم کرده است؛ منتها نه به این اعتبار که برخی مراجعه به مارکس و یادآوری اصول اولیه مارکسیسم را از آن مستفاد میکنند. مشکل عمدتاً از فراموش شدن اصول ناشی نمیشود، بلکه آنچه از نظر پنهان مانده یک دوره طولانی و مهم تکامل سرمایه‌داری است که شرایط اقتصادی - اجتماعی بکلی متفاوتی از قرن نوزدهم و حتی اوایل قرن بیستم که لنین به تشریح و توضیح آن همت گماشت

بوجود آورد. نه مارکسیسم و نه لنینیسم برای هدایت مبارزات کارگری و سوسیالیستی این دوره کافی نبوده‌اند.

و حال در پرتو پرسترویکا، جنبش سوسیالیستی شوروی (یا هر جنبش دیگری که تحت نفوذ ایدئولوژیک آن بود) در شرایطی چشم بر دگرگونی‌های اقتصادی و طبقاتی جوامع سرمایه‌داری در دهه‌های گذشته می‌گشاید، که مسووح تازه‌ای از تهاجم و تحول سرمایه در عرصه بین المللی شروع شده است. در واقع این وظیفه را تاریخ برعهده پرسترویکا گذاشت که بیداری توده‌ها و تعرض سرمایه در جامعه شوروی را با هم و همزمان باعث شود. اکنون در شرایط هجوم سرمایه که همچون سیلابی جامعه را در هم میپسجد جنبش سوسیالیستی چگونه میتواند هم مسائل معوقه را پاسخ دهد و هم با آهنگی متناسب با نیاز روز، یعنی سریعتر از آلترناتیو بورژوازی به بازسازی خود بپردازد. و این نکته را هم باید توجه کرد که در اینجا هجوم سرمایه از خارج با تانک و توپ صورت نگرفت بلکه زیر شعار دمکراسی و حقوق بشر دروازه‌ها را بر روی خود گشود. بهمین علت جنبش بورژوازی در داخل شوروی جنبشی مخصوص بورژواها و بوروکراتها نیست و از حمایت توده‌ای و کارگری قابل ملاحظه‌ای برخوردار است؛ و همین پایه توده‌ای جنبش بورژوازی فشار سیاسی و ایدئولوژیک سنگینی بر جریانات سوسیالیستی وارد می‌آورد. از طرف دیگر، هم برتری اقتصادی و سیاسی بورژوازی بین المللی و هم نیازهای مبرم پرسترویکا و جامعه شوروی به این نیرو، نقش تعیین‌کننده‌ای به سرمایه جهانی در چرخش تحولات بسود آلترناتیو بورژوازی بخشید. بورژوازی داخلی موتلف نیرومندی در کشورهای امپریالیستی پیدا کرد. این گرایش بیشتر از پرسترویکا از حمایت‌های بورژوازی جهانی بهره‌مند شد، و بسا شتابی که کمتر پیش بینی میشد تعادل قوا را بسود خود تغییر داد. سراسر ای پرسترویکا با توجه به مسائل داخلی خیلی دشوار و حتی غیر ممکن بود که بتواند در خارج چنان تعادل قوایی بوجود آورد که به مواضع او در داخل یاری رساند. تعادل قوای بین المللی اساساً در جهت بورژوازی قرار داشت و حمایت‌های محدود و ظاهریش از پرسترویکا مشروط به تقویت بورژوازی بود. بورژوازی بین المللی اگر چه رفتار دوستانه و محتاطانه‌ای داشت ولی از برنامه حداکثر خود حرکت میکرد و یک لحظه هم در اینباره که نباید هیچ نوع آلترناتیو دیگری مگر آلترناتیو سرمایه‌داری را بقدرت برساند تردیدی بخود راه نداد. هر قدر بورژوازی بین المللی در پیشبرد اهداف خود واقع بین و "اصولی" بود، رهبران پرسترویکا در هدف "سوسیالیسم بیشتر" خود دچار خوشبینی و توهم بودند، و این توهم خود را بیش از هر جایی در خوشخیالی نسبت به سرمایه‌داری بین المللی نشان میداد.

در مجموع اینطور میتوان نتیجه گرفت که نه شرایط عینی و ذهنی داخلی و نه شرایط بین المللی برای برنامه "سوسیالیسم بیشتر" آماده نبوده است. حتی از نظر آندسته از طرفداران پرسترویکا هم که آنرا یک برنامه عقب نشینی برای پیشروی بعدی میدانستند یا هنوز میدانند، یعنی سوسیالیسم کمتر یا چیزی شبیه برنامه نپ، برنامه پرسترویکا محکوم به شکست بوده است. کما اینکه رهبران پرسترویکا به ضرورت عمل و به تدریج از برنامه‌های اولیه خود عقب نشستند. با اینحال تضاد میان آرزوها و ارزیابیهای آنها از ظرفیت اقتصاد شوروی یا آنچه خودشان پتانسیل نهفته در سوسیالیسم شوروی مینامیدند و واقعیت جامعه شوروی بحدی بود که در مقابل سیر واقعیات گریج و بی برنامه میماندند. البته یک چنین برداشتی از ظرفیت اقتصادی شوروی برای آن دیدگاهی که جامعه شوروی را یک جامعه سوسیالیستی مینماید با هنوز مینماید کاملاً منطقی است. و تشجیبی ندارد اگر میبینیم که همین دیدگاه شکست برنامه پرسترویکا را بسا تضادهای ضعف رهبری توضیح میدهد. (به مقاله رفیق مهران در راه‌کار شماره ۸۷ نگاه کنید) یک توضیح وارونه از تحولات تاریخی.

پیروزیهای چشمگیر بورژوازی در سالهای اخیر و آنهم در سرزمین اولیسن دولت و انقلاب پیروز کارگری، به معنای پایان جنبش کارگری و سوسیالیستی نیست. چنانکه مارکسیسم به طریق علمی ثابت کرده است، محتوای جنبش سوسیالیستی و قوانین تکامل مبارزات کارگری، وابسته به قوانین تکامل سرمایه‌داری و مدارج رشد و توسعه تاریخی آنست. هیچ نیروی نمیتواند خارج از این متن وظایفی برای جنبش کارگری اختیار کند. بنابراین شعار مارکسیسم پیشرو

انقلاب اوت . . .

د نباله از صفحه ۲۶

نیروهای مولده در شوروی به نقطه‌ای رسیده است که بدون اقدام در اقتصادات جهان، نمیتواند رشد عمقی در اقتصاد راجعت دهد و از طرف دیگر اصلاحات در دوره‌ای مطرح شده است که شوروی و سراسر بلوک شرق در بحران اقتصادی سیاسی عمیقی گیر کرده‌اند که رشد منفی یکی از نتایج بلافصل آن بوده است. بحرانی که سرعت خصلت انقلابی بخود گرفت و توده‌ها را در خیابان‌ها و کارخانجات و ادارات به واکنش در مقابل حکومت کشاند. بهمین دلیل نمیتوان پرسترویکا را با اصلاحات خروشچ مقایسه کرد. زیرا زمینه اصلاحات از دو سنخ متفاوت تشکیل شده است. پرسترویکا را حتی نمیتوان با اصلاحات مجارها و دوبچک مقایسه کرد، زیرا اهرم اصلاحات در این کشورها با بار ملی شدیدی آغشته بود که به اصلاح طلبان رادیکال امکان مانور وسیع توده‌ای را میداد. این عامل نه تنها در شوروی موجود نبود بلکه اقدامات گورباچف و اصلاح طلبان درست در مقابل آن قرار داشت. گورباچف در درگیریهای درون حزب کمونیست و دفتر سیاسی که به اخراج یلتسین از دفتر سیاسی منجر شد، گفته بود که "ما خود را درگیر ماجراجویی نخواهیم کرد" در واقع یلتسین مورد نظر بود، در عین حال او گفت "ما به محافظه کاران هم فرصت نخواهیم داد" و این دیگر شوخ طبعی بود. در کشوری که تاروپودش در دست یک طبقه امتیاز-گیر دولتی است و کشور هم در غلبان انقلابی بسر میبرد، اگر قرار باشد به "ماجراجویی" میدان داده نشود، قطعاً به محافظه کاران میدان داده شده است. در واقع مسئله از این قرار است که در دوره انقلابی، آیا میبایست بسا اکتاء به طبقه حکومتی امتیازگیر "اصلاحات" کرد، یا اینکه به همراه توده‌ها انقلاب - "ماجراجویی" - را سازمان داد. بنابراین بررسی مسئله اصلاحات گورباچفی از زاویه بلوک قدرت - امری که بسیاری از مفسران چپ به آن دست زده‌اند - و نه از تضاد خواسته‌ها و اقدامات مردمی در مقابل حکومت در دوره انقلابی، موضع چپ انقلابی نمیتواند باشد.

اصلاحات در شوروی برای اینکه بتواند موفق شود لازم بود با تمامی مسائل اساسی درگیر شود. بهمین دلیل اقتصاد - عامل اصلی - مسائل اجتماعی آزادیهای سیاسی، رابطه با اقمار شوروی و رابطه خارجی در ارتباط با همدیگر طرح شدند. ناگفته روشن است که هر آلترناتیو سیاسی در شوروی نمیتوانست و نمیتواند بدون پاسخ به این پدیده‌های درهم تنیده جوامع بلوک شرق، راه علاجی بجوید. اما پاسخهای اصلاح طلبان حزبی بیان بن بست و پارادوکس برنامه‌های بود. برنامه آنها در زمینه اقتصادی بر بنگاههای مستقل و مالکیت - های فردی - و نه خصوصی - و بازار محدود استوار بود. ولی این برنامه قانونی کردن قسمت اعظم آنچه بود که قبلاً بطور غیر قانونی و سیعا در شوروی جریان داشت و تنها اصلاحاتی کمی در آن بوجود میآورد. تنها عنصر کیفی در این برنامه کاهش برنامه متمرکز مرکزی بنفع مدیران بنگاههای مستقل میتوا - نست باشد که با حسابداری هزینه‌ها و سود، بنگاه را اداره میکردند. اما این برنامه یعنی رسمیت دادن به طبقه سرمایه دار خصوصی بود که بخشی از آنها قبلاً تحت پوشش مافیای دولتی و حزبی بازار سیاه و امتیازات دولتی را هدایت میکردند. به همراه بخش دیگری از سرمایه داران که از اصلاحات وسیعتر بورژوازی بوجود آمده بودند. باین ترتیب این طبقه قانونی شده خواهان سرمایه‌گذاری وسیعتر و بزرگتر میشود و اگر چنین مجرائی برایش فراهم نشود، به اقتصاد سایه، بندوبست، دلالی، فروش ارز، قاچاق و خروج ارز و ثروت ملی و . . . مبادرت خواهد کرد. پرسترویکا برای گسترش ارزشهای نرسمال بورژوازی و طبقه سرمایه دار خصوصی و قانونی حاصل از آن، پاسخی نداشت. از طرف دیگر برنامه اصلاحات اقتصادی میخواست با غرب از طریق بنگاههای مستقل و دیگر میکانیزمها رابطه مستقیم برقرار کند و در عین حال کمکهای مالی غرب را نیز جمع آوری نماید ولی در مجموع اقتصاد مستقل - یا رابطه ناچیز با اقتصادیات جهان - را حفظ نماید. اما رابطه مستقیم با اقتصاد جهان یعنی رابطه با تراستها و کارتل‌های که بر اقتصاد جهان تسلط دارند. بنابراین این پذیرش حداقلی از معیارهای نرمال بورژوازی در اقتصاد و ادغام در جهانی مطرح خواهد شد. پرسترویکا برای تناقض اقتصاد مستقل و ادغام در اقتصاد جهانی و پذیرش حداقلی از معیارهای نرمال بورژوازی، در حالت آمسز قرار داشت.

در زمینه سیاست خارجی هرچند "تفکر نوین" اصلاحاتی در جهت

عقب نشینی شوروی در خصوص کاهش سلاحهای استراتژیک و تاکتیکی اتمی بود، ولی هنوز به نسبتی برنامه برابر سازی تهاجمی - اتمی با غرب در دستور کار بود. اما این برنامه در شرایطی که غرب در موضع مسلط اقتصادی، سیاسی و نظامی قرار دار دو بلوک شرق در بحران فروپاشیدگی، چیزی جز فقدان انطباق با عقب نشینی استراتژیک از برنامه نظامی و سرعت لازم برای آن نمیتوانست باشد. بن بست دوم در همین زمینه به تناقض عقب نشینی و کاهش برنامه بود. بودجه دفاعی در مقابل منافع مدیران مجتمعات صنعتی - نظامی برمیگردد، تفکر نوین برای تناقضات و بن بستهای بالا راه حلی نداشت.

گلاسنوست، تلاشی بود برای غلبت "ضعفها"، اشکالات و "انحرافات" گذشته با ضافه پلورالیسم نظری. ولی پلورالیسم نظری در جامعه‌ای که به طبقات، منافع اقتصادی و سیاسی تقسیم شده است، چگونه میتواند درجا بزند و به پلورالیسم تشکیلاتی تبدیل نگردد. گروههای غیر رسمی، اما متشکل ایجاد شده در شوروی بخوبی قانونمند بودن این امر را اثبات میکنند که پلورالیسم نظری اگر با سرکوب همراه نباشد، مقدمه‌ای است برای پلورالیسم تشکیلاتی. پلورالیسم تشکیلاتی اما خود مقدمه‌ای است برای جابجائی قدرت سیاسی و لاجرم نفی حاکمیت مطلق حزب "کمونیست" شوروی. امری که وقایع چند ساله اخیر بلوک شرق آنرا اثبات کرده است. اصلاحات حکران روس پاسخی برای تناقض پذیرش پلورالیسم نظری و علنیست - گلاسنوست - و استحاله آن به پلورالیسم تشکیلاتی و در نتیجه آلترناتیو قدرت در مقابل حزب "کمونیست" شوروی نداشتند.

اصلاحات در سیاست خارجی مربوط به کشورهای اقماری شوروی کوشی بود برای سیاست عدم مداخله در امور داخلی این کشورها و پذیرش تنوع راهها برای رسیدن به "سوسیالیسم". سیاست اصلاحی فوق اما در بطن خود دچار تناقض بود. تناقضی که نمود واقعی نیز پیدا کرد. از طرفی سیاست عدم مداخله تجویز میشد و از طرف دیگر آزادی را تنها در آن حدودی میپذیرفت که عنصر "سوسیالیسم" را خدشه دار ننماید. ولی اگر کشورهای اقمار شوروی تلاش کردند که راهی بجز سوسیالیسم بیابند چه خواهد شد؟ کدام اصل را باید در اولویت قرار داد؟ عدم مداخله؟ یا عنصر "سوسیالیسم"؟ اصلاح طلبان حزب "کمونیست" برنامه‌ای برای چنین تناقضی نداشتند. از آن مهمتر لیز خوردن این سیاست در درون قدراسیون ملت‌های شوروی چه خواهد شد. اگر ملت‌های ساکن در اتحاد جماهیر شوروی نیز خواهان حق برابر حقوق و داستان‌های از این دست بشوند، اصلاح طلبان حزب چه خواهند کرد؟ پرسترویکا و گلاسنوست، اصلاً چنین تفکری را غیر قابل طرح میدید، چون به تناقض اولیه در خصوص کشورهای اقماری نیز توجه نداشت.

سیاست اجتماعی اصلاح طلبان نیز با طرح کنترل کارگری، مدیریت توده‌ای و درکل درگیر کردن توده با تولید اجتماعی همراه بود. ولی مدیریت و کنترل کارگری یعنی درگیر شدن و برانداختن کمیته‌های مافیای حزب با مصطلاح "کمونیست" شوروی و ادارات و کارخانجات. آیا اصلاح طلبان حزبی آمادگی پذیرش واقعی - و نه شعاری - دخالت توده‌ای در تولید را داشتند؟ در آن صورت تناقض حضور و بقاء کمیته‌های حزبی با کنترل توده‌ای در تولید به کجا میانجامید؟ تعمیم و تسری سیاست دخالت توده‌ای در تولید، به سیاست دخالت توده‌ای در نهادهای اجرائی و اجتماعی منجر خواهد شد. این امر ملازم است با رعایت بی خدشه آزادیهای سیاسی و حق تشکل توده‌ای و سیاسی. این امر به قدرت سیاسی تعرض خواهد کرد. اصلاحگران حزبی خود میدانستند که طرح سیاست دخالت توده‌ای در تولید و جامعه شعاری بیش نیست، بنابراین برای تناقضات ناشی از این سیاست و نتایج حاصله از آن نگرانی نداشتند.

همانگونه که توضیح دادم، پرسترویکا، گلاسنوست و تفکر نوین مطابق برنامه ارائه شده برنامه‌هایی متناقض و آچمز بودند. حال اگر تمامی سیاست‌های پارادوکس بالا را درهم بیامیزیم، متوجه خواهیم شد، بن بست که اصلاح طلبان حزبی برای نجات حکومت طبقه امتیاز بگیر شوروی دچار آن بودند هیچ راه علاجی نداشت. اگر این بن بست در اساس، به منافع طبقه امتیاز بگیر حکومتی در شوروی مربوط بود، بلحاظ سیاسی بن بست برنامه‌های بخشی از چپ رادیکال ایرانی که دنبال سراب "سوسیالیسم دمکراتیک" نفس نفس زنان میدوید نیز بود.

برنامه مشترك " سويوز " ، گورباچف و کودتا

بدون درك روشن از بن بست برنامه‌های اصلاحات گورباچف ، نمیتوان حوادث مهم و اساسی رخ داده در بلوك شرق و شوروی را بازشناخت . همینطور بدون دیدی جامع نسبت به این موضوع ، تغییرات اقتصادی ، سیاسی و ساختاری در جامعه شوروی و دگرگونیهای بلوك قدرت را نیز نمیتوان توضیح داد . واقعیت اینستکه پرسترویکا بعد از يك جهش کوتاه به جلو ، بن بست خود را بمثابه کلافی سردرگم در همه زمینه‌ها عیان کرد . از اینجا دیگر رشد منفی ، عقیدگردها تناقضات و تعارضات اجتماعی و سیاسی با سرعت تصاعدی رشد مییافت . در نتیجه شكاف در بلوك قدرت عمیق شد . محافظه‌کاران از پرسترویکا ، گلاسنوست و تفكر نوین دفاع میگردند ، لیبرالیسم چپ و لیبرالها با همراهی با جنبش توده‌ای و خواسته‌های آنها حکومت سرمایه‌داری نرمال را هدفگیری کردند . گورباچف و تیم اصلاح طلب او - مثل الکساندر یاکوف ، ادوارد شوارندازه و ... بدون برنامه ماندند و تلاش کردند که از طریق مانور فی مابین جناحها و بشیوه پراگماتیستی هدایت امور را در دست بگیرند . جمله معروف گورباچف که به مذاق پراگماتیستهای وطنی ما نیز خوش آمده بود ، " ما نمیدانیم بکجا میرویم و چگونه میرویم " که نوعی لادری گری را در استراتژی و سیاست نشان میداد ، مربوط به همین دوره است . بهمین علت بود که بقول " کیسینجر " او از کارگردانی صحنه به بازیگری از بازیگران صحنه نمایش تبدیل شد . پراگماتیسم بدلیل فقدان استراتژی برای دوره بلند نمیتواند ادامه یابد ، بویژه اگر ایندوره خصلت انقلابی نیز داشته باشد . در دوره انقلابی عسلاوه بر کوتاه بودن عمر پراگماتیسم بمثابه يك جریان سیاسی ، حکایت از ائتلاف پراگماتیسم با قدرت اصلی حکومت نیز دارد . و گرنه ابزار ی برای ماندن در قدرت برای جریان پراگماتیستی باقی نمیماند . از اینطریق است که میتوان دریافت چرا تداوم اصلاحات در شوروی همواره عقب‌نشینی در برابر فشار جنبش توده‌ای و واقعیتهای جاری بود و حتی خود درگامهای اولیه بمثابه سدی محکم در مقابل آن قرار داشت . برای نمونه میتوان به وضعیت بلوك شرق نظری کوتاه افکند . واقعیت اینستکه بحران ساختاری حاکم بر بلوك شرق با جرقه اصلاحات در شوروی به غلیان درآمد . اصلاح طلبان روس حداکثر خواهان اصلاحاتی بشدت کم دامنه در بلوك شرق بودند . زیرا آنها میدانستند که مزه اصلاحات در این کشورها یعنی تکرار مجارستان ۵۶ و ۵۸ ، بهار پراگ ۶۸ و لهستان دهه ۸۰ با ابعادی عمیقتر و باجداشی از کومکون و پیمان ورشو . بهمین دلیل موضع اصلاح طلبان روس حمایت از جنبش میلیونی وسیع بلوك شرق نبود و به صراحت میتوان گفت که سرکوب این جنبش بطور ضمنی و صریح مورد توافق گرایشات حزب " کمونیست " شوروی نیز بوده است . این امر به دلایل زیر قابل اثبات است :

۱ - حزب " کمونیست " شوروی و حتی گورباچف هیچیک از سرکوبهای بلوك شرق را محکوم نکردند . گورباچف نامه " دوچک " را که خواست تداوم اصلاحات بهار پراگ ۶۸ در چکسلواکی بود ، را بدون پاسخ گذاشت . چندی پیش " اریش هونیگر " دبیر اول حزب اس . ا . و ، آلمان شرقی سابق در مصاحبه‌ای با تلویزیون اول آلمان طرح کرد که هیچگاه گورباچف از او نخواسته بود که در آلمان شرقی اصلاحات بعمل آورد و میدانیم که " هونیگر " در ایسن مصاحبه با شهادت کافی از گذشته خود دفاع کرد و خط عقب نشینی را نیز خیانت تلقی کرد . تمامی عقب‌نشینی های احزاب در قدرت در بلوك شرق پس از ناکاراشی سرکوب توده‌ای صورت گرفت . ۲۰ - مهمتر از همه ، برنامه حزب " کمونیست " شوروی و خود گورباچف در مقابل جنبش استقلال طلبانه ملت‌های روس و اعتمبات اقتصادی - سیاسی و اعترافات توده‌ای مگر چیزی جز سرکوب و مقاومت در مقابل این خواسته‌ها بود ! سرکوب خونین ژانویه ۱۹۹۱ جمهوریهای بالتیک ، ممنوعیت تظاهرات و اعتمبات و برنامه اعسلا م حالت فوق العاده در مناطق اعتمباتی ، ملی و سراسر کشور چه فرقی با سیاست سرکوب توده‌ای در آلمان شرقی و چکسلواکی داشت .

وضعیتی که در مورد بلوك شرق برش مردم در تمامی زمینه‌های دیگر نیز جاری بود . عقب نشینی در مقابل برنامه اقتصادی و حرکت از برنامه اعلام شده در پرسترویکا به طرف برنامه " شاتالین " ، عقب‌نشینی در مقابل برنامه

بلورالیسم نظری به سطح بلورالیسم تشکیلاتی و پذیرش لاقلا اینست - نظر که حزب " کمونیست " شوروی رهبر ، قیم و حاکم جامعه میتواند نباشد . پذیرش نظری این امر که جمهوریهای بالتیک تحت شرایطی میتوانند از شوروی جدا شوند و میدانیم که پذیرش لفظی این امر با حکومت نظامی ، اشغال کامبل این جمهوریها و سرکوب خونین آن همراه بوده است . زمینه برای ایجاد بحران حول مجتمعات صنعتی - نظامی و اینکه آیا میتوان برنامه‌ای جز برابر سازی نسبی تهاجمی - اتمی با غرب داشت یا نه و ...

تغییرات سیاسی برشمرده شده در يك جنگو گریز دائم میان جناحهای حکومتی و جنبش توده‌ای با قدرت سیاسی صورت میگرفت . در عین حال اکثریت قریب به اتفاق سیاستهای پذیرفته شده تنها خصلت تبلیغی و شعاری داشت و در عمل توجهی به آن نمیشد . و مهمتر از همه طبقه امتیاز بگیر دولتی که تمامی شریانه‌ها و اعصاب جامعه را در دست داشت اجازه عملی شدن آنها نمیداد . تحولاتی از ایندست و با این دامنه در شرایط انقلابی موجب فلج کامل اقتصادی اجتماعی و سیاسی شد و قطب بندی را در جامعه و در قدرت تشدید کرد . در نتیجه جریان پراگماتیسم بطور کامل بطرف لیبرالیسم و لیبرالیسم چپ و محافظه‌کاران تجزیه شد . در این میان یاران اصلی گورباچف بدلیل در پیش گرفتن کامل سیاستهای محافظه‌کاران توسط گورباچف بطرف لیبرالیسم چپ گرایش پیدا کردند ، از مهمترین این عناصر میتوان از ادوارد شوارندازه و به ویژه الکساندر یاکوف - معمار پرسترویکا - نام برد . بدین ترتیب محافظه - کاران بطور کامل دولت و اهرمهای اجرائی را قبضه کردند و بطور مستقیم و یا از زبان گورباچف برنامه‌های خود را ارائه کردند .

اوضاع و احوالی که منجر به تجزیه جریان پراگماتیسم و تیم گورباچف شد ، بطور مختصر از اینقرار است : بحران مالی گسترده و در پی آن بحران پولسی ، بگونه‌ای که حجم پول در گردش از ۱۳۶ میلیارد روبل در ژانویه ۱۹۹۱ به ۲۴۰ میلیارد روبل در ماه اوت رسیده بود و میدانیم که قبل از ژانویه نیز حجم پول در گردش بشدت افزایش یافته بود . طی یادداشتی که بانک مرکزی شوروی برای گورباچف ارسال کرده بود ، آمده است که ضرابخانه شوروی توانایی چاپ اسکناس بیشتر را ندارد و این در حالی بود که ضرابخانه با چهار برابر سرعت قبلی اسکناس تولید میکرد . این یعنی گسترش وسیع کسری بودجه و تسورم وحشتناک و فشار طاقت فرسا بر زندگی مردم زحمتکش . کمبود شدید ارز حتی برای خرید قطعات وارداتی که برای تولیدات ارزی شوروی حیاتی بود . تمامی ۱۸ میلیارد دلار پس انداز ارزی شوروی در بانکهای خارجی به اتمام رسیده بود ، فروش طلا و ... نیز جریان داشت ، با اینوجود بدلیل فقدان ارز بگفته " پاولف " نخست وزیر ، ۶٪ تولید کشور بخاطر فقدان ارز برای خرید قطعات وارداتی و مواد خام پائین آمد و علت اصلی کاهش صادرات نفت از ۸۴۰ میلیون بشکه به ۴۲۰ میلیون به همین خاطر ذکر شد . رشد شدید بیکاری ، کاهش تولید در تمامی عرصه‌ها و عدم توازن شدید در عرضه و تقاضای کالاها اساسی ، تا بدانجا که استفاده از کلمه قحطی نیز در مواردی واقعی است . این امر تا بدانجا سرایت کرد که بسته‌های کادوشی پستی از آلمان بمانند حلوا و غذای شبهای شام‌غریبان به روسیه سرازیر شد و در تمامی این حرکت وضعیت رقت‌انگیز مردم در مقابل فروشگاههای خالی و ... برجسته بود . بحران ملیتها و درخواست استقلال و جدایی و در واقع طرح تجزیه اتحاد جماهیر شوروی بنزین بی پایان بر بحران مردم فزاینده شوروی بود . شوروی در موقعیتی قرار گرفت که بگفته کارشناسان جمعیت شناسی این کشور ، آستانه سومین موج عظیم مهاجرت به غرب را نشان میداد که تعداد آن ۴۰ میلیون نفر تخمین زده میشد . این کارشناسان دلایل عمده این امر را " بی ثباتی اقتصادی و کاهش سطح استاندارد زندگی مردم " دانسته‌اند . هنوز آزادی سفر و مهاجرت به اجراء در نیامده بود که بهترین استادان ریاضی دانشگاه مسکو - بهترین دانشگاه شوروی که کادرهای علمی و سیاسی آنها تربیت میکنند - توسط مراکز علمی ، دانشگاهی و صنعتی غرب جذب شدند و ...

رابطه مسکو و غرب نیز جایگاه مهمی در تحولات شوروی داشت . برخلاف ارزیابیهای شتابزده در چپ ایران که مدعی شده‌اند غرب تمایل به ایجاد مشت

راه‌های فوق‌العاده اساساً از این فراکسیون و " سرهنگ سیاه " آن سرچشمه گرفته است . برنامه " فراکسیون سویوز " بر حذف آزادیهای سیاسی، ممنوعیت فعالیت تشکلهای سیاسی و اجتماعی ، اعلام حالت فوق‌العاده در تمام کشور برای اجرای پرسترویکا ، اصلاحات بازار و جلوگیری از تجزیه کشور و حل مسئله قحطی و ... دور میزد . " فراکسیون سویوز " ظاهراً خواهان آن بود که ایمن اختیارات توسط شورای نمایندگان خلق به کمیته حالت فوق‌العاده واگذار شود . بررسی سیاستهای اجرایی گورباچف و دولت او بویژه در نیمه دوم سال ۱۹۹۰ و پس از آن نشان میدهد که اجرای برنامه " سویوز " در دستور کار قرار گرفته است . سرکوب خونین ژانویه ۱۹۹۱ جمهوریهای بالتیک ، ارائه برنامه حالت فوق‌العاده در مارس و آوریل ۱۹۹۱ ، مبنی بر واگذاری نقش مهم در توزیع مواد غذایی و ... به کا . گ . ب ، ممنوعیت کامل اعتصاب و تظاهرات و برنانه سرکوب اعتصاب عمومی - سیاسی کارگران روسیه ، اوکرائین و روسیه سفید از جمله اقداماتی است که توسط گورباچف طرح میشود . همین برنامه چند روز بعد توسط " پاولف " نخست وزیر گورباچف اعلام میشود . اما تلاش گورباچف برای ممنوعیت و سرکوب اعتصابات و تظاهرات ، با تظاهرات غیر قانونی صدها هزار نفری ۲۸ مارس مسکو و گسترش و سیاسی تر شدن اعتصابات کارگران - تساهل در خواست برکناری گورباچف - پیش میروید . نتیجه مقاومت توده‌های به عقب‌نشینی موقت گورباچف میانجامد و پیروزی یلتسین بر کاندیدای محافظه کاران و گورباچف - " ریشکوف " - در جمهوری روسیه به عقب نشینی گورباچف خصلت استراتژیک میبخشد . بدین ترتیب گورباچف به سمت ائتلاف بسیار لیبرالیسم چپ و لیبرالها برای حفظ نتمه امتیازات و اختیارات و بقاء دولت مرکزی که اینک به جمهوری روسیه و شخص یلتسین چفت شده است ، اقدام میکند . و این یعنی حذف طبقه امتیاز بگیر دولتی در طی یک پروسه بلندتر و زمینه برای استحاله درونی این طبقه به طبقه نرمال بورژوازی . به این ترتیب کودتا نطفه میندود و برنامه " سویوز " ، برنامه حفظ امتیازات اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی طبقه حکومتی شوروی خصلت اجرایی یافته و دستور روز میشود . نقطه عطف حوادثی که به کودتا منجر شد را میتوان در دو واقعه مهم رقم زد : اول ، تکوین موقعیت انقلابی در سال ۱۹۹۱ و اعتصابات و اعتراضات عمومی - سیاسی کارگران و زحمتکشان روس ، اوکرائین و روسیه سفید . دوم ، پیروزی انتخاباتی یلتسین بر ریشکوف کاندیدای انتخاباتی محافظه کاران و گورباچف . اگر از بررسی " کارآگاه کلمبوس " کودتا صرف نظر کنیم ، براحتی از سیر وقایع و حوادثی که در شوروی گذشت میتوان جریان شکلگیری برنامه کودتا را مدتها قبل از اجرای آن مشاهده کرد . این برنامه پس از بست عملی پرسترو - یگا بعنوان تنها برنامه عملی طبقه امتیاز بگیر دولتی مطرح شد . سخنگویانی علنی و مخفی داشت و عاقبت به برنامه رسمی و اعلام شده کابینه گورباچف تبدیل شد و سرانجام نیز توسط نمایندگان افراطی و معتدل محافظه کاران به اجرا درآمد .

سوسیالیسم تخیلی و علمی و انقلاب اوت

تجربه انقلاب شکست خورده اوت در شوروی از جهات گوناگون برای جنبش چپ جهانی و ایران اهمیت زیادی دارد . نقادی علمی این تجربه کمک میکند تا تئوریها در پرتو عمل و پراتیک محک خورده و ضعف و قوت و یا صحت و بطلان تئوریها معین و مشخص شود . اما نقد تکنونی از این واقعه ، بیشتر خصلت اعتراضی ، عرفانی و رمانتیک چپ ایرانی را نشان میدهد که به زمین و زمان انتقاد میکند ، از این برنامه و آن پلاتفرم تبری میجویدولی خودش نیز فاقد برنامه و پلاتفرم برای بحران بلوک شرق است . به این ترتیب نقد چسپ ایرانی بیش از آنکه در خدمت حرکت انقلابی کارگران و زحمتکشان قرار گیرد ، بدلیل فقدان برنامه اثباتی به مانع و سدی در مقابل آن و به اهرمی علیه خود چپ انقلابی تبدیل میشود . لذا به یک اعتبار نقد تکنونی چپ ایرانی خصلت محافظه کارانه و ارتجاعی پیدا میکند . چپ سازمان ما (اقلیت) تلاشهایی را در این راستا بعمل آورد که حاصل آن در برنامه اقلیت سازمان که چندی پیش منتشر شد ، آمده است . تجربه شوروی و دیگر تحولات حادث در سرمایه داری جهانی و بلوک شرق تاکنون مجموعاً در راستای تزهایی چپ سازمان ما بوده است .

آهین در شوروی داشت ، و این یعنی حفظ و قوام یافتن ساختار مرکزی قدرت در شوروی ، رابطه غرب با مسکو از قرار دیگری بوده است . اگر در نظر داشته باشیم که غرب موجودی چند قطبی با تضادهای جدی است و این امر بویژه پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق شدت یافته است ، مشاهده خواهیم کرد ، که بر بستر اتحاد مشترک غرب برای تغییر سیستم شوروی دو گرایش اساسی بدلیل منافع اقتصادی و سیاسی در غرب عمل کرده است . گرایش اول شامل بلوک آمریکا شامل ایالات متحده آمریکا ، کانادا و ژاپن که از تزهایی کیسینجر در رابطه با شوروی حرکت میکردند . بر مبنای این تزها نمیبایست اجازه داد که دولت مرکزی متمرکز و با قدرت باقی بماند و تلاش غرب میبایست آن باشد که جلوی " توسعه طلبی " تاریخی روسها را سد کرده و با تلاشی سیستم شوروی از جمهوریهای مستقل حمایت نماید . این تزها تحت پوشش دفاع از اصول، دمکراسی و حاکمیت ملیتها طرح شده بود . در این راه میبایست به حمایت از دیگر شخصیتهای سیاسی نظیر یلتسین پرداخت . اگر از زیگزاگهای سیاسی و حمایتهای سیاسی که بر اثر معامله سیاسی صورت گرفت ، بگذریم ، سیاست آمریکا ، ژاپن ، کانادا و حتی تاحدودی انگلیس در مجموع بر پایه این تزها جریان یافته است . سیاستی که " هلموت کهل " صدر اعظم آلمان درباره آن چنین میگوید : " غرب نباید در کمک به شوروی درنگ کند . . . من دیر زمانی با اعتراضات داخلی و خارجی و توصیه اینکه باید سیاست صبر و انتظار پیش گیریم مبارزه کرده ام . بنظر من این یک سیاست ابلهانه و حتی یک شکست در توسعه دیپلماسی است هرگاه تصور کنیم شوروی کلا سقوط خواهد کرد " . کشورهایی که از آن نام بردیم تا چندی پس از کودتا نیز از حمایت مالی و تکنیکی و رابطه تجاری با شوروی تبری میکردند . حمایت آنها از یلتسین در پذیرایی گرم بوش از او در آمریکا و کمک انتخاباتی " بنیاد کنگره آزاد " و " انستیتوی کریبیل " به یلتسین و آموزش یاران او برای کسب محبوبیت و پیروزی در انتخابات مشهود است . گرایش دوم همانگونه که از اظهارات هلموت کهل معلوم است ، حفظ سیستم مرکزی شوروی و پیشبرد اصلاحات تدریجی در آن بود . اگر سیاست فنلاند نیزه کردن دهه ۵۰ اروپا که با شعار خانه مشترک اروپایی گورباچف تزیین شده بود ، دیگری مسا بود ، ولی سیاست فنلاند نیزه کردن شوروی برای اروپا یک امر استراتژیک محسوب میشد . این امر بدلائل زیر بود :

۱ - ورشکستگی اقتصاد شوروی و بلوک شرق بطور مستقیم به اروپای غربی سرازیر میشد که اولین نشانه آن بحران مهاجرت میلیونی بود . امری که آمریکا و ژاپن را زیر فشار مستقیم نمیبرد و در عین حال اروپا را در مقابل آنهاضعیفتر میکرد .

۲ - آینده بلوک شرق و شوروی حل شدن در جامعه اروپاست ، بنابراین بازسازی وزیرسازی آن اهمیت دارد . ۳ - حضور ارتش سرخ در آلمان و دیگر کشورهای بلوک شرق و خطر یک تحول محافظه کارانه برای تغییر و تحول استراتژیک اروپا و ۴ - بازی اروپا با کارت شوروی و بویژه بازکردن حساب روی توان فزاینده ، اتمی و نظامی شوروی در مقابل آمریکا . اگر توجه داشته باشیم که غول اروپایی چقدر در این عرصه ضعیف و آمریکا تاجه اندازه در این زمینه قوی است .

با این وجود کمکهای غرب اساساً بر دوش اروپا و بویژه آلمان سوار بود . تازه این کمکها هم نمیتوانست بی حساب و کتاب باشد و تاحدی نیز بر اساس منطق سرمایه معقولیت اقتصادی را از شوروی میطلبید . باضافه آنکه خود اروپا و حتی آلمان درگیر مشکلات مالی خود ، مشکلات بلوک شرق و بخش شرقی آلمان نیز بودند . کنفرانس سران ۷ کشور در تابستان ۱۹۹۱ آخرین تیر خلاص به سیاست نگاه به غرب برای حل مشکلات اقتصادی داخلی بود . مشکلاتی که به تخمین خوشبینانه کارشناسان غربی ۱۵۰ میلیارد دلار و به تخمین بدبینانه کیسینجر ۱/۵ تریلیون دلار سالانه برای ۵ سال نیاز داشت . اما بررسی عینی تر اقتصاد شوروی نشان میدهد که مشکل اصلی سیاستهای داخلی بود و کمکهای غرب در راستای چنین سیاستهای کاربرد داشته است .

کودتا پس از بن بست پرسترویکا ، گلاسنوست و تفکر نوین بمثابة یک سیاست فراگیر و بعنوان یک آلترناتیو قدرت مطرح بود . سخنگوی رسمی و علنی این آلترناتیو " فراکسیون سویوز " رهبر آن " سرهنگ آکسینس " در شورای نمایندگان خلق بود . او در سال ۱۹۹۰ و همینطور در اوان سال ۱۹۹۱ به کرات خواهان در پیش گرفتن برنامه حالت فوق‌العاده شد . فراموش نباید کرد که بیانیه‌های نظامیان و " سویوز " در خصوص وضعیت مخاطره آمیز شوروی و

نمند بودن این تز را که ما از قبل طرح کرده بودیم نشان میدهد. چین، کمره شمالی، کوبا، ایران اسلامی، لیبی و ویتنام نموده‌های بارز این امر هستند. در تمامی کشورهای مورد اشاره رعایت آزادیهای سیاسی، ضدیت با انقلاب، " سوسیالیسم"، اسلام‌میلی گراشی تلقی میشود. بنابراین نقض و سرکوب آزادیهای سیاسی و عدم پذیرش حق رای عمومی و نتایج حاصله از آن از عناصر اصلی و تعیین کننده حکومت‌های فوق میباشد. براین قانون در تاریخ ۷۰ ساله اخیر حتی يك استثنا نمیتوان نشان داد. تخیل رعایت آزادی سیاسی و ساختمان سوسیالیسم در يك کشور در هیچ نقطه‌ای نتوانسته است تحقق یابد.

۳- تجربه شرق خصلت دومینوشی انقلابات معاصر را نشان میدهد. نگاهی مختصر به انقلابات بلوک شرق و شوروی، حکایت از فراملی بودن تحولات جهان دارد. انقلاب بلوک شرق، ناشی از تکوین موقعیت انقلابی در سطح ایمن جوامع بوده و همانگونه که مشاهده کردیم در طی يك دوره انقلابی چند ساله تحولات بالنبسه یکسانی در تمامی این جوامع رخ داد. این تجربه کمک میکند تا آنهاشیکه درک محدودی از اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری و لاجرم سوسیالیسم دارند، دریابند که تکوین و شکلیابی سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی چگونه خصلت فراملی و جهانی پیدا میکند.



انقلاب اوت شوروی، هواداران استالینی کودتا را خلع سلاح کرد. آنها از عدم قاطعیت کودتا-منظور سازماندهی حمام خون است. از فقدان نقشه صحیح و یا فقدان تمرکز اجرائی برای آن یاد میکنند و با اصطلاح عامیانه تر میگویند: " آنها بلد نبودند کودتا کنند." بعضی از آنها با کودتا تنها بدلیل انتخاب زمان نامساعد مخالف هستند. فی المثل اگر کودتا بعد از شکست اصلاحات اقتصادی - ۶ ماه بعد - و یا آنگونه که سفیر آمریکا در شوروی موفقیت کودتا را بررسی کرد، یکسال قبل صورت میگرفت، بپرخ سرخ بدست درخوابانها برای " نیایف" و " سرهنگ آکسینس" هورا میکشیدند. آن گرایش‌های سازمان ما که از استالینیزم و کودتا دفاع کرد و سازمان اقلیت که طرفدارانش از کودتا دفاع کردند، نه تنها بطور رسمی آنرا ابراز نکردند، بلکه جرات موضع گیری سیاسی و توانائی تحلیل انقلاب اوت و نتایج حاصله از آنرا نیز بالکل از دست دادند. تنها جریانیکه علنا از کودتا دفاع ضمنی کرد، حزب توده ایران بود. این حزب بدلیل آمیختگی منافعی با طبقه امتیاز بگیر آذربایجان شوروی از چند شماره قبل از کودتا با مقالات لیگاجف و ۰۰۰ زمینه چینی نظری برای کودتا را مهیا کرد. موضعگیری کمیته مرکزی سازمان ما بر پایه برنامه اقلیت سازمان و آن گرایشی از طرفداران اکثریت که به چپ تمایل دارد، صورت گرفته است.

انقلاب اوت حاوی درسهای گرانبهای برای جنبش انقلابی چپ است. واری و کنکاش مسئولانه و همه جانبه تجارب این انقلاب به میقل یافتن تئوری و برنامه جنبش اقلابی و جهانی زحمتکشان یاری میرساند. اگر فرصتی دست داد، من باز به این انقلاب و تجارب آن برخوام گشت. آذرماه ۱۳۷۰

البته این بمعنی چک سفید به این برنامه و حتی ایده‌های طرح شده توسط اقلیت نیست، زیرا هنوز برای انسجام يك برنامه و تثبیت يك تئوری نسبتا کامیاب مارکسیستی نیاز به واری و برخورد بیشتر و وارد کردن تجارب غنی شده جهان معاصر در آن احساس میشود. ولی يك نکته را با قاطعیت میتوان گفت، تجارب تاکنونی، صحت برنامه و تئوریهای چپ سازمان ما را بیشتر نمایندگی میکند. مهمترین تجاربی که انقلاب اوت شوروی در اختیار میگذازد را میتوان بقرا ر زیر جمع بند کرد:

۱- شکست پرسترویکا، شکست برنامه‌های تخیلی برای ساختمان سوسیالیسم دريك کشور بود. استالینیزم جدید، که نتیجه طبیعی بن بست دستگاه استالینیزم بود، برای نجات تنمه این دستگاه اصلاحاتی را در آن وارد کرده بود. مهمترین و عبارتی ستون فقرات تئوری نئو استالین، همچنان بر پایه استالینیزم قرار داشت: " ساختمان سوسیالیسم دريك کشور" اما برای امروزی کردن آن مجبور شد که واقعیت غیر قابل انکار شکست جوامع بلوک شرق را تائید کند. اما با طرح اینکه تنها نوع معینی از " سوسیالیسم" شکست خورده است، تلاش برای ساختمان نوع دیگری از " سوسیالیسم" را در دستور بگذارد. این نوع دیگر سوسیالیسم توسط این بخش از چپ ایرانی " سوسیالیسم دمکراتیک" " سوسیالیسم انسانی"، " سوسیالیسم بازار" و " نامگذاری شد. مروری بر ایده‌آلها و برنامه‌های این بخش از چپ نشان میدهد که برنامه آنها درچار - چوب برنامه پرسترویکا قرار دارد و آنها جدا از نق و نوقهای بی اهمیت، ا ز حامیان پرو پا قرص پرسترویکا بودند، همانگونه که نشان دادیم، پرسترویکا بیان يك بن بست همه جانبه بود و تجربه انقلاب اوت در تائید همین امرست. بنابراین شکست پرسترویکا و سازماندهی کودتای اوت، معرف شکست برنامه‌های این بخش از چپ ایرانی و بلحاظ تئوری اتحاد استراتژیک آنها با کودتاچسان است، هر چند اگر لفظا در مقابل آنها باشند. با شکست پرسترویکا مرگ سبب برنامه مصوب اکثریت سازمان ما خشک نشده، از اعتبار افتاده است. چسبه هوشیاری بجائی نمایندگان کنگره سازمان ما نشان دادند، موقعیکه تصویب کردند " مباحثات فوق بحران سوسیالیسم - در سازمان ما مدت کمی است که جاری شده است و پایان کنگره نه پایان این مباحثات، بلکه آغاز آن محسوب میشود" (تاکیدات از من است).

۲- ساختمان سوسیالیسم"، شروع ساختمان سوسیالیسم"، اقتصاد دولتی متمرکز دريك کشور با آزادیهای سیاسی مانعته‌الجمع هستند. تجربه بلوک شرق، شوروی و انقلاب اوت نشان دادند که رعایت آزادیهای سیاسی با " ساختمان سوسیالیسم" دريك کشور در تناقض آشکار قرار میگيرد. نتیجه این امر دولتی - بورژواشی شدن اقتصاد و شکلیابی يك طبقه امتیاز بگیر دولتی است که با سرکوب مردم و آزادیهای سیاسی از امتیازات حکومتی خود دفاع میکند. عدم رعایت آزادیهای سیاسی در شوروی، فقدان برنامه برای نهادی کردن آن و عقب نشینی همراه با سرکوب، منطق تمامی تحولات ۶ ساله اخیر بوده است. نگاهی به دیگر کشورهایی که اقتصاد سرمایه‌داری دولتی را ادامه میدهند، قانو -

د نیاله از صفحه ۱۱

نیز به بهانه‌های مختلف قطع میشود. یا اینکه در اتاقهای دربسته ما را زندانی میکردند. هواخوری یا نبود، یا نیم ساعت در روز که با کوچکترین بهانه‌ای آنرا قطع میکردند. وقت دستشویی و حمام و نظافت ما کم بود و مدام بر سر این مسائل با پاسداران نگیهان بگو مگو داشتیم.

تصحیح و پوزش

در شماره ۹۱ نشریه منحه ۱ ستون دوم سطر ۲۸ بجای " یکی از پاسداران که" یکی از حکام شرع (احتلال) و همچنین سطر ۳۱ بجای " پاسدار" حاکم شرع صحیح است.

که اگر کسی وارد راهرو میشد از چهار بند تنها، سه بند قابل تشخیص بود. بعد از رفتن گالیندوییل هم يك روزه دیوار برداشته شد. آنها تعدادی از زندانیان را انتخاب کرده و بیکی از زندانهای تازه ساز اوین بردند و آقای گالیندوییل را آنجا برده و گفتند تمامی زندانیان ما اینها هستند. البته بعدها فهمیدیم که آقای گالیندوییل از وجود ما در زندان مطلع بوده و حتی خواستار ملاقات با دوزن زندانی شده بود که آنها کسان دیگری را به او نشان داده بودند. سالهای ۶۸ و ۶۹ اتفاقا یکی از بدترین دوره‌های ما در زندان بود. گرچه در آن زمان ماندن ما برای پذیرش " ضابطه آزادی" بود، اما برای پذیرفتن آن ما تحت بدترین فشارها بودیم. ماهها و گاه تا یکسال ما را در انفرادی نگه میداشتند بدون امکانات، روزنامه و تلویزیون و هواخوری. ملاقاتها

سوزان: اواخر سال ۶۸ شنیدیم که قرار است آقای گالیندوییل برای بازدید از زندانها به تهران بیاید. ما پیش بینی میکردیم که او را به بند ما نیاورند. چون ما در شرایط تنبهی بودیم. از طرف دیگر در آن زمان ما ۵۰ نفر از زنان کمونیست داشتیم که حکمشان تمام شده بود و صرفا بدلیل نپذیرفتن " ضابطه آزادی" که همانا انزجار از گروههای سیاسی بود، در زندان مانده بودند. بقیه ما نیز شامل سه اصطلاح عقوبت شده بودیم و علت در زندان بودنمان صرفا عقیدتی و نپذیرفتن انزجار از گروهها بود. چیزی که ۱۰ همیشه از قبول آن ایا داشت. پیش بینی ما درست بود. آقای گالیندوییل راه بند ما نیاورند، ما را به بند انتهای راهرو بردند و در عرض يك روز دیواری جلوی بند ما کشیدند بطوری

آبازیم جمهوری اسلامی - دنباله از صفحه ۴

سیاسی خشن، هرگونه رفرم جدی بمنزله افکنیدن شعله در انبار باروت است. با اینهمه سیاست رژیم در همین عرصه‌ها، رفرمهای قطره‌چکانی و برد - باری ناچیز، فاقد تناقض و شکنندگی نبوده است. مثلا در جوار آزادی گروگانها به ترور برنامه ریزی شده نیروهای اپوزیسیون در خارج متوسل شده و بسا قانون "حفت عمومی" را با ضوابط غلاظ و شداد برای تصویب به مجلس ارائه کرده است و یا طرح مقابله با تهاجم فرهنگی را برای کنترل و یسا حذف همین نشریات و فیلمهایی که با "تقیه" و احتیاط کاری زیاد عرضه میشوند، آغاز کرده است، یا در حالیکه در آمریکا برای سرمایه‌داران فراری، جلسه توجیهی میگذارد و برای بازگشت و جلب مشارکت آنها در سرمایه‌گذاری داخل ایران میکوشد، در همان حال عده زیادی را بجرم توطئه اقتصادی و داشتن حسابهای بانکی در خارج دستگیر کرده و عده‌ای را نیز اعدام میکند...

مجموعه عوامل فوق یعنی گسترش ناراضیاتی عمومی، تشدید اختناق و سرکوب، و نیز وجود تناسف و شکنندگی رفرمها و بردباری‌های رژیم و نیز تعدد دستگاههای بوروکراتیک عریض و طویل، عامل سوم پیدایش و نضج اپوزیسیون درونی رژیم و ظهور مجدد منتظری در عرصه سیاست است.

منتظری که معتقد به تلفیق ولایت فقیه بنا بر آراء مردم است، در عرصه سیاست و قدرت حکومتی مخالف قبضه و انحصار قدرت دولتی بدست جناح حاکم بوده و خواهان نوعی جنبه اسلامی مرکب از طرفداران نظام به‌مراه تحمل و بردباری بیشتر نسبت به مخالفین است، میتواند آن حلقه متصل - کننده‌ای باشد که طیف وسیع نیروهای ناراضی طرفدار نظام و نیز نیروهای را که با نظام ضدیتی ندارند، به یکدیگر متصل کند. نیروهای وسیعی که از پراکندگی و فقدان رهبری رنج میبرند. بخش مهمی از نیروهای تجزیه‌شده و یا در حال تجزیه خط‌امام، بخشی از روشنفکران مذهبی، و لیبرالهای مذهبی از جمله نیروهای این طیف هستند.

آرایش چنین طیفی میتواند در صورت بهره برداری از رهبری معتبر و استفاده از جو ناراضیاتی عمومی، وزنه مهمی در برابر جناح حاکم باشد. در هر حال چه با منتظری و چه بدون وی، آرایش گذشته جناحها کم‌کم دستخوش تحول شده و از آنجا که جناح حاکم قادر به جذب و یا احای تمامی آنها نیست از درون این تجزیه و تحولات ترکیبهای نوین در حال شکلگیری است.

عناصر و ترکیب صف آراشی نوین، آهنگ شکنجی و ظرفیتهای آن و نیز سیاستهای نیروهای انقلابی در برخورد با این صف آراشی، مسائل هستند که به بررسی مستقل و مشخصی نیاز دارند.

۷۰/۱۰/۹

چه کسی برایم

دنباله از صفحه ۱۹

- یعنی نوعتن - دست یابیم - فقط يك مثال بگویم، من اینجا (مصاحبه در بارسلون صورت گرفته است) فاکس ندارم، چه کسی برایم يك فاکس خواهد خرید؟

س - و اما تکنولوژی بنام پیشرفت نمیتواند محیط زیست ما را نابود کند؟

ج - قبل از همه باید گفته شود که انسان طی این قرن این تصور را در اذهان ایجاد کرد که گویا می‌خواهد کار جهان و زمینی که او خود خرابش کرده است، را یکسره کند. دیر یازود انسان خواهد فهمید که چه کرده است و طبیعی است که به این روند نابدی يك نقطه پایان خواهد گذاشت.

س - شما هنوز هم خوش بین هستید؟

ج - من خوش بینم، چرا که انسان نمیتواند اینقدر احمق باشد، با آنطور که در قرن بیستم بود، باشد.

س - شما با کورساوا بر روی يك فیلم همکاری میکنید. چه چیزی برای شما در درک او از جهان و تکنولوژی جالب است؟

س - آکیرا کورساوا مرا با درک شرقی و یسا دقیقتر بگویم، ژاپنی از زندگی و وقت آشنا نمسود. برای او این سهم است که وقت زیادتری داشته باشد تا از آن بهتر استفاده کند. من همیشه از وقت و اهمه داشته‌ام چرا که هرگز آنرا نداشته‌ام.

س - چگونه انسان میتواند "کتر احمق" باشد؟

ج - قبل از همه اینکه یاد بگیرد بر زمان حکومت کند. اگر آدم قادر به نه گفتن باشد، حکومت بر زمان را آغاز میکند. عمر ما را کمیود وقت تهدید میکند. آنگاه انسان تعالی مییابد که بتواند از زمان به نحو احسن استفاده نماید. بشریت میتواند به تدریج آنرا بیاموزد. او مجبور به این کار است.

س - چه تعریفی شما از وقت انسانی دارید؟

ج - وقتی آدم آری فکر میکند، آری؛ و وقتی نه فکر میکند، نه بر زبان جاری گرداند و در این رابطه حد و مرز اختیار را تعیین نماید.

س - آینده جهان را چگونه میبینید؟

ج - من به این نکته اطمینان دارم که همسه خلقهای روی زمین يك شانس دوباره خواهند داشت، هر چند خلق من شاید اولین شانس خود را بدست بیاورد. آرزو منم که در آینده عشق و انسانیت بیس از این باشد. برای همین است که من خود را دیگر بعنوان کلمبیایی، مکزیکی و یا کوبایی تلقی نمی‌نمایم. خیلی ساده من يك آمریکای لاتینی هستم.

گزارش "توسعه انسانی ۱۹۹۱"

دنباله از صفحه ۱۶

توجه لازم به وجود حضور این مولفه‌ها از دامنه گسترش این جنبش و نفوذ آن در میان توده زنان کاسته و با هرز نیروها مانع از تاثیر لازم جنبش زنان در حیات اقتصادی و اجتماعی جامعه شده است. کشور انگلستان بعنوان مهد جنبش فمینیستی که هنوز نیز در کنار آمریکا بزرگترین نظریه پردازان این جنبش را در خود پرورش میدهد، نمونه قابل تاملی در این رابطه است. چگونه است در کشوری که برای اولین بار در جهان زن "سافرجت" با تشکیل سازمان مستقل خود خواهان داشتن حق رای و شرکت در انتخابات شده و برای نیل به خواست دخالت در اداره جامعه حتی به درگیری - های خشونت آمیز با پلیس دست زدند هنوز میزان شرکت زنان در رشته‌های علمی و فنی تنها ۲۸٪ مردان است، یعنی زنان تقریبا به اندازه يك چهارم مردان در عرصه‌های علمی و فنی حضور دارند و کیفیت مشاغل زنان بسیار پایین است؟ در نیمه دهه ۸۰ از میان زنان انگلیس در مشاغل یدی، ۶۰٪ آنها در خدمات فردی مانند آرایشگری، نظافت و آشپزی مشغول بکار بودند و ۶۴٪ زنان شاغل در کارهای غیریدی به فروشندگی مشغول بودند. (۲) بر ای تغییر چهره مردنمای جامعه کنونی بی شك جنبش فمینیستی راه بس دراز و پریچ و خمی را در پیش رو دارد. طی این راه بدون داشتن رهتوشه‌ها و امکانهای اجتماعی با ثبات امکانپذیر نیست. جنبش کارگری و کمونیستی پرتوانترین این امکانات است که همواره در کنار جنبش فمینیستی و همسوی جریان مترقی و برابری طلبانه آن در پیش است. عسدم توجه نیروهای جنبش فمینیستی به این امر حیاتی به همان اندازه زیانبخش است که نیروهای کمونیستی علت وجودی و مایه درونی جنبش فمینیستی راننده گرفته و به نیاز حیاتی جامعه به این جنبش جهت تغییر این جهان نا برابر بهای لازم را نهند.

زیرنویسها:

- ۱ - گزارش وضعیت توسعه انسانی در سال ۱۹۹۱ ملل متحد - مترجم ع. بیرانوند.
- ۲ - آن روجرز، سوسیالیسم بین المللی شمار ۴۰، ۱۹۸۸ منتشره در انگلیس.

شکست اجتناب ناپذیر

دنباله از صفحه ۲۲

بازگشت به قرن ۱۹ نیست. این نه کمکی و نه اعتباری به مارکسیسم نمیبخشد. منظورم کنار گذاشتن روش ارتکسی غیرانتقادی و کاربرد عملی مارکسیسم برای شناخت سرمایه‌داری امروز و کشف قوانین مبارزه طبقاتی در این مرحله تکامل امپریالیسم است. بحران جنبش کارگری و سوسیالیستی از بی اطلاعاتی و فراموشی آموزشهای مارکسیسم ناشی نمیشود، اگر چه ضعف تئوریک و بی خبری يك جنبش سوسیالیستی مشخص باعث گمراهیهای مضاعفی میشود. اگر قوانین مبارزه و محتوای جدید سوسیالیستی نخست در زندگی واقعی و در عمل توده‌ها جساری میگردد، پس باید قبل از هر جا به مطالعه این جنبش پرداخت و در آن وارد شد. نسل ما امروز در نقطه شروع دوران تازه‌ای از مبارزات کارگری و سوسیالیستی قرار دارد. در آمیختن با این جنبش واقعی و مبارزه با پیش‌داوریه‌ها، راه دست یافتن به تئوری انقلابی است.

اعتصاب بزرگ صنعت نفت

بود. در همین حال وزارت کار رژیم اعلام کرد که به حداقل دستمزد روزانه کارگران ۶۰ تومان خواهد افزود و حداقل دستمزد کارگران از ۶۵۰۰ تومان به ۸۲۰۰ تومان در ماه خواهد رسید. محسن خواجه نوری معاون وزارت کار رژیم در همین حال اعلام کرد، که مبلغ پاداش و عیدی کارگران نیز ۱۵ هزار تومان تعیین شده است. طبق اعلام افزایش ۶۰ تومانی دستمزدها در گرماگرم اعتصاب کارکنان نفت، بیان وحشت رژیم از گسترده شده اعتصابات کارگری است هر چند با اعلام این افزایش دستمزدها نیز حداقل معیشت کارگران تامین نخواهد شد و مبارزه کارگران ایران برای افزایش دستمزدها متناسب با تورم ادامه خواهد یافت. نفتگران قهرمان با اعتصابشان تداوم این مبارزه را در آینده پیش رو اعلام کرده اند.

کار می‌توانند با پر کردن فرم کارمندی، از مزایای کارمندی استفاده کنند".
بنابه گزارشات انتشار یافته توسط "انجمن کارگران تبعیدی" با این بخشنامه اعتصاب کارکنان صنعت نفت تهران، اصفهان و شیراز، پس از ۱۷ روز پایان رسید. به این ترتیب رژیم با افزایش حقوق بخش اعظمی از کارگران مخالفت نموده و تمایل خود را برای بیرون راندن مسالمت‌آمیز کارگران قدیمی نشان داده است. پس از این اعتصاب گروهی از کارگران، با مراجعه به کارگزینی وزارت نفت فرمهای کارمندی را برای استفاده از مزایای کارمندی پسر کردند. این مسئله خود بحث گسترده‌ای را در میان کارکنان نفت بوجود آورده است، که طبقا پسر ای آینده حرکات کارگری در صنعت نفت مفید خواهد

مخالفت میکند، باردیگر در مجلس اسلامی وارگان های مطبوعاتی رژیم بر مخالفت خود تاکید نمود. در عین حال وزارت نفت رژیم کوشید در فاصله ایسن اعتصاب سراسری که ۱۷ روز بطول انجامید با انواع توطئه‌ها و فشارها در میان اعتصابیون تفرقه انداخته و اعتصاب را به شکست کشاند، بالاخره در هشتم اسفند ماه، وزارت نفت طی بخشنامه‌ای اعلام کرد که "۱۱ کلیه کارمندان دیپلمو فوق دیپلم از اول دیماه ۵۹۱۰ تومان بعلاوه مقداری مزایای دیگر (که جمعاً ۱۲ هزار تومان میشود) به حقوقشان اضافه میشود (۲۰ کارمندان لیاسی به بالا ۱۷ هزار تومان به حقوق ماهیانه‌شان اضافه میشود ۳۰) کارگرانی که دارای ۲۰ سال سابقه کار هستند، با ارفاق ۱۰ سال به سابقه کارشان میتوانند تقاضای بازنشستگی کنند (۴۰ کارگران زیر ۲۰ سال سابقه

زنده یاد کمون!

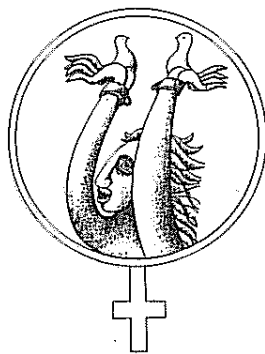
بیش از سه ماه دوام بیابرد، ولی چنان نمونه درخشانی از دموکراسی کارگری را بنمایش گذاشت، که هنوز هم کارگران جهان با سربلندی می‌توانند به مدعیان دموکراسی بگویند: ما از آن تباریم!

صد و بیست و یک سال پیش در سپیددم ۱۸ مارس ۱۸۷۱ تا این شعار، کمون پاریس، نخستین دولت کارگری جهان متولد شد. دولتی که هر چند در یک شیر محاصره شده در میان دو اردوی نظامی بورژوازی "خودی و بیگانه" نتوانست

یکصد و نهمین سالروز

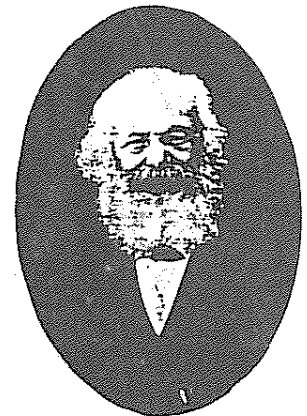
خاموشی مارکس

بنسبیت صد و نهمین سالگرد ۱۴ مارس ۱۸۸۲ - روز خاموشی کارل مارکس - یاد مری. را که اندیشهای در یک قرن و نیم گذشته بیش از هر انسان دیگری به پیگار رهایی بخش بشریت زحمتکش الهام بخشیده است، گرامی می‌داریم.



خجسته باد
۸ مارس
(۱۷ اسفند)
روز جهانی
زن

کمیته مارکس و انگلس
بازمان کارگران انقلاب ایران، راه‌آهن



پول آهونان و سایر انتشارات را
به حساب بانکی زیر واریز کرده و
رسید آنرا به آدرس پستی ارسال کنید.

HAZAREHEV

شماره حساب: 19042035

کد بانک: 37050198

Stadtsparkasse Köln
GERMANY

برای آهونان نشریه "راه کارگر" و خرید
سایر انتشارات سازمان، با آدرس زیر
مکتبه کنید.

Postfach 1124
5200 Siegburg 1
Germany

آدرس در خارج از کشور

فرانسه

ALIZADI BP195
75364 PARIS Cedex 12
France

آلمان

Postfach 650226
1 BERLIN 65
w. Germany